

انتشارات انصار امام مهدی (خدواند در زمین تمکینش دهد)

فتنه گوساله

جلد اول

مذنب مقصر

سید أحمد الحسن

اهدا

به حاملان کلمه لا اله الا الله

به آنانکه کفن پوش به دیدار پروردگار خویش شتافتند

به پیامبران ، فرستادگان خداوند و امامان علیهم السلام

ای سروران و گرامیان

این ناتوان به پیشگاهتان سلام می کند و این بضاعت اندک را عرضه می دارد
وبا قلبی آکنده از توحید حضرت الله و تسلیم در برابر شما می گوید: ما و خاندانمان
به نابسامانی و سختی حال گرفتار آمده ایم بر ما بخشیده و دستگیری کنید که
خداوند صدقه دهندگان را پاداش خواهد داد.



مقدمه

و الحمد لله و صلى الله و على محمد و آل محمد المعصومين و صلى الله على مسك الختام نور الله و بقيته فى ارضه - روى فداء.

خداوند متعال مى فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ * فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^(۱).

(روزى كه مردان و زنان منافق به مؤمنان مى گویند: نظرى به ما بیفكنید تا از نور شما پرتو بگیریم به آنها گفته مى شود: به پشت سر خود باز گردید و كسب نور كنید در این هنگام دیوارى میان آنها زده مى شود كه درى دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب * منافقان، مسلمانان را آواز مى دهند: آیا ما همراه شما نبودیم (مؤمنان) مى گویند: آرى وليكن شما خود را در بلا افكنديد و دچار شك شديد و آرزوها يتان شما را فريفته كرد تا آنكه فرمان الهى فرا رسيد و شيطان فربينده شما را در فرمانبرداری خدا فریب داد * پس امروز نه از شما و نه از كفار فديه گرفته نمى شود، جای شما آتش است همین آتش لایق شماست و بد جایگاهی است).

در داستانهای پیامبران پیشین و امتهای ایشانکه گاه پیرو پیامبران بودند و گاه پیرو سامری ها، گاه به یاری پیامبران می شتافتند و بیشتر اوقات آنها را تنها گذاشته و ستمگران و طاغوت ها را یاری می کردند، عبرتهایی است برای عبرت گیرندگان و پندهایی است برای هوشیاران! پس بحث در این مورد (سرگذشت پیامبران پیشین) ضروری است و در این میان یاد آوری آنچه پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد یعنی: کنار زدن جانشین آن حضرت و استیلا یافتن بر حکومت (و فاجعه های غم انگیزی که این واقعه بر سر امت آورد که هنوز هم از عواقب آن به شدت رنج می بریم) ما را در فهم اتفاقاتی که پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای امیر المومنین و فرزندان معصومش افتاد یاری می کند.

همچنین در خلال بررسی تاریخ انبیاء پیشین و امتان ایشان می توانیم به امروز خود نیز نگاهی بیفکنیم و بدین وسیله توانایی آن را بیابیم که آنچه در آینده (آینده ای که خاتم اوصیاء حضرت مهدی عجل الله و تعالی و فرجه الشریف در آن ظهور خواهد کرد) اتفاق خواهد افتاد را تا حدی پیش بینی کنیم و دریابیم آنچه را که آن حضرت با آن مواجه خواهد بود: چه طاغوتهایی که مسلمانان را خوار شمرده و با حضرتش پیکار خواهند نمود مانند سفیانی و چه سامری ها (عالمان ناپاک و بی عمل) به همین دلیل این بنده ناچیز کم عمل و پر لغزش صلاح دیدم این مبحث را بنگارم شاید مانعی باشد برای برخی مومنان از فرو افتادن و سقوط در آتش جهنم.

پیشگیری بهتر از درمان است و البته همراه شدن با سفیانی یا عالمان ناپاکی که با مهدی علیه السلام پیکار می کنند درمانی جز نوشیدن حمیم و بهره مندی از زنجیرها و اغلال دوزخ ندارد، دیگر اینکه شاید این اثر برخی از مومنان را بر انگیزد تا برای ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل و بر پایی دولت لا اله الا الله بر روی زمین یعنی دولت حضرت امام مهدی علیه السلام و دولت حق و عدل تلاش کنند آن هم در زمانی که ظلمات و تاریکی بر گوشه گوشه عالم سایه افکنده و خیمه افراشته.

طاغوت آمریکا هر روز عرصه را بر ملتهای مستضعف تنگ تر می کند و ساکنان کره خاکی را به سوی دوزخ رهنمون می سازد و طاغوتهایی که بر ملتهای مسلمان تسلط دارند اگر خانه زاد طاغوت آمریکایی نباشند (طاغوتی که تاریخ برای وی همانندی را به یاد ندارد) حداقل در پرستش شیطان با وی اشتراک دارند.

ملتهای مسلمان که مستضعف ترین ملتهای جهان اند از دو چیز رنج می برند. اول تحت فشارهای طاغوت آمریکایی و طاغوت های مسلط بر کشورهای خویش اند و ثانياً از طاغوتهایی که درون جامعه اسلامی هستند (یعنی آن دسته از عالمان دین که بی آنکه به محتوای دین عمل کنند خود را اسلام مجسم می دانند) رنج می برند.

و چه بسا برخی از این عالمان ناپاک ملتها را بر پذیرش خویشتن بر انگیخته اند و پیروان بسیاری یافته اند تا به ایشان بی تحرکی و تسلیم در برابر طاغوتها را بیاموزند و البته این امر حاصلی جز سلطه طاغوتها و خواری و بی چیزی برای ملتها ندارد! بدین سان پیکاری مداوم در درون و بیرون جریان دارد.

دشمن کافر دائماً ضربه می زند و منافق، از درون، ارکان دین را می پوساند فرعون و سامری، پیلطس و عالمان بی عمل و ناپاک بنی اسرائیل.

طاغوت جنگی را بر ضد دین آغاز نموده که هیچ نرمش و سازش کاری در آن نیست تلویزیون آیتی از قرآن کریم را پخش می کند سپس بعد از چند لحظه ترانه ها و زنان نیمه عریان و سریالهایی به نمایش می گذارند که هدف از ساخت و پخش آنها از هم گسیختن ساختارهای اسلامی جامعه یا بهتر بگوییم آن اندک باقیمانده ساختارهای اسلامی جامعه می باشد.

تراشیدن ریش و بلند کردن سیبیل - همان رویهای که مجوس در زمانهای گذشته معمول می داشتند - در نظر اینان همانا اسلام است!!

هر که کلمه لا اله الا الله را بر زبان براند کشته می شود و اهل بیتش به اسارت برده می شوند و خانه اش ویران می گردد.

مصیبت هولناک آنکه برخی از ایشان خود را عرب می دانند و این اعمال را به اسم عربیت انجام می دهند بر زنان ستم روا می دارند و به ناموس و شرف مردمان تجاوز می کنند و در زندانهایشان انبوهی از زنان و کودکان گرفتارند در حالیکه یک عرب شرافتمند وقتی مبارزه می کند با مردان درگیر می شود و به زنان کاری ندارد! به کدام عربیتی خود را منتسب می دانند این وحشیان! این باقیمانده های اقوام مغول و تاتار.

اینان روی بشریت را سیاه کرده اند و جرایم و رسواییهایی به بار آورده اند که عرق شرم بر پیشانی فرعون و نمرود نشانده.

در سوی دیگر سامری (عالم بی عمل) قرار دارد که برای منحرف ساختن شریعت می کوشد و خود را به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا - با زبان و در صورت امکان با دست و شمشیر! - موظف نمی داند و مکلف نمی سازد و فرموده پیامبر را به فراموشی می سپارد که فرمود: یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید و یا بدترین شما بر شما مسلط خواهند شد آنگاه نیکانتان دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی گردد.

و آیا پلیدتر از طاغوت‌هایی که امروز بر امت اسلامی مسلط اند یافت می شود؟.

نتایج موجود است پس لابد مقدمات موجود بوده که به انتاج چنین نتایجی انجامیده و این مصیبتی است که تا امروز ادامه دارد. بنابراین آنچه امروزه سبب تسلط طاغوت بر جوامع اسلامی و مردم امر به معروف و نهی از منکر را ترک نموده اند و این واجب را به فراموشی سپرده اند، آن است که عالمان بی عمل این فریضه را تعطیل نموده اند و چون عالم فاسد شد عالم به تباهی کشیده می شود.

تا آنجا که امروز ریشه های ذلت، خضوع، تسلیم در برابر طاغوت حب دنیا و حب حیات و ترس از مرگ در جان بیشتر مسلمانان به طرزی عجیب و غیر طبیعی استوار گردیده. به جای رسیده اند که زندگی با ذلت را از مرگ با عزت برتر می شمارند و اینگونه است که انسان واژگون می گردد و معیارها را واژگون می یابد و این آرزوی دست نیافتنی شیطان (لعنه الله) است! اینکه ملتهای مستضعف و مسلمان در گیرودار چکش و سندان بمانند بی تحرک و حیران.

یا بهتر بگویم بمانند میان فرعون و سامری! میان طاغوتی که فساد می کند، می کشد و غارت می کند و عالم بی عملی که نه امر به معروف می کند و نهی از منکر و در پس پرده طاغوت آمریکایی سر رشته ها را بدست دارد و عروسکها را به چپ و راست هدایت می کند و بدین ترتیب از اسلام جز نام آن چیزی باقی نخواهد ماند.

آنچه امروز بر علما واجب است به عهده گرفتن اصلاح اسلامی است آنچه بر ایشان واجب است پذیرفتن سنگینی رسالتی است که خود را در معرض آن قرار داده اند، و شما ای طلبه های علوم دینی و ای علمای اسلام (چه شیعه و چه سنی) آیا بر این باورید که همه آنچه شما بدان مکلفید همین تحصیل علوم عقلی و نقلی است؟! بدون آنکه به علمتان عمل کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید و این امور را یعنی تحصیل علوم

عقلی و نقلی را در ضمن تکلیفتان که اصلاح امت و رساندن دین به مسلمانان و جهاد در راه خدا با گرانباترین و نفیس ترین متعلقاتتان است بجای آورید؟.

اگر چنین می پندارید باید به شما بگویم که سخت در اشتباهید. تحصیل علوم عقلی و نقلی مشکل نیست اما اینکه غذای خود را سه روز به اسیر و در راه مانده و یتیم و مسکین بدهی و شکمت از گرسنگی به پشت بچسبد - چنانکه امیر المومنین و اهل بیتش عمل نمودند - بسیار مشکل است.

اینکه عمرت را صرف نیک بختی مردمان و جلوگیری از تجاوز و ظلم در حق ایشان گردانی بسیار سخت است! اینکه همه چیزت را در راه خدا بدهی همان طور که ابا عبد الله الحسین علیه السلام چنین کرد بسیار دشوار است سلام بر تو ای ابا عبد الله پدر و مادرم به فدایت باد، همه چیزت را فدا کردی و هیچ باقی نگذاشتی حتی زنان و طفل شیر خوارت را، و برای آنانکه تو را ترک کردند و یاری نمودند حجتی باقی نگذاشتی.

آقایان! اگر شما به تحصیل علم و عبادات خود بسنده کنید همه آرزوها و خواستههای طاغوتیان را بر آورده ساخته اید زیرا آنان می خواهند شما را به مشتی عابد بی مصرف مبدل سازند هر چند عالمی را که امر به معروف و نهی از منکر نمی کند نمی توان عابد دانست! اما با این همه آنچه از معصومین علیهم السلام وارد شده این است که عالم از هفتاد عابد برتر است. بدلیل آنکه تلاش عالم این است که مردم را برهاند و عابد تنها به رهاندن خویش از مهلکه می اندیشد از امام صادق علیه السلام روایت شده: « آنکه حدیث ما را بسیار روایت می کند و با آن قلوب شیعیان ما را محکم و استوار می سازد از هزار عابد برتر است »^(۱).

خداوند متعال می فرماید:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^(۲).

(۱) کافی: ج ۱ ص ۳۳.

(۲) توبه: ۱۲۲.

(باید از هر گروهی، چند نفر از ایشان به دنبال فقاقت بروند تا وقتی به سوی قوم خود باز می گردند آنها را انذار کنند شاید بترسند).

می فرماید: تا قوم خود را انذار کنند نه اینکه در خواب غفلت فرو روند!! حتی نمی فرماید یک نفر را انذار کنند بلکه می فرماید قوم خود را انذار کنند آقایان اگر اندیشه شما نجات خودتان است پس نگوید ما طلبه علوم دینی هستیم یا عالم دینی هستیم و لباس اهل علم را نپوشید تا مردم را نفریبید، گرگهایی به لباس میش در آمده نباشید - چنانکه امروزه بسیاری چنین اند - این راه، راه طلب دنیا و دستیابی به شهوات و آرزوها نیست این راه، راه بدوش کشیدن باری سنگین است بار رسالت انبیاء و معصومین علیهم السلام پس بر حذر باشید و الا دنیا و آخرت خود را تباه خواهید ساخت! عیسی الکلیلا فرمود: (مثل علمای ناپاک همچون صخره ای می ماند که بر دهانه رودی قرار گرفته نه خود از آب می نوشد و نه آب را رها می سازد تا به سوی کشتزار روانه گردد)^(۱).

در سال ۱۹۷۱ م مطابق با سال ۱۳۵۰ هـ ش که سید خمینی (رحمه الله) در نجف اشرف حضور داشت و شاگردانش از وی انتظار داشتند درسی در تهذیب نفس بر ایشان قرار دهد ایشان چنین گفت: (احساس می کنم تکلیف است بعضی اوقات آقایان را به مصائبی که بر مسلمین وارد آمده متذکر سازم سپس فرمود: حالا باز هم از من می خواهید از اخلاق صحبت کنم؟! ما تا وقتی به این اوضاع و احوال نیاندیشیم مذهب نخواهیم شد و اگر مذهب بودیم قطعاً در مورد این مسایل و اوضاع تفکر می کردیم).

به علمای بی عمل می گویم، سیره خود را بر سیره انبیاء و مرسلین عرضه کنید بحمد الله در قرآنی که امروز در دسترس ماست به قدر کافی داستاها و سرگذشتهای ایشان - انبیای سلف - موجود می باشد آنگاه خواهید دانست سیره شما به تمامه با ایشان مخالف است پس یا به سیره انبیا و مرسلین بگرایید و یا از این مسیر دور شوید و راهزنان راه خداوند متعال نباشید. من به شما همانی را می گویم که عیسی مسیح الکلیلا به علمای بی عمل و متکبر یهود فرمود: (وای بر شما! شما ملکوت آسمان را به روی مردمان می بندید پس نه خود داخل می شوید و نه به آنها که قصد ورود دارند اجازه ورود می دهید هشیار گردید

(۱) فیض القدر: ج ۴ ص ۲۰۶.

پیش از آنکه بدانچه کرده اید گرفتار آید و بگویید و احسرتا که در جوار پروردگار چه کوتاهی نمودیم^(۱).

امروز ریشه های اسلام و مسلمین در معرض نابودی است آنگاه شما از من می خواهید بنشینم و از تهذیب نفس سخن بگویم؟.

بیدار گردید پیش از آنکه شمشیر پسر فاطمه از نیام خارج گردد آنگاه است که از کردارتان - که شما را در مقابل وی و دشمن وی قرار داده - پشیمان خواهید شد هشیار گردید و به اشتباهات فاحش خود اعتراف کنید چرا که ننگ از به دوزخ در افتان بایسته تر است.

در همین هنگامه دست یاری به سوی علمای عامل، مجاهد و بی اعتنای به دنیا - که ظاهرشان تو را به باطن پاکشان دلالت می کند - دراز می کنم آنانکه شب و روز برای نشر کلمه توحید و گسترش عدالت در جامعه اسلامی تلاش می کنند. با اینکه آنها گروهی اندکند اما همانطور که امام صادق علیه السلام در حدیثی در اصول الکافی ج ۲ فرموده است: آگاه باشید خدا عمل آنها را مبارک می گرداند و خیر فراوان در آن قرار می دهد پس سستی نکنید و نرسید زیرا شما برترید (اگر خدا بخواهد) خوشا به حال آنان که آشنای آسمانیان اند و در زمین گمنام و تهیدست اند هر چند بسیار اهل عمل هستند. از خدا می خواهم با فضل و رحمت و عطایش مرا از خدمتکاران ایشان قرار دهد و در زمره ایشان محشور فرماید با آنکه نادانی ام بسیار و علم و عملم اندک است چنین است که قصدی جز اصلاح ندارم تا آنجا که بتوانم و به زنده ای که نمی میرد متوسل می شوم تا از کسانی باشم که در راه خدا از سرزنش هیچ کس نمی هراسند و موفقیتیم به اراده خداوند بستگی دارد که بر او توکل کنم و به سوی او باز می گردم او سرپرست من است و هم اوست که شایستگان را سرپرستی می کند و به خدا پناه می برم از خواری در دنیا و آخرت.

(خود را در پناه صاحب ملک و ملکوت در می آورم و به دامان صاحب قدرت و جبروت چنگ می زنم و از صاحب عزت و لاهوت یاری می جویم در مقابل هر آنچه که از آن می ترسم و از آن دوری می کنم و یاری می جویم از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و

(۱) عهد قدیم و جدید: ص ۴۲.

علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد (ع) ستایش تنها از آن خداست).

﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ * وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴾.^(۱)

(و به یاد بیاور هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ قوم ستمگر برو * قوم فرعون، آیا آنان از مخالفت با پروردگار پرهیز نمی کنند * موسی عرض کرد پروردگارا از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند * و سینه ام تنگ شود، و زبانم به قدر کافی گویا نیست، هارون را نیز رسالت ده تا مرا یاری کند * و برگردم در نزد ایشان گناهی است پس می ترسم که مرا بکشند * فرمود: چنین نیست شما با نشانه های ما پیش بروید ما همراه شما هستیم و سخنانتان را می شنویم).

ابلیس و عده می دهد

خداوند سبحان می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ * قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.^(۱)

(و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل می آفرینم * هنگامی که آنرا نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم برای او سجده کنید * در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند * مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد * گفت: ای ابلیس چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دست خود آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا از برترینها بودی؟ * گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفردی و او را از گل * ندا آمد: از آسمانها خارج شو که تو رانده شده ای * و مسلما لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود * گفت: پروردگارا مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده * فرمود تو از مهلت داده شدگانی * تا روز و زمان معین * گفت: به عزت سوگند همه آنها را گمراه خواهم ساخت * مگر بندگان خالصت را از میان آنها * گفت: به حق سوگند و حق می گویم * جهنم را از تو و هر کس که تو را پیروی کند پر خواهم ساخت).

خداوند به ملائکه فرمود بر آدم علیه السلام سجده کنند این سجده اعترافی بود عملی بر برتری آدم نسبت به ملائکه و این موجودات قدسی وی را مقدم داشتند و این کار با شأن ایشان و عالمی که در آنند (عالم عقل) مناسبت داشت. این سجده بر جسد آدم نبود بلکه بر روح و

حقیقت او بود و در واقع سجده بر حقیقت محمدیه و انسان کامل و حجاب اقرب بوده و این خود، متوجه شدن به سوی حی لا یموت می باشد.

حضرت حق زمانی فرمان سجده را صادر کرده که صورت مثالی را بر ماده آدم عَلَيْهِ السَّلَام افزوده فرموده بود و از روح خود بر وی دمیده بود در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: **(الله سبحانه و تعالی آدم را بر صورت خویش آفرید).**

و صورت خدا در حدیث مجاز است مانند **(ید الله)** که در قرآن آمده و منظور از آن قدرت خداست. اینجا هم منظور اینست که آدم قابلیت تحصیل کمالات الهیه را تا بالاترین حدی که برای ممکنات (مخلوقات) امکان دارد دارا می باشد هر چند آدم عَلَيْهِ السَّلَام به قاب قوسین او ادنی دست نیافت اما از فرزندان برگزیده اش، محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدان مقام راه یافت.

ابلیس لعنه الله به گوشه ای از این حقیقت متوجه گشت اما سرکشی کرد و همراه فرشتگان سجده نمود و به زمین (عالم ناسوت) گرایید و به ماده و جسم آدم علیه السلام نظر کرد و آن را با ظرفیت وجودی خویش یا آتشی که از آن خلق شده بود قیاس کرد و چنین استنباط کرد که ظرفیت وجودی وی از ماده شریف تر است و حقیقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و نزدیکی او به خداوند متعال را نادیده گرفت. پس ابلیس با آن علم بسیار و دامنه دار و عبادت طولانی در دوزخ سقوط کرد زیرا خدای را مخلصانه عبادت نمی کرد بلکه نفس خود را مخلصا عبادت می کرد!! با عبادت خود در صدد رتبه یافتن و برتری بر دیگران بود و همین کافی است! (برای سرنگونی وی) به همین خاطر امتحان سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام برای ابلیس واقعه ای هولناک بود و صاعقه ای بود که بر سرش فرو آمد و بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام حسادت ورزید.

اگر این مطلب را به تصور در آوری می بینی که ابلیس می گوید: آیا بعد از این همه عبادت خداوند بنده ای را می آفریند که در بدو آفرینش برتر از من است؟.

آیا بدانجا می رسد که ملائکه پایین تر از وی قرار می گیرند؟.

این حجاب مانع شد تا ابلیس حقیقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را نبیند و به دنبال بهانه تراشی برای سجده نکردن بیافتد و خود را بدان قانع سازد و با پروردگار خویش مجادله نماید الله سبحانه و تعالی پاسخی جز لعن و طرد به وی نداد زیرا ابلیس از کسانی است که از سر ستم و

برتری جویی و پس از آنکه مطلب را عمیقا دریافته اند انکار می کنند، خداوند متعال می فرماید: **(آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی و فساد در زمین را ندارند).**^(۱)

ابلیس لعنه الله جاهل نبود تا تعلیم گیرد، خطا کار نبود تا توبیخ و تادیب گردد بلکه عالمی بود متکبر، طغیانگر و برتری جو که از لجاجت دست بر نمی داشت جانش از بغض این آفریده جدید انباشته شده بود و وی را سبب طرد خود از رحمت خدا می دانست و او و فرزندان او را دشمنان خویش قرار داد و از این رو تا روز بر انگیزته شدن تقاضای مهلت کرد تا آنان را از صراط مستقیم گمراه سازد اما خداوند تعالی وی را تا روز معلوم مهلت داد، آن ملعون تهدید کرد که بنی آدم را از صراط مستقیم منحرف سازد اما خداوند متعال وی را تا روز معلوم مهلت داد و آن ملعون تهدید کرد که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را از صراط مستقیم منحرف می سازد.

خداوند متعال می فرماید: **(گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، منبر سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمی می کنم * سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغشان می روم، و بیشتر آنها را شکر گذار نخواهی یافت).**^(۲)

روز وقت معلوم همان روز قیام امام مهدی علیه السلام است چنانکه در حدیث آمده که اسحاق بن عمار می گوید از امام پرسیدم: مهلت دادن خداوند به ابلیس تا وقت معلوم چنانکه می فرماید چگونه است؟!

فرمود: **(وقت معلوم روز قیام قائم است چون خداوند وی را بر انگیزد در مسجد کوفه خواهد نشست و آنگاه ابلیس خواهد آمد و بر دو زانو خواهد نشست و خواهد گفت ای وای از امروز! آنگاه حضرت موی پیشانی اش را می گیرد و گردنش را می زند پس آن روز وقت معلوم است که مهلت ابلیس به پایان می رسد).**^(۳)

(۱) قصص: ۸۳.

(۲) اعراف: ۱۶-۱۷.

(۳) بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۶.

در انجیل آمده که شیطان در قیامت صغری (زمان قیام امام مهدی علیه السلام به بند کشیده خواهد شد در رویای یوحنا آمده: (آنگاه دیدم فرشته ای از آسمان نازل شد که کلید دوزخ را حمل می کرد و زنجیری بزرگ به دست داشت آنگاه آن مار دیرین (همان ابلیس یا شیطان) را گرفت و برای هزار سال وی را در بند نمود و در دوزخ افکند و بر آن قفلی زد و بدان پایان بخشید پس بعد از آن تا هزار سال پایان نگیرد مردمان را گمراه نخواهد کرد و سپس برای مدتی اندک دوباره آزاد می گردد^(۱).)

سید بن طاووس (رحمه الله) می گوید در صحف ادریس نبی ذیل سوال و جواب ابلیس و خداوند چنین یافتیم:

(گفت پروردگارا مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده! فرمود: نه بلکه تو تا روز معلوم مهلت داری و آن روزی است که حکم حتمی نموده ام که در آن زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک سازم. برای آن زمان بندگان را انتخاب نموده ام که قلبهایشان را برای ایمان آزموده ام و آن را انباشته ام از ورع، اخلاص، یقین، تقوی، خشوع، صدق، حلم، صبر، و قار و بی اعتنایی به دنیا و آرزومندی بدانچه نزد من است ایشان را داعیان خورشید و ماه قرار می دهم و در زمین جانشین می گردانم و آئینشان را که بر ایشان پسندیده ام قدرت خواهم بخشید آنگاه مرا عبادت می کنند و چیزی را شریک من نمی گردانند نماز را در وقت آن بیای می دارند و زکات را در هنگامش پرداخت می نمایند امر به معروف و نهی از منکر می کنند در آن روزگار امانت بر روی زمین قرار می گیرد پس چیزی به چیزی آسیب نمی رساند و چیزی از چیزی نمی هراسد گزندگان و چرندگان در میان مردمان می آیند بی آنکه هیچیک دیگری را بیازارد زهر گزندگان را از ایشان می گیرم و برکات را از آسمان به زمین نازل می گردانم زمین نیکوترین گیاهانش را خواهد رویاند و همه ثمره ها و پاکیهای خود را نمایان خواهد ساخت.

رفت و رحمت را بر ایشان القا می کنم به حدی که با یکدیگر به مواسات برخورد می کنند و نعمتها را بطور مساوی تقسیم می کنند، فقیر بی نیاز می گردد و کسی بر دیگری برتری جویی نمی کند بزرگ بر کوچک ترحم می کند و کوچک احترام بزرگ را نگه می

(۱) إصحاح: ۲۰.

دارد به دین حق می گروند و بدان رو می کنند و بر اساس آن حکم می کنند آنانند اولیای من اختیار نموده ام بر ایشان پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده وی را بر ایشان نبی و رسول قرار دادم و ایشان را برای او دوستان و یاران اینانند امتی که برای پیامبر فرستاده و جانشین برگزیده ام.

آن زمانی است که آن را در علم غیب خود نهان داشته ام و ناگریز واقع خواهد شد آن روز تو را و سپاهت را و همه وابستگانت را نابود خواهم ساخت پس دور شو! همانا تو از مهلت یافتگانی! تا آن روز وقت معلوم^(۱)

این داستان ابلیس عالم و عابد است که در دوزخ سقوط کرد و تکبرش وی را به جهنم افکند. در این داستان برای عبرت گیرندگان و هوشیاران پنندهای فراوانی است پس کجایند این پند گیرندگان؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (پس از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید زیرا اعمال فراوان و کوششهای مداوم او با تکبر از بین رفت. او شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست از سالهای دنیا یا آخرت است. اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد چگونه ممکن است پس از ابلیس فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟! نه هرگز خداوند هیچگاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی کند که برای همان عمل فرشته ای را محروم ساخت، فرمان خدا در آسمان و زمین یکسان است و بین خدا و خلق دوستی خاصی وجود ندارد که بخاطر آن حرامی را که بر جهانیان ابلاغ نموده حلال نماید. ای بندگان خدا از دشمن خدا پرهیزید مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت در آورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد به جانم سوگند شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده و تا حد توان کشیده و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده و خطاب به خدا گفته است: «پروردگارا! به سبب آنکه مرا دور کردی دنیا را در چشمهایشان جلوه می دهم و همه را گمراه خواهم ساخت

(۱) بحار الأنوار: ج ۵۲: ۳۸۵.

و از آثار زشتی که کبر و غرور بر دلها می گذارد به خدا پناه ببرید همانگونه که از حوادث سخت به او پناه می برید اگر خدا تکبر کردن را اجازه می فرمود حتما به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان اجازه می داد (در صورتیکه پیامبران و امامان) از قشر مستضعف جامعه بودند که خدا آنها را با گرسنگی آزموده و به سختی و بلا گرفتارشان کرد و با ترس و بیم امتحانشان فرمود و با مشکلات فراوان خالصشان گردانید و قتی که موسی بن عمران و برادرش هارون بر فرعون وارد شدند و جامه های پشمین بر تن و چوبدستی در دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزتش بر قرار باشد فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید که دوام و جاودانگی حکومت را به خواسته های خود ربط می دهند در حالیکه در فقر و بیچارگی به سر می برند اگر چنین است چرا دستبندهای طلا به همراه ندارند؟ این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباس از پشم گفت.

خدا را خدا را از تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشی و از آینده دردناک ظلم و سرانجام زشت تکبر و خود پسندی که کمینگاه بزرگ ابلیس و جایگاه حيله و نیرنگ اوست بترسید حيله و نیرنگی که با دلهای انسانها چون زهر کشنده می آمیزد و هرگز بی اثر نخواهد بود و کسی از هلاکتش جان سالم به در نخواهد برد نه دانشمند به خاطر دانشش و نه فقیر به جهت لباس کهنه اش در امان می باشد.

خدای سبحان مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور نساخت مگر برای ترک امر به معروف و نهی از منکر پس خدا بی خردان را برای نافرمانی و خردمندان را برای ترک بازداشتن دیگران از گناه لعنت کرد.

آگاه باشیم! شما رشته پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل کرده و احکام اسلام را به فراموشی سپرده اید. همانا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنشی نمی ترسند کسانی که سیمای آنها صدیقان و سخنانشان سخنان نیکان است شب زنده داران و روشنی بخشان روزاند به قرآن پناه برده سنتهای خدا و رسولش را زنده می کنند نه تکبر و خود پسندی دارند و نه برتری جویی می کنند نه خیانتکارند و نه در زمین فساد می کنند قلبهایشان در بهشت و پیکرهایشان سرگرم اعمال پسندیده است.

راه راست

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^(۱)

(همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به امر خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که به وسیله آن، هر کس از بندگان خود را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی * راه خداوندی که تمام آنچه در آسمان و زمین است از برای اوست آگاه باشید تمام کارها فقط به سوی او باز می گردد).

و مراد از آن حق می باشد همان راهی که خداوند سبحان از بندگانش خواسته تا آن را بپیمایند، راهی که بنده را به آن زنده پا بر جا و منزله می رساند به بیان دیگر منظور از صراط مستقیم همان اعتقادات و احکام شرعی صحیح است که از حضرت حق صادر گردیده و وسیله انبیا و اوصیاء علیهم السلام به بندگان رسیده است. بر اهل اندیشه بایسته است که در جستجوی حق باشند تا با آن خود را از عذاب الهی برهانند و راهی بسوی پروردگار خویش بیابند و صراط مستقیم را بپیمایند.

خورسند گشتن بدین زندگی مادی و غوطه ور شدن در آن از مرگ بدتر است و بلکه همسان نابودی است و همچون جهنم می ماند حق تعالی می فرماید: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۲)

(از تو طلب زودتر آوردن عذاب را می کنند در حالیکه جهنم کفار را احاطه کرده است).
به همین ترتیب شناخت حق و پیمودن راه آن، همان زندگی حقیقی است زیرا انجام آن رسیدن به عالم عقل و بازگشت به سوی آن زنده ای است که هرگز نمی میرد و این هدفی

(۱) شوری: ۵۲-۵۳.

(۲) عنکبوت: ۵۴.

است برتر از بهشت چنانکه حق تعالی می فرماید: (خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغهایی از بهشت را وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه خواهند ماند و مسکن های پاکیزه ای در بهشت برای ایشان است و خشنودی و رضای خدا از همه اینها برتر است و پیروزی بزرگ همین است) (۱)، تعالی می فرماید: (هیچ کس نمی داند که چه پادشاهای مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادند) (۲) عاقل کسی است که بهره خویش را از پیمودن این راه ضایع نسازد پس اگر به مطلوب دست یافت که به رحمت الهی نائل شده و اگر نه، باز هم به فضل الهی در بهشت سکنی خواهد گزید: (او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از خون بسته شده، سپس شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد بعد به مرحله کمال قوت خود می رسید و بعد از آن پیر می شوید و در این میان گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله از دنیا می روند و در آخر به سرآمد عمر خود می رسید شاید تعقل کنید) (۳).

معنای آیه اینست: که خداوند شما را به امید آن که به عالم عقل دست یابید (همانطور که انبیاء و ائمه دست یافتند) آفریده است و هدف این بوده که به بالاترین درجه آن عالم دست یابید و آن درجه تماس با عالم لاهوت یا مقام قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى است. و صاحب این مقام محمود کسی است که به برکتش عالم وجود خلق گردیده «یعنی حضرت محمد ﷺ و سلم و جان او حضرت علی ﷺ هر چند رویه ام در این کتاب خلاصه گویی و اشاره است اما اشکالی ندارد که قدری این مطالب را توضیح دهم شاید خداوند دعای خیر خوانندگان را روزی ام گرداند. عزیزانم! خواهران و برادران مومنم! عقل نخستین آفریده است اولین عالم روحانی و کلی که موجودات در آن هم تنیده اند بی آنکه با هم برخورد و اختلافی داشته باشند اهل آن عالم نیز درجاتی دارند که بالاترین آن تماس با عالم لاهوت (سبحانه) است و آن درجه ای است مخصوص محمد ﷺ و علی ﷺ هم جان اوست

(۱) توبه: ۷۲.

(۲) السجدة: ۱۷.

(۳) غافر: ۶۷.

چنانکه آمده است و نیز علی علیه السلام چنانکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده ممسوس به ذات الله است. و بعد از مقام این دو بزرگوار (مقام مس عالم لاهوت) درجات دیگری است و آن دو بزرگوار که درود خدا بر ایشان باد بر همه آنها که پایین تر از ایشان هستند احاطه و علم دارند و آنها که در مراتب پایین تر از آن دو بزرگوار هستند به اندازه مرتبه و درجه خویش نسبت به آن دو معرفت می توانند داشت و هیچ کس را توان معرفت کامل به ایشان نیست مگر پروردگار عالم چنانکه پروردگار منزله را کسی غیر از آن دو نمی تواند بطور کامل - کمالی که برای انسان ممکن است - بشناسد. از صاحب مقام محمود صلی الله علیه و آله چنین روایت شده: **(علی جان! کسی خدا را نشناخت جز من و تو و کسی مرا نشناخت جز خدا و تو و کسی تو را نشناخت جز خدا و من).**

اما عالم دوم عالم ملکوت است. و آن عالمی است مثالی و صوری عالم جانها و چیزی شبیه به آنچه در خواب می بینیم. چون در هنگام خواب از وجود مادی رو گردان شده به وجود ملکوتی یا مثالی و یا نفسی روی می آوریم عالم سوم عالم مادی است که شبیه به عدم است و بهره ای از وجود ندارد مگر قابلیت وجود و این آخرین درجه تنزل است. وقتی صورت بر ماده افاضه شد جسم تکوین یافت و این اولین درجه صعود یا بازگشت است.

اجسام بر حسب درجات وجودی به جماد، نبات، حیوان و انسان تقسیم می شوند و انسان یا ارتقا می یابد و به سوی مبدا متعال خویش باز می گردد و در عالم عقل و قرب به حی لا یموت شناور می شود و یا از ارزش خویش می کاهد و به پروردگار خود پشت می کند و جز ماده را نمی بیند آن ماده ای که قابل درک نیست و متعلق علم قرار نمی گیرد مگر آنکه صورت مثالی بر آن افاضه گردد و بدین ترتیب همچون چهارپایان می شود بلکه گمراه تر! زیرا وی آفریده شد تا به خدا روی آورد و اندیشه ورزد و حیات ابدی یابد اما وی پشت نمود و نادانی را برگزید و به سوی عدم روانه شد.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

(خداوند عقل را آفرید (از میان امور روحانی و از جانب راست عرش و از نور خدا اولین آفریده عقل بود) آنگاه به وی فرمود: پشت کن، پس عقل پشت کرد فرمود: اقبال کن و عقل اقبال نمود آنگاه خداوند فرمود تو را آفریدم آفریده ای بس برزگ! و تو را بر همه

آفریدگانم سروری دارم ؛ آنگاه جهل را از دریای تلخ و شور بصورتی تاریک و ظلمانی آفرید و فرمود پشت کن جهل پشت کرد سپس فرمود اقبال کن اما جهل اقبال نکرد آنگاه فرمود استکبار ورزیدی و آنگاه وی را لعن نمود (...).^(۱)

عقل کل حضرت محمد ﷺ است و جانشین او علی علیه السلام که جان او محسوب می شود چنانکه در قرآن آمده (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)^(۲) جهل کل دومی لعنه الله می باشد و او مبدا تکبر است و همان کسی است که ابلیس را گمراه نمود و در دوزخ افکند، ابلیس لعنه الله می گوید: (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي)^(۳) یعنی به کسی که مرا بوسیله او گمراه ساختی یا با نکره ای که مسبب گمراهی من شد و او لعنه الله در آیه بصورت نکره موصوفه آمده.

چون مظهر ظلمات است و هویتی ندارد لفظ (ما) که برای غیر عاقل استفاده می شود برایش بکار برده شده چون بهره ای از عقل ندارد و مظهر جهل و تمامی آن است لعنت خدا بر او باد و خداوند با استعمال این لفظ وی را خوار نموده است)^(۴).

و چنین است که از بنی آدم فردی با عبادت و اتصاف به کمالات اخلاقی به مقام قاب قوسین او ادنی رسیده و معلم ملائکه مقربین می گردد و او انسان کامل حضرت محمد ﷺ است چنانکه آدم علیه السلام به ملائکه آموخت آنچه توان دسترسی بدان را نداشتند امیر المؤمنین می فرماید:

انسان دارای نفس ناطقه آفریده شده است اگر نفس خود را با علم و عمل تزکیه نماید به جواهر خواهد ماند و چون مزاجش معتدی گردد و ازداد اضداد رهایی یابد همچون آسمانهای هفتگانه استوار و مستحکم خواهد گردید.

و همچنین از بنی آدم فردی یافت می شود که خود را به دوزخ می افکند و در دریای تلخ و تاریک - تاریکیهای تو در تو - شناور می گردد به طوری که اگر دست خود را بر آورد وی را یارای دیدن آن نیست تا آنجا که وجودش یکپارچه تاریکی می شود بدون ذره ای نور،

(۱) أصول الكافي .

(۲) آل عمران: ۶۱ .

(۳) حجر: ۳۹ .

(۴) غرر ودرر .

یکپارچه جهل بدون عقل و اضطراب بدون ثبات و ترس بدون آرامش و هرگز وقار و طمانینه بر وی فرو نمی آید، چنین شخصی به رحمت خدا امید ندارد و از دستیابی به آن مایوس می گردد با اینکه ابلیس لعنه الله هنگام بر پایی قیامت در رحمت خدا طمع می کند (چنانکه در حدیث آمده) خداوند می فرماید:

(و به یاد بیاور آن هنگامی را که شیطان اعمالشان را در نظرشان زیبا جلوه داد و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد و من در کنا شما هستم اما هنگامی که دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفتند به عقب برگشته و گفت: من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا می ترسم، کیفر خدا بسیار شدید است)^(۱)

(وایشان سخنان فریبنده و بی اساسی را به وسیله نفسهای خبیث و مستکبر خود به شیطانهای جنی انتقال می دهند و شیطانهای جنی از شیطانهای آدمی زاد الهام و تعلیم می گیرند خداوند متعال می فرماید: (شیطانهای جن و انس هر کدام به دیگری سخنان فریبنده و بی اساسی را الهام می کنند و اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند بنابراین، آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار))^(۲)

حروری (شاعر) می گوید:

یکی از سپاهیان ابلیس بودم تا آنکه کارم بالا گرفت (و ارتقا یافتم) بدان سان که امروز ابلیس از جمله سپاهیان من است اگر وی - ابلیس - پیش از من می مرد من به نیکوترین شیوه راه های فسق و پلیدی را فراهم می نمودم در صورتیکه اگر من می مردم وی چنین کاری نمی توانست بکند.

یک مطلب مانده است و آن اینکه...

ممکن است کسی پرسد که اگر کافران بهره ای از عقل ندارند پس چگونه به این همه تکنولوژی (هواپیما، ارتباطات، ژنتیک) دست یافته اند.

(۱) انفال: ۴۸ .

(۲) انعام: ۱۱۲ .

جواب: از امام صادق سؤال شد که آنچه معاویه دارد اگر عقل نیست پس چیست؟! حضرت فرمود: **(آن نوعی نیرنگ و شیطنت است که به عقل شباهتهایی دارد اما عقل نیست)**^(۱).

هر انسانی بهره ای از عالم ملکوت دارد و آن بهره نفس وی است که صورتی مثالی و به منزله سایه عقل است. و این سایه همان قوه ادراک یا ناطقه است که در نهان انسان به ودیعه نهاده شده و البته حیوان صامت نیز در این صفت با انسان مشترک است اما آینه انسان صاف تر و شفاف تر است. و در نتیجه اشراقات عقل در آن روشن تر و واضح تر می نماید و بهره اش از این سایه بیشتر است. اگر کسی در دنیای حیوانات مطالعاتی داشته باشد خواهد دانست که برخی از حیوانات قدرت اختراع بعضی وسایل را دارند چنانکه از برخی دانشمندان جانور شناس نقل شده و به عنوان مثال می توان به سگهای آبی اشاره کرد که برای بالا آوردن آب به درون حوضچه هایی که از پیش می سازند در مسیر آب موانعی قرار می دهند.

پس انسان بر حیوان برتری ندارد مگر آنکه در این سایه بنگرد و حقیقت و عقل را در آن مشاهده کند و به سوی آن حرکتی تکاملی را آغاز کند حرکتی همراه با عبادت، شکر گذاری و اخلاق پسندیده اما اگر به رصوف داشتن این سایه اکتفا کند همچون چهار پایان (حیوان صامت) خواهد بود.

و اما اگر از قدر خود بکاهد و اخلاق و صفات ناپسند کسب نماید از چهار پایان نیز گمراه تر خواهد بود، ستایش از آن خداست و ما از علم جز بهره ای اندک چیزی نداریم پروردگارا، مرا و خواهران و برادران مومنم را در رحمت خویش داخل کن تو سر پرست منی در دنیا و آخرت و بهترین سر پرست و یاری دهنده ای.

(۱) اصول کافی.

عقاید و احکام

عقاید صحیح:

ایمان به وجود خالق و یکتا شمردن او، اعتراف به حقانیت پیامبران و فرستادگان خدا و جانشینان ایشان، اعتقاد به عدل، قضا و قدر بداء و بهشت و دوزخ و عصمت جانشینان خدا در زمین، و ایمان به ملائکه و عالم غیب و همه آنچه انبیا و رسولان و جانشینان ایشان فرموده اند، و ما چاره ای نداریم جز تمسک به آن حضرات و پیروی از ایشان خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۱)

(ای پیامبر بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد)

زراره می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدند: پیدایش نسل از حضرت آدم چگونه بوده است برخی از ما چنین گمان می کنند که خداوند به آدم وحی نمود که دخترش را به ازدواج پسرش در بیاورد و ریشه همه مردمان به خواهران و برادران برمی گردد امام صادق علیه السلام فرمودند: (خداوند از این گفته منزه است آنکه چنین می گوید قطعا می پندارد که خداوند عز وجل خلق برگزیده و دوستان و انبیا و فرستادگان و مومنان و مسلمانان را از حرام آفریده است؟ و توان آن را نداشته که ایشان را از حلال بیافریند با اینکه از ایشان عهد گرفته که به حلال پاک و طیب و طاهر مقید باشند، به خدا سوگند دریافته ام که برخی حیوانات چون خواهر خود را نشناخته بر وی جهیده و فرو آمده آنگاه دریافته که با خواهر خود مقاربت کرده پس آلت خود را خارج نموده و آن را به دندان گرفته تا از هم گسیخته و بدین خاطر هلاک شده و همچنین حیوان دیگری که با مادر خود (از روی جهل) مقاربت نموده همین عمل را تکرار نموده پس چگونه جایز است انسان با وجود انسانیت و فضل و علمش چنین کند، جز آنکه گروهی از این مردمان چنانکه می بینید از علم اهل بیت پیامبرشان رو گردان شده اند و از آنجا که بدیشان دستور اخذ علم داده نشده بود اخذ

(۱) آل عمران: ۳۱.

علم نمودند و بدین پایه از گمراهی و جهل رسیدند چگونه بود احوال امور پیشین - از ابتدایی که خدا خلائق را آفرید - تا آنچه الی الابد اتفاق می افتد. آنگاه فرمود وای بر اینان، کجایند اینها از آنچه نه فقیهان حجاز و نه فقیهان عراق در آن اختلاف نکرده اند و آن مطلب اینست که خداوند به قلم دستور فرمود و قلم بر لوح محفوظ جریان یافت و آنچه تا روز قیامت اتفاق می افتد نگاشت و این دو هزار سال پیش از خلقت آدم بود.

و اینک ما کتب چهار گانه ای که در عالم مشهورند می بینیم: تورات، انجیل، زبور و قرآن (فرقان) خداوند آنها را از لوح محفوظ بر پیامبران نازل کرده تورات را بر موسی، زبور را بر داود انجیل را بر عیسی و قرآن را بر محمد. و در هیچ یک ذره ای از ادعای آنها را حلال نفرموده به نظر من آنها که این سخن و نظایر آن را بر زبان می رانند قصدی ندارند جز تقویت و تحکیم استدلالهای مجوس، خدا مرگشان بدهد ایشان را چه می شود...^(۱) سپاس خدایی را که رسوایشان ساخت و به واسطه نادانی و دشمنی که با صادقان آل محمد داشتند خوارشان ساخت آنگاه که پیامبران را اولاد زنا قرار دادند و چه دور است این نسبت پلید از آن پاکان و برگزیدگان، خداوند همه آنها را که در برابر اهل بیت برای خود مکتبی قرار دادند و ادعای آگاهی از سنت پیامبر و محکمت و متشابهات قرآن نمودند و خود را امامانی قرار دادند که مردم را به سوی دوزخ رهنمون می سازند چنانکه بنی امیه و بنی العباس و پیروان آنها چنین کردند و امروز عذری برای پیروی از آن پلیدان نیست و از ایشان پیروی نمی کنند مگر معاندان و متکبران و البته بهانه ای هم دارند و می گویند اینها عترت پیامبرند که پذیرفته نیست.

عهدہ عقایدی که ایمان داشتن بدان واجب است همانی است که در انتهای سوره بقره آمده - که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدان ایمان داشت - ایمان به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و فرستادگان خدا - چه پیامبر باشند و چه جانشینان پیامبر و یا هر فرستاده ای از جانب حق تعالی فرستاده ای که تنها برای رهبری مردم در امور دنیوی برگزیده شده باشد همچون طالوت علیه السلام - بر هر مسلمانی واجب است که به خداوند یکتای بی مانند و بی نیاز

(۱) علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۹ .

ایمان آورد و نبوت محمد صلی الله وعلیه وآله وسلم او ملائکه و انبیای پیشین و کتابهایشان و جانشینانشان و دستوراتشان را باور داشته باشد و احترام کند هر چند ادیان گذشته با آمدن اسلام منسوخ شده اما به هر حال روزگاری دین خدا بر وی زمین بوده است.

بر مسلمان واجب است که به جانشینان دوازده گانه حضرت محمد صلی الله وعلیه وآله وسلم ایمان داشته باشد و اخبار صحیحی که از ایشان رسیده است را بپذیرد.

همچنین باید ایمان بیاورد که جانشین دوازدهم، حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام زنده و پاینده است و همچون جد خویش با شمشیر قیام خواهد نمود بر مسلمان واجب است وی را دوست بدارد و در موردش اندیشه خیر داشته و وی را بر جان و مال و اولاد خود مقدم بدارد و در راه بلندی نام و آشکار سازی امر وی و مظلومتیش و زمینه سازی برای دولتش فعالیت نماید و همچنین باید با دشمنانش - یعنی سران باطل که بر این امت تسلط یافته اند و یاوران کافر آنها که از ولایت الله خارجند و تحت ولایت ابلیسند - دشمنی ورزد و از تعداد و امکانات دنیوی آن ها نترسد چنانکه حق تعالی می فرماید:

(و انها نقشه مهمی کشیدند و ما نیز نقشه مهمی کشیدیم در حالیکه آنان احساس نمی کردند * پس بنگر که عاقبت توطئه ایشان چگونه شد ، ما آنها و قومشان را همگی هلاک کردیم * پس آن خانه های ایشان است که به خاطر ظلمهایشان خالی از سکنه مانده است ، به درستی که در آن نشانه هایی است برای قومی که آگاهی دارند).^(۱)

احکام:

مراد از احکام، مجموعه شریعتهایی است که پیامبران فرستادگان از سوی حق تعالی آورده اند و بندگان مکلف به اجرای آن بوده اند هر چند برخی از آنها نسخ شده و یا با گذشت زمان و مطابق با حکمت خدای عالمیان مطالب جدیدی اضافه شده و این

اضافات مطابق با مصلحت مردمان را ادوار مختلف بوده و همواره توسط فرستاده ای معصوم از جانب خدا انجام گرفته و هر که جز این طریق بپیماید به گمراهی در افتاده. اگر شریعت‌های آسمانی و احکام الهی را مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که تنها همین احکام الهی که برای اصلاح روح و بدون و کشور و اقتصاد مفید می باشد و هر که از خود حکمی صادر کند یا تغییری بدهد و یا چیزی را نسخ یا اضافه کند - به جز حضرات معصومین که از جانب خدا ماموریت دارند - ادعای الوهیت نموده و مردم را به عبادت خویش واداشته هر چند در ظاهر چنین ادعایی نکنند قرآن تصریح نموده که یهود عالمان و راهبان خود را عبادت می کردند زیرا آن عالمان حلال را حرام می نمودند و مردم نیز از ایشان پیروی می کردند امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه:

(ایشان دانشمندان و راهبان خود و مسیح (ع) را به جای خدا به الوهیت گرفتند در حالیکه مأمور بودند که فقط خدای یکتایی را پرستند که هیچ خدایی غیر از او نیست منزّه است از هر آنچه که شریک او قرار می دهند).

می فرماید: (مردم از عالمان و راهبان اطاعت می کردند و به گفتارشان عمل می نمودند پس بواسطه آنکه از ایشان اطاعت می کردند و فرمان خدا و کتب و فرستادگان او را به کناری افکنده بودند آن راهبان و عالمان را پروردگار خویش ساخته بودند و هر چه ایشان می گفتند پیروی و اطاعت می کردند و معصیت خدا را به جا می آوردند و این در کتاب ما - قرآن - ذکر شده تا از ایشان پند بگیریم)^(۱)

بنابراین هر عقیده ای که انسان دارد اگر از معصوم و به واسطه او از الله نگرفته باشد در واقع عبادت غیر خداست و هر حکم شرعی که انسان بدان تعبد دارد نیز اگر از معصوم نباشد مساوی با عبادت کردن آن فتوا دهنده است زیرا وی ادعای الوهیت نموده!! بدلیل آنکه حتی معصومین هم اجازه فتوا دادن ندارند بلکه باید حکم شرعی را از الله تعالی بگیرند و نقل کنند امام صادق علیه السلام در نامه مشهورش خطاب به شیعیان می فرماید:

ای گروه رستگاری که مورد رحمت خدا واقع شده اید و خدا خیری که به شما عنایت کرده برایتان کامل نبوده است.

(۱) تفسیر القمی: ج ۱ ص ۲۸۹.

بدانید در علم خدا و امر او مقرر نشده که احدی از مخلوقاتش در دین وی به دلخواه خود و رأی و نظر خود و از راه اقتباس عمل کند.

خدا قرآن را نازل فرمود و آن را برای همه چیز بیان گر و روشنگر قرار دارد. و برای قرآن و آموختن آن جماعتی را تعیین فرمود که آن جماعت را که خداوند علم خود را به ایشان عطا کرده نمی رسد که در دین خدا به دلخواه و نظر خود یا قیاس عمل کنند. خدا به واسطه علم خود که به ایشان عطا کرده آنها را از این امور بی نیاز ساخته و مخصوصشان ساخته و کرامتی نزدشان نهاده که با آن گرامی شان کرده آنانند اهل ذکری که خداوند امت را به پرسیدن از ایشان امر فرموده، ایشان کسانی اند که اگر کسی از ایشان پرسد وی را ارشاد می نمایند و از علم قرآن به آن پرسنده به قدری عطا می کنند که وی به اذن خدا به سوی حق تعالی و همه راههای درست هدایت شود. ایشان کسانی اند که کسی از علمشان و کسب فیض از محضرشان رو بر نمی گرداند مگر آن ها که در علم الهی و ابتدای آفرینش بدبخت و شقی و گمراه قرار داده شده اند آنها از درک محضر اهل ذکر محروم اند و به دلخواه خود و آراء و استنتاجات خود رفتار می کنند تا آنجا که شیطان بر ایشان سیطره می یابد و این از آن رواست که آنها ایمان را کافر و گمراهان را مومن می پندارند و در بیشتر موارد حلال خدا را حرام و حرام را حلال می دانند و این برترین نتیجه دلخواه ایشان است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از ارتحال با ایشان عهد کرد اما آنها گفتند: ما پس از آنکه خدا روح رسولش را قبض نماید اجازه داریم به آنچه در مورد آن اتفاق نظر یافتیم عمل کنیم مسلما پس از ارتحال رسول خدا و با وجود عهدی که با ما کرده و دستوری که داده ما بر چنین کاری مجاز هستیم.

به مخالفت با خدا و رسولش پرداختند و کسی گمراه تر و بر خدا جری تر از این عده نیست که پنداشتند می توانند به رای خود اکتفا کنند.

به خدا سوگند حق خدا بر بندگانش آنست که از وی اطاعت کنند و فرمانش را پیروی کنند چه در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله و چه پس از ارتحالش آیا آن دشمنان خدا می توانند ادعا کنند که یکی از یاران محمد صلى الله عليه وآله به گفتار و رای خود و یا استدلالات خود عمل کرده؟! اگر چنین بگویند به خدا دروغ بسته اند و به گمراهی ابدی دچار گشته اند. و اگر بگویند: نه هیچ یک چنین نکرده اند! بر علیه خود اقامه حجت نموده اند.

و بدین ترتیب جزء کسانی خواهند شد که معتقدند پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز خدا باید اطاعت گردد و فرمانش پیروی شود چنانکه خداوند متعال می فرماید:

(محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او از دنیا برود یا کشته شود شما به زمان جاهلیت خود باز می گردید و هر کس که به گذشته خود باز گردد هیچ ضرری به خدا نمی زند و خداوند به زودی جزای شکر گذاران را می دهد).^(۱)

(و این از آن رواست تا بدانید که این خداست که باید اطاعت شود چه در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله و چه پس از وی وهمانطور که در زمان محمد صلی الله علیه و آله هیچ یک از مردمان اجازه نداشتند به دلخواه و رای و استدلالات خود عمل نمایند و با دستورات محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کنند پس از وی هم چنین اجازه ای ندارند).^(۲)

وقتی ائمه علیهم السلام با آن عقول تامه و علم واسع به محکم و متشابه و تنزیل و تاویل قرآن اجازه فتوی ندارند و تنها احکام را از خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می نمایند از غیر ایشان (با آن عقلهای ناقص و جهل به محکم و متشابه و تنزیل و تاویل) چه انتظاری می توان داشت؟.

وقتی ابو حنیفه به محضر امام صادق علیه السلام رسید حضرت علیه السلام به وی فرمود:

(ابو حنیفه آیا کتاب خدا را چنان که شایسته آنست می شناسی؟! ناسخ و منسوخ آن را تمیز می دهی؟ گفت: بلی حضرت علیه السلام فرمود: ابو حنیفه ادعای علم نمودی! خداوند علم را جز در نزد اهل کتاب (کسانی که کتاب بر ایشان نازل شده) قرار نداده است. وای بر تو، علم تنها در نزد گروه خاصی از ذریه پیامبر ماست خداوند حرفی از کتاب خود را بهره تو نساخته! اگر تو چنانی که ادعا می کنی - و البته که چنین نیستی - پس به من خبر بده ...)^(۳)

(۱) کافی فی الروضه: ج ۸ ص ۶۵ . البحار: ج ۷۸ ص ۲۱۰ .

(۲) آل عمران: ۱۴۴ .

(۳) علل الشرائع: ج ۱ ص ۹۰ .

در داستانهای ایشان عبرتهاست

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ * كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ * فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^(۱)

(ما برای مردم در این قرآن از هر مطلب و مثالی بیانی آوردیم و اگر نشانه ای برای آنان بیاوری کافران می گویند : شما اهل باطلید * خداوند اینگونه بر دل کسانی که آگاهی ندارند مهر می زند * پس صبر کن زیرا وعده خدا حق است و کسانی که یقین ندارند هرگز تو را خشمگین نسازند).

سزاوار است که هر مسلمانی تاریخ بنی اسرائیل و رفتار ایشان با حضرت موسی و هارون و عیسی علیه السلام را مطالعه کند زیرا بر انگیزته شدن موسی و هارون با برانگیخته شدن محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بسیار نزدیک است. و آنچه برای موسی و هارون علیهما السلام اتفاق افتاد با آنچه برای محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رخ داد تفاوت چندانی ندارد و آنچه بنی اسرائیل در مواقع غیبت موسی یا بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام انجام دادند با آنچه این امت پس از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام انجام دادند (و آنچه پس از غیبت خاتم اوصیا حضرت حجه بن الحسن ارواح العالمین له الفدا انجام می دهند) بسیار نزدیک است.

همچنین بعثت عیسی در میان بنی اسرائیل بسیار نزدیک است به ماجرای قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان این امت و آنچه آن حضرت از این امت خواهد دید تفاوت چندانی با آنچه عیسی علیه السلام از یهود و علمای ناپاک و بی عملشان دید نخواهد داشت.

﴿فَأَقْصِبْ قَصَصَ الْقَصَصِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۲)

(۱) روم: ۵۸-۶۰.

(۲) اعراف: ۱۷۶.

(این داستانها را بازگو کن شاید بیندیشند).

بنی اسرائیل چشم به راه ولادت موسی عليه السلام

پیش از بعثت حضرت موسی علیه السلام در انتظار این پیامبر و مصلح بزرگ بودند و ولادتش را به یکدیگر بشارت می دادند و خود را برای استقبال از این مولود مبارک آماده می ساختند مولودی که آنها را از حکومت طاغوت ها و فرعون ها رهایی می بخشید.

از سوی دیگر فرعونیان نیز به نحوی دیگر - که شایسته وجود پلیدشان بود - در انتظار ولادت این مولود مبارک بودند تا وی را دستگیر نموده و به قتل برسانند و از دست وی آسوده گردند! پیش از آنکه بزرگ شود و بر علیه دستگاهشان قیام کند و فرعونها و گزافه گوئیهایشان را رسوا سازد و بنی اسرائیل را به سوی نجات رهنمون گردد و پیغام آسمانی لا اله الا الله را برای زمینیان به ارمغان آورد.

وقتی زمان ولادت آن مولود مبارک نزدیک شد فرعون سالها نوزادان پسری را که در بنی اسرائیل متولد می شدند به قتل می رساند - سالهایی که احتمال تولد آن موعود می رفت - فرعون می پنداشت با این عمل می تواند سنت الهی را تغییر دهد اما خداوند متعال اراده فرمود تا وی را خوار نماید و ناتوانی او را در برابر قدرت الهی و تدبیر ربانی آشکار سازد پس انشاء و انعقاد نطقه موسی را در همان قصر فرعون قرار داد! و کسی موسی را پرورش نداد و بزرگ نکرد جز همان فرعون ستمکار و طغیان گر! همان فرعونی که شب و روز در پی یافتن موسی و قتل وی بود! خداوند متعال می فرماید: (پس آل فرعون او را از آب گرفتند تا سر انجام دشمن آنان و مایه حزن و اندوهشان گردد * همسر فرعون گفت: مایه چشم روشنی من و توست او را نکشید شاید برایمان نفعی داشته باشد یا اینکه او را به فرزندی بگیریم، و آنها نمی فهمیدند).

در همان اوان که فرعون و سپاهیان بنی اسرائیل را به استضعاف کشیده و خوار می نمودند و بزرگانشان را و پسرانشان را می کشتند موسی در قصر فرعون رشد می کرد و بزرگ می شد و آنچه خارج از قصر رخ می داد نظاره می کرد و ظلم و ستمی را که بر مردم مستضعف روا داشته می شد به چشم می دید علاوه بر آن از آنچه در قصر اتفاق می افتاد و نقشه های مبتنی بر ترور و وحشت و عوام فریبی که طرح می شد مطلع می گردید نقشه هایی که هدفی نداشت تحت سلطه قرار دادن مردم و مجبور نمودن آنها به اطاعت از فرعون یا لا اقل پذیرش واقعیت و تسلیم در برابر فرعون و ترک مقاومت.

(فرعون گفت: من جز آنچه را که معتقدم به شما ارائه نمی دهم و شما را جز به راه راست راهنمایی نمی کنم)^(۱)

حضرت موسی علیه السلام سیاست فرعون و حزبش را از نزدیک ملاحظه می کرد سیاست جلوگیری از انتشار دین خدا و باز داشتن بنی اسرائیل از تقید به شعائر دینی و گسترش فساد و هدایت نسلها (نسلهایی که در چنین جو فاسدی نشو و نما می یافتند) به سوی فساد و ترک دینداری و التزام به شریعت مقدس و الهی. و این ها مهم ترین مسائلی است که حکومت های جائر بر آن ها استوارند زیرا این هاست که ملتها را از خداوند متعال جدا می سازد از قدرت حقیقی و یاور حقیقی و تنها کسی که توان از بین بردن طاغوتیان و حزب شیطانی ایشان را دارد.

موسی مجاهد راه خدا، مهاجر الی الله و پیامبری که مردمان را

به سوی حق تعالی می خواند:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ * فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ * فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ * وَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿﴾.

و چون به کمال قوت و اعتدالش رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم و اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد ناگهان دید دو نفر در حال جنگ و نزاع اند، یکی از پیروان موسی و دیگری از دشمنان او، آن که از پیروانش بود از او علیه السلام طلب کمک کرد، موسی مشت محکمی بر او زد و کار او را ساخت. گفت: این از عمل شیطان است او دشمن گمراه کننده آشکاری است * عرض کرد: پروردگارا من به خویشتن ظلم کردم مرا ببخش و خداوند نیز او را ببخشید، او بخشنده مهربان است * عرض کرد پروردگارا: به شکرانه نعمتی که به من دادی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود * موسی با حالت ترس در شهر بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، ناگهان دید همان کسی که دیروز از او طلب کمک کرده بود فریاد می زند و دوباره او را به یاری می طلبد موسی به او گفت: تو آشکارا انسان گمراهی هستی * و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او شود (آن دشمن) گفت: ای موسی می خواهی مرا بکشی همانگونه که دیروز انسانی را کشتی؟ تو فقط می خواهی ظالمی بر روی زمین باشی و نمی خواهی که از اصلاحگران باشی * در این هنگام مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر آمد و گفت: ای موسی این جماعت برای به قتل رساندن تو به مشورت نشستند، از شهر خارج شو، من از خیر خواهان توام * موسی از شهر خارج شد درحالیکه ترسان بود عرض کرد: بارخدا، مرا از

دست قوم ستمکار رهایی بخش * و هنگامی که به جانب شهر مدین متوجه شد گفت:
امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند^(۱).

موسی علیه السلام به رزمگاه عالم قدم نهاد تا ظلم و ستم فرعون سرکش را بر بنی اسرائیل و سایر مصریان ببیند، موسای پاک همان پیامبر مخلص و مورد انتظار که بنی اسرائیل می شناختندش وی چگونه می توانست در قصر فرعون بماند و او را یاری کند (هرچند این یاری، سکوت در برابر ظلم فرعون و افزودن بر تباهیهای وی باشد - پس خدا خواست تا آن واقعه رخ دهد) یعنی واقعه کشته شدن یکی از سربازان فرعون به دست موسی علیه السلام. این جریان اثری عمیق در جان موسی علیه السلام نهاد به حدی که به خدا پناه برد و از آنچه گناه می پنداشت استغفار و توبه نمود و آن گناه، زندگی موسی و توقف او در قصر فرعون بود فرعونی که پدر و پرورش دهنده موسی به حساب می آمد! و چون خدا وی را آمرزید با خدا عهد کرد که به شکرانه نعمت آمرزش هرگز از مجرم و ظالم پشتیبانی نکند هر چند با مداهنه و سکوت در برابر ظلم باشد. موسی علیه السلام پس از این واقعه ناگزیر از هجرت الی الله شد پس ترسناک و نگران از شهر خارج شد و ده سال از بنی اسرائیل پنهان گشت و در این مدت در سرزمین مدین و در جوار یکی از پیامبران بزرگ زندگی ساده و آرامی را از سر گرفت آن پیامبر حضرت شعیب علیه السلام بود.

موسی علیه السلام گله ای گوسفند و بز را شبانی می کرد و مطالب بسیاری می آموخت تا پس از این به سوی بنی اسرائیل باز گردد و برای ایشان پیشوایی شجاع و الهی گردد و پیامبری باشد که به سوی خدا می خواند و مومنین را برای نجات از سلطه فرعون رهبری نماید و از استضعاف و ذلتی که در مصر به آن مبتلایند نجاتشان دهد.

موسی علیه السلام و آنها که به او ایمان آورده بودند از دریا عبور کردند و خداوند فرعون و سپاهیان را در دریا غرق نمود اما پس از این ماجرا اتفاقات بسیاری افتاد بنی اسرائیل از فرامین الهی سرپیچی کردند و از موسی و هارون علیهما السلام اطاعت نکردند و پس از آنکه ورود به سرزمین مقدس را نپذیرفتند و از جهاد با ستمگران در راه نشر کلمه لا اله الا الله شانه خالی کردند خداوند چهل سال سرگردانی در صحرای سینارا برای آنان مقرر

فرمود و چه بسیار موسی و هارون علیهما السلام در این مدت اذیت شدند بسیاری از ایشان به موسی علیه السلام اعتراض و توهین کردند و در پیامبری حضرت هارون علیه السلام و جانشین بودن وی برای موسی علیه السلام اعتراض و تشکیک نمودند پس خدا امر فرمود که رئیس هر یک از طوایف بنی اسرائیل اسم خود را بر روی چوبدستی خشکی بنویسد و هارون علیه السلام نیز اسم خود را نوشت و حضرت موسی علیه السلام چوبدستی ها را در مکان اجتماع مردمان قرار داد خداوند چنین خواست که چوبدستی ای که اسم هارون علیه السلام بر آن نوشته شده سبز و تر و تازه گردد تا معجزه ای باشد برای تایید نبوت آن حضرت و خلافتش برای موسی علیه السلام با اینهمه آنها از آزار هارون علیه السلام و توهین به حضرتش دست برداشتند تا جایکه وقتی گوساله سامری را ساختند و به عبادت آن پرداختند در مقابل اعتراض هارون علیه السلام در صدد کشتن آن حضرت و یاوران اندکش بر آمدند!!! یهود به این هم اکتفا نکردند و پس از وفات موسی و هارون علیهما السلام به تحریف تورات پرداختند و با دستان گنهکار خویش نوشتند: که آن کسی که بنی اسرائیل را گوساله پرست کرد هارون علیه السلام بوده است پس بنگر به مظلومیت این پیامبر بزرگ و آن را با مظلومیت وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابیطالب علیه السلام مقایسه کن (این سنتی الهی است و سنت الهی هرگز تغییر نمی یابد).

فتنه گوساله!

قال تعالى: ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. (۱)

(و دل‌های آنان از عشق به گوساله پر شد از آن رو که به خدا کافر بودند. بگو: ایمان شما سخت شما را به کار بد و کردار زشت می‌گمارد، اگر ایمان داشته باشید).

وقال تعالى: ﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً لَّهُ خُوزٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ * وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تَشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيْنَالَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ * وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. (۲)

و قوم موسی بعد از او (یعنی بعد از رفتن او به طور برای وعده حق) مجسمه گوساله‌ای که صدایی و خواری داشت از طلا و زیورهای خود ساخته و پرستیدند. آیا ندیدند که آن مجسمه بی‌روح با آنها سخنی نمی‌گوید و آنها را به راهی هدایت نمی‌کند؟ (آری دیدند و از جهل و عناد باز) پی آن گوساله گرفتند و مردمی ستمکار بودند. * و چون به خود آمدند و از آن عمل پشیمان شدند و دیدند که درست گمراهند (با خود) گفتند: اگر خدا ما را نبخشد و از ما نگذرد سخت از زیانکاران خواهیم بود. * و چون موسی به حال خشم و تأسف به سوی قوم خود بازگشت، به آنان گفت: شما پس از من بسیار بد حفظ الغیب من

(۱) بقره: ۹۳ .

(۲) اعراف: ۱۴۸ - ۱۵۳ .

کردید! آیا در امر خدای خود عجله کردید! و الواح را به زمین انداخت و (از فرط غضب) سر برادرش (هارون) را گرفته به سوی خود می کشید، هارون گفت: ای فرزند مادرم، این قوم مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند، پس تو دشمنان را بر من شاد مگردان و مرا در عداد مردم ستمکار مشمار. * موسی (بر او شفقت کرد و) گفت: پروردگارا، من و برادرم را بیمارز و ما را در ظل رحمت خود داخل گردان، و تو مهربان ترین مهربانانی. * آنان که گوساله را به پرستش گرفتند (آتش قهر و) غضب خدا (در آخرت) و ذلت و خواری در حیات دنیا محققاً به آنها خواهد رسید، و این چنین ما دروغ پردازان را کیفر خواهیم کرد. * و آنان که مرتکب عمل زشت شدند و پس از آن عمل بد توبه کردند و (به اخلاص) ایمان آوردند، خدای تو بر آنها بعد از توبه، به یقین بخشنده و مهربان است.

وقال تعالى: ﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي * أَفَلَا يَرُونَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضِراً وَلَا نفعاً * وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ * قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي * قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي * قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَنْحَرِقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً * إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً﴾^(۱).

موسی (که از فتنه سامری آگاه شد) متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت و گفت: ای قوم من، مگر خدای شما به شما وعده احسان نداد (که شما را نعمت کتاب بزرگ تورات عطا کند)؟ آیا وعده خدا بر شما طولانی شد، یا مایل شدید که مستوجب قهر و غضب

خدای خود شوید، که وعده مرا خلاف کردید (و عهد من شکستید)؟ * قوم به موسی گفتند: ما به میل و اختیار خود خلاف وعده تو نکردیم و لیکن اسباب تجمل و زینت بسیاری (از فرعونیان) بار دوش ما نهادند و ما آنها را در آتش افکندیم و چنین سامری (فتنه‌انگیز بر ما) القا کرد. * آن گاه سامری با آن زر و زیورها مجسمه گوساله‌ای بساخت که صدایی شگفت داشت و (با این شعبده سامری و پیروانش) گفتند: خدای شما و خدای موسی همین گوساله است که موسی فراموش کرده است. * آیا این گوساله پرستان نمی‌نگرند که آن گوساله هیچ حرف و اثری و هیچ خیر و شری به آنها عاید نمی‌سازد؟ * و هارون هم پیش از آنکه موسی باز آید به آنان گفت: ای قوم، این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما گردیده و محققا آفریننده شما خدای مهربان است (نه این گوساله سامری) پس شما پیرو من شوید و امر مرا فرمان برید. * قوم گفتند: ما بر این پرستش گوساله ثابت هستیم تا وقتی که موسی به سوی ما بازگردد. * موسی (چون بازگشت با عتاب به هارون) گفت: ای هارون مانع تو چه بود که چون دیدی که قوم گمراه شدند، * از پی من نیامدی؟ آیا نافرمانی امر من کردی؟! * هارون گفت: ای برادر مهربان (بر من قهر و عتاب مکن) و سر و ریش من مگیر، ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و به سخنم وقعی نهادی. * آن گاه موسی گفت: ای سامری این فتنه چه بود که تو برپا کردی؟ * سامری گفت: من چیزی را دیدم که قوم ندیدند، من مشتی خاک از اثر قدم رسول (حق، جبرئیل) برگرفته و (در گوساله) ریختم و نفس من چنین (فتنه‌انگیزی را) به نظرم جلوه داد. * موسی گفت: از میان ما برو که تو در زندگانی دنیا (به مرضی معذب خواهی شد که همه از تو متنفر شوند و دایم گویی کسی مرا نزدیک نشود، و (در آخرت) هم وعده‌گاهی (در دوزخ) داری که با تو تخلف نخواهد شد، و اکنون این خدایت را که بر پرستش و خدمتش ایستادی بنگر که آن را در آتش می‌سوزانیم و خاکسترش را به آب دریا می‌دهیم. * تنها خدای شما آن یگانه خدایی است که جز او هیچ خدایی نیست و علمش به همه ذرات عوالم هستی احاطه دارد. * فتنه گوساله سامری در دوران چهل ساله سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا رخ داد. و عقوبتی بود برای سرپیچی آنها از فرامین الهی تا بلکه فساد که در جانهاشان ریشه دوانده بود اصلاح گردد. این واقعه زمانی رخ داد که خداوند

سی شب با موسی علیه السلام وعده نمود سپس ده شب بدان افزود چنانکه خداوند متعال می فرماید:

(ما با موسی عليه السلام سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم به این ترتیب میعاد پروردگارش با او چهل شب تمام شد).^(۱)

البته این طور نیست که خداوند به چهل شبه بودن میقات چهل داشته باشد و یا در ابتدا به موسی عليه السلام دروغ گفته باشد خداوند از این گمانها مبرا و منزه است. حضرت حق با موسی عليه السلام سی شب وعده فرمود و ده شب بعدی متوقف بر مسأله ای دیگر بوده که اتفاق بیفتد مثلاً: دعا یا صدقه یا هر عملی که موسی عليه السلام ممکن بوده بدان مبادرت نماید و مستحق بهره مندی از ده شب دیگر شود و یا کوتاهی و گناهی که ممکن بوده از گروهی از بنی اسرائیل سر بزند و بدین ترتیب برای تنبیه ده شب دیگر از حضور موسی عليه السلام محروم گردند البته در علم خدا مشخص بوده که موسی عليه السلام چهل شب غیبت می کند اما در لوح و اثبات چنین مکتوب بوده که موسی سی شب غیبت می کند و اگر فلان امر از موسی عليه السلام یا بنی اسرائیل صادر شد ده شب دیگر اضافه می شود خدای تعالی می فرماید: (خداوند هر چه را که بخواهد محو و هر چه را که بخواهد اثبات می کند و لوح محفوظ در نزد اوست)^(۲)

و این به دعایی می ماند که هر یک از ما در حق خود می کنیم - تا خدا بلا را از ما دفع کند و آنچه می خواهد از رحمت خویش بهره ما سازد - پس اگر امور مقدر باشد و تغییری در آن رخ ندهد دعا کردن امری لغو و بی فایده خواهد بود.

اما چنین نیست، خداوند مقادیر را مشخص فرموده اما قدرت دارد آن را تغییر دهد و گشایش یا تنگی برای کسی روزی فرماید، این همان بداء است که در قرآن آمده و جاهلان آن را انکار نموده مدعی شدند که خدا دیگر در هیچ امری دخالت نمی کند و به گفتاری چون قول یهود معتقد شدند که: دستان خدا بسته است! (نعوذ بالله) و این در حالی است که برخی علمای اهل سنت همچون ابن الجوزی در کتاب الکافی و در فصل

(۱) اعراف: ۱۴۳.

(۲) رعد: ۳۹.

دعا بداء را پذیرفته اند. وی هر چند بدین لفظ تصریح نکرده اما چنین معنایی را پذیرفته، چه از روی روایاتی که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند و چه از روی بحثش در مورد فایده دعا.

در این چهل شب سامری از غیبت موسی علیه السلام استفاده کرد و از زیور آلات گوساله ای ساخت و مشتی از خاک قدم جبرئیل در آن نهاد پس گوساله مصنوعی همچون گوساله واقعی صدا می کرد موسی علیه السلام از این واقعه بسیار تعجب کرد و عرض کرد: پروردگارا، گوساله از سامری بود پس صدایش از چه کسی بود خداوند متعال فرمود: از من بود ای موسی! چون مردمان را دیدم که از من روی می گردانند و به گوساله توجه می کنند دوست داشتم بر فتنه و ابتلاشان بیفزایم^(۱)

سامری به ایشان گفت این پروردگار شما و موسی است. یعنی پروردگار شما در این گوساله حلول کرده، بسیاری از بنی اسرائیل وی را تصدیق نمودند همانها که در ساخت گوساله به وی کمک کردند!!

سزاوار است در مورد این حادثه تدبیر کنیم شاید خدا بر ما منت نهد و زندگی نیک بختان و مرگ شهیدن را نصیبمان فرماید همانطور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد مطالعه و تدبیر در قرآن چنین وعده ای به ما داده است.

برادران! حال باید از خود پرسیم که سامری که بود؟! آیا یکی از علمای بنی اسرائیل نبود؟! آیا فردی عابد و زاهد نبود؟! قرآن می فرماید: (سامری گفت: چیزی را دیدم که بقیه نمی دیدند...)^(۲)

از سیاق آیه بر می آید که سامری جبرئیل یا برخی امور غیبی را که دیگران نمی دیده اند می دیده است! آیا سامری یک مجاهد نبود؟! در تفسیر آیه (فَاسْتَعَاثُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ) آمده که آن فرد که از موسی علیه السلام کمک خواست سامری بوده است اگر این معنا صحیح باشد پس سامری انسانی مجاهد بوده که با سپاهیان فرعون سرکش مبارزه می کرده آن هم در مصر و قبل از بعثت موسی علیه السلام. حال باید پرسید این که قرآن می فرماید « فَنَسِيَ » فراموش کرد

(۱) قصص الانبياء جزایی: ۲۶۸.

(۲) طه: ۹۶.

منظورش کیست چه کسی فراموش کرد؟ آیا موسی؟ یعنی موسی پروردگارش را اینجا نهاد و وی را فراموش کرد و به سوی طور رهسپار شد و بنابراین جمله از سامری صادر شده؟ حق اینست که چنین احتمالی بعید می نماید زیرا بنی اسرائیل می دانستند که موسی علیه السلام به فرمان خدا به سوی طور شتافته بنابراین فراموشکار و فاعل فعل «نسی» در آیه سامری است یعنی وی ایمان حقیقی و معبود واقعی را رها کرد پس کلام از جانب حق تعالی صادر گشته است.

حال باید دید چه چیزی سامری را فریفت؟ حق آنست که آن چیز ریشه هر فتنه ای است و آن: هوای نفس، منیت، شیطان و ظواهر دنیا است، نفس او، نفسی که به بدی فرمان می دهد برایش چنین جلوه داد که وی از هارون علیه السلام برتر است پس تمرد نمود و از فرمان آن حضرت اطاعت نکرد و تکبر ورزید نفسش چنین القا کرد که وی عالم، عابد، زاهد و مجاهد است و برخی امور غیبی را می بیند پس حتما از هارون علیه السلام سزاوارتر است تا در غیاب موسی علیه السلام بنی اسرائیل را رهبری کند پس به موسی و هارون علیهما السلام حسادت ورزید و تکبر سراسر وجودش را فرا گرفت و هوای نفس و منیت اختیار از کفش ربود و شیطان وی را به دوزخ در افکند و به مرتبه تکبر نسبت به پیامبران بزرگ تنزل داد چنان که خود نسبت به حضرت آدم علیه السلام تکبر ورزید پس شیطان وی را با ندای خود فرا خواند و گمراه نموده به بیماری خود یعنی کبر مبتلا ساخت و چون سامری گمراهی را با هدایت معاوضه نمود پرده های حجاب آینه روحش را پوشاند و از دیدن حقایق محرومش ساخت.

(و آنها را می بینی که به تو نگاه می کنند ولی در حقیقت نمی بینند)^(۱)

وی حقیقت را و معبود خود را که با چشم دیده نمی شود و به هم در نمی آید فراموش کرد و به نازلترین مراتب شرک یعنی تشبیه، سقوط کرد و آنچه وجودش را آکنده بود. یعنی تکبر و شرک را در قالب گوساله ای که صدا می کرد نمایان ساخت و این فتنه ای شد مایه مسرت عده ای که پیش از ساخته شدن گوساله آرزویش را در دل نهان می داشتند.

(۱) اعراف: ۱۹۸.

همین عده چه بسیار اعتراضاتی که به موسی و هارون علیهما السلام کردند و چه بسیار ایشان را آزدند.

(و به یاد بیاور زمانی را که موسی علیه السلام به قوم خود گفت: ای قوم چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند دل‌هایشان را منحرف کرد و خداوند فاسقان را هدایت نمی کند)^(۱)

بسیاری از بنی اسرائیل خود را برتر از موسی علیه السلام می پنداشتند و عمده آنها هم که برای هارون علیه السلام اصلا ارزشی قائل نبودند این مطلب در تورات آمده است: «قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و دانان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران رابین با بعضی از بنی اسرائیل یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شوری و مردان معروف بودند به حضور موسی برخاستند و در مقابل موسی و هارون جمع شده و گفتند: (شما از حد خود تجاوز می نمائید، تمامی این جماعت از مقدسان هستند و خداوند در میان ایشان است پس چرا خویشان را بر بر جماعت خداوند بر می افزاید. پس وقتی موسی این را شنید بر روی خود افتاد و قورح و تمامی جمعیت را خطاب کرده گفت: فردا خداوند نشان خواهد داد که چه کسی برای او و چه کسی مقدس است)^(۲)

(و خداوند موسی را خطاب کرده گفت * با بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاهایشان را بگیر، از هر خاندان یک عصا و طبق خاندانهای دوازده گانه دوازده عصا می شود، و روی هر یک از عصاها اسم صاحبش را بنویس * و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس زیرا هر خاندانی یک عصا خواهد داشت * و آنها را پیش خیمه اجتماع جائیکه من با شما ملاقات می کنم بگذار * و شخصی را که من اختیار می کنم عصای او شکوفه خواهد زد پس مهمه بنی اسرائیل را که بر شما می کنند از خود ساکت خواهم نمود * و موسی این را به بنی اسرائیل گفت پس جمیع سروران ایشان عصاهایشان را به موسی دادند برای هر خاندان یک عصا یعنی مجموعاً دوازده عصا که عصای هارون نیز در میان آنها بود * و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذاشت * و در

(۱) صف: ۵.

(۲) سفر اعداد: ۱۶.

فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت وارد شد دید که عصای هارون که از آن خاندان لاوی بود شکوفه داده است و بادام رویانده است * و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورد و هر کدام عصای خود را بر گرفتند * و خداوند به موسی گفت: عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا به جهت علامت برای این قوم متمرّد نگاه داشته شود و مهمه ایشان را از من رفع نمائی تا وقتی که بمیرند * پس موسی چنان کرد و همانگونه پروردگار، او را امر کرده بود عمل کرد * و بنی اسرائیل به موسی عرض کردند: اینک فانی و هلاک می شویم، جمیع ما هلاک شده ایم^(۱). (و از کوه طور به راه دریای قلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زدند و سینه های قوم تنگ شد به سبب طی مسافت * و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده گفتند: چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا در بیابان بمیریم زیرا که اینجا نه نان هست و نه آب و دیگر از غذای

سختی خسته شدیم)^(۲).

و اینگونه سامری و گوساله اش همچون دمل چرکینی که سرباز کرده، برای تخلیه بغض و حسد این قوم فاسق راهی شدند، بغض و حسدی که نسبت به موسی و هارون علیهما السلام داشتند زیرا توهین به شخصیت وی و شماتت نسبت به نبوت و رهبری او آسانتر بود زیرا موسی علیه السلام در نزد بسیاری از بنی اسرائیل هیبت و عظمتی شگرف داشت آن هم به خاطر معجزات فراوانی که به دست او انجام گرفته بود بدین ترتیب این جماعت منافق که از سامری پیروی می کردند حضرت هارون علیه السلام و یارانش را که با آن حضرت در راه حق استوار مانده بودند ناچیز و بی یاور شمردند و در صدد قتل آنحضرت بر آمدند.

اما آن حضرت بر اساس حکومت پیامبران با این فتنه برخورد نمود و سپس درنگ کرد تا موسی علیه السلام بازگشت و آنگاه خداوند موسی علیه السلام را یاری نمود و حق را آشکار ساخت و عقیده فاسد را محکوم نموده عقیده صحیح را جایگزین نمود.

(۱) سفر اعداد: ۱۷.

(۲) سفر اعداد: ۲۱.

(و اکنون بنگر به معبودت که پیوسته آن را می پرستیدی. ما آنرا آتش می زنیم و سپس ذرات آن را در دریا می پاشیم * معبود شما فقط خداوندی است که جز او خدای دیگری نیست و علمش همه چیز را فرا گرفته است)^(۱)

شبیه سامری

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۲)

(و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که نشانه های خود را به او دادیم ولی سرانجام خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد * و اگر می خواستیم مقام او را بوسیله این آیات بالا می بردیم ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد پس مثل او همچون سگی است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز می کند و زبانش را برون می آورد و اگر او را رها کنی نیز همین کار را تکرار می کند این مثل گروهی است که نشانه های ما را تکذیب کردند، این داستانها را بازگو کن شاید بیندیشند).

بلعم بن باعورا عالمی زاهد بود که بعضی امور غیبی را می دید، یکی از پادشاهان کافر و ستمگر از وی خواست که موسی علیه السلام را نفرین کند و او با اینکه می دانست آن حضرت از پیامبران بزرگ الهی است از روی حسادت چنین کرد بلعم همچنین می دانست که این پادشاه ستمگر به خدا و دین خدا و فرستادگانش کافر است (هر چند در ظاهر به کلمه لا اله الا الله معترف باشد اما خصومت وی با اولیای خدا و دین حق نشان کفر باطنی وی

(۱) طه: ۹۷-۹۸.

(۲) اعراف: ۱۷۵-۱۷۶.

است). اما بلعم و امثال او شبها را دستاویز قرار می دهند تا لغزشها و انحرافات خود را بپوشانند و چه بسا محکم را متشابه و حق را مشتبه می نمایند تا محرمات الهی را بجای آورند. در تورات فعلی آمده که بلعم بن باعورا لعنه الله موسی علیه السلام را نفرین نکرد و ظاهر آنست که این از تحریفات یهود است زیرا در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

(اسم اعظم به بلعم عطا شده بود و وی خدا را با آن اسم می خواند و خوسته اش اجابت می شد تا اینکه به سوی فرعون تمایل پیدا کرد (و این فرعون غیر از آن فرعون مصر است که خدا همگی شان را لعنت فرماید). آنگاه که فرعون به جستجوی موسی علیه السلام و یارانش می پرداخت به بلعم گفت موسی و یارانش را نفرین کن تا خدا شر آنها را از سرما کم کند بلعم بر الاغ خود سوار شد تا برای نفرین موسی در پی اش روانه شود اما الاغش از حرکت باز ایستاد وی شروع کرد به زدن الاغ تا اینکه خداوند حیوان را به سخن آورد الاغ گفت: «وای بر تو! برای چه مرا می زنی؟ آیا می خواهی به همراه تو بیایم در حالیکه می خواهی موسی علیه السلام پیامبر خدا و گروهی از مومنان را نفرین کنی؟» بلعم دست برنداشت و آنقدر حیوان بیچاره را زد تا او را کشت و این گونه اسم اعظم از او گرفته شد...^(۱))

این هم داستان این عالمی که برخی امور غیبی را هم می دید و یقین هم داشت اما یقینش به او سودی نرساند زیرا وی به سلطان ستمگر تمایل یافته بود و محبت مقام و ارتفاع رتبه را برگزیده بود و اخلاص نداشت و نفس خود را از تکبر و منیت و حسادت نسبت به دوستان برگزیده خدا انباشته بود پس چون به معرض این امتحان الهی در آمد نشانه ها و آیات الهی را کناری افکند و از آن ها روی گردان شد و باطن تاریک و سیاه خود را آشکار نمود و حقیقت باطنی اش که همچون سگی است که برای دنیا پارس می کند هویدا شد. این بود داستان کسی که به لباس اهل علم و عمل و عبادت در آمده بود! شیطان اینچنین وی را گمراه ساخت و او نیز در پی ابلیس روانه شد و مخلصانه از وی تبعیت کرد.

شیطان با آنکه علم یقین داشتن بر آدم علیه السلام تکبر ورزید و از دستور خدا سرپیچی کرد این ملعون هم (یعنی بلعم) با وجود علم و یقین بر موسی علیه السلام حسد ورزید و نفرین

(۱) تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۶۸.

کرد به جای آنکه زیر پرچم موسی علیه السلام در آید و از وی اطاعت کند بدین ترتیب علم بلعم سبب تکبر و حسدوی نسبت به موسی شد و بلعم علم را برای خود عذابی ساخت که وی را به دوزخ در انداخت با اینکه علم رحمتی است که عمل کنندگان را به خدا می رساند. از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: **(عالمان همه هلاک می شوند مگر اهل عمل، و آنها که اخلاص دارند در خطرند)**^(۱).

متأسفانه بسیاری کسانی که خود را عالم می دانند با اینکه حتی تفسیر دو سوره از قرآن کریم را (بر اساس آنچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده) به درستی نمی دانند و از روایات معصومین علیهم السلام جز اندکی محفوظات چیزی نخوانده اند و غالباً به برخی روایات فقهی اکتفا کرده اند با اینهمه معلوم نیست چرا خود را عالم می دانند؟ آیا با منطقی که ارسطو آن را چند هزار سال پیش وضع نموده و چه بسا در میان ملحدان کسانی باشند که منطق را از ما بهتر بلد باشند. یا به واسطه مجادلات و اشکالات منطقی و مانند آن که هیچ ثمره علمی یا عملی ندارد و از خوشگذرای علی وضایع نمودن وقت تجاوز نمی کند.

آیا ما از رسول الله صلی الله علیه و آله نشنیده ایم که می فرماید: «از انسان در مورد عمرش سؤال می شود که آن را در چه کاری صرف نموده» آیا خداوند متعال نمی فرماید: **(و هنگامی که بخواهیم شهری و دیاری را هلاک کنیم، نخست، خوشگذرانان را و ثروتمندان آنجا را زیاد می کنیم سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند آنها را در هم می کویم)**^(۲).

آنهایی که ساعتها در مساجد می نشینند و وقتشان را به جدال و گفتگوهای باطل می گذرانند و مساجد را پر می کنند از گفتارهایی که از حق و هدایت مطلوب خدا بسیار دور است، باید بر حذر باشند!! ما از راه راست بسیار منحرف گشته ایم و به همین دلیل جالوتها بر ما مسلط گشته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **(برای امتم زمانی خواهد رسید که از قرآن جز ظاهری و از اسلام جز اسمی باقی نخواهد ماند مسلمان خوانده می شوند اما**

(۱) شرح رضی استرآبادی: جلد ۲ صفحه ۱۲۹ و نزدیک به همین معنا در عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه

.۲۵۳

(۲) اسراء: ۱۶.

از آن بسیار دورند مسجدها نشان ظاهری با شکوه دارد اما بهره ای از هدایت ندارد فقیهان آن دوره بدترین فقیهانی هستند که آسمان بر ایشان سایه افکنده فتنه از ایشان صادر می شود و به ایشان بازگشت می نماید^(۱).

این حدیث دلالت می کند بر اینکه مساجد هر چن مملو از جمعیت باشد از هدایت آل محمد ﷺ خالی است.

آیا ما خود را عامل می دانیم با اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده ایم؟ تا کار بد انجا رسیده که مردم زشت را زیبا و زیبا را زشت می پندارند. وظیفه عالم اصلاح امت است. خداوند می فرماید: **(و قوم خود را انداز کنند)**^(۲). نه یک نفر و دو نفر را.

متأسفانه بسیارند کسانی که می گویند مردم دین را نمی خواهند اما این عده توجه ندارند که مردم در میان چکش و سندان گیر افتاده اند! طاغوتیان مانع از رسیدن اسلام اصیل به آنان می گردند و شمایان (عالمان بی عمل) نیز به بهانه تقیه خود را برای رساندن حقایق دین به مردم به زحمت نمی اندازید، امام صادق علیه السلام می فرماید: **(وقتی شما برای یاری ما خوانده می شوید تقیه در نزدتان از پدران و مادرانتان هم دوست داشتنی تر می شود)** (یعنی دوست دارید تقیه کنید و خاموش باشید تا اینکه ما را یاری کنید).

شاید در بیشتر موارد برای جاهلان عذری وجود داشته باشد اما برای شما ای علمای اسلام چه عذری وجود دارد؟ امیر المومنین علیه السلام می فرماید: **(رسول الله ﷺ همچون طبیعی بود که با داروهایش در حرکت بود)** (یعنی به دنبال مریض می گشت)^(۳).

آیا شما به سیره پیامبرتان اقتدا نموده اید؟ مردمان در خوابند چون بمیرند بیدار خواهند شد.

(۱) بحار انوار: ۵۲ - ۱۹۰.

(۲) توبه: ۱۲۲.

(۳) به نهج بلاغه شرح ابن ابی الحدید: ۷ - ۱۸۳ مراجعه کنید.

طالوت

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ * فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۱).

(آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: فرماندهی برای ما انتخاب کن تا در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود سر پیچی کنید و پیکار نکنید. گفتند: چگونه ممکن است پیکار نکنیم در حالیکه از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم. اما هنگامی که دستور پیکار به آنها شد جز عده اندکی از آنان، همگی سرپیچی کردند و خداوند از احوال ستمکاران آگاه است * و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند، طالوت را برای فرماندهی شما

(۱) بقره ۱۵۲-۱۴۶.

مبعوث کرده است. گفتند چگونه ممکن است او فرمانده بر ما باشد در حالیکه ما برای فرماندهی از او شایسته تریم. پیامبرشان گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و قدرت جسمی وسعت بخشیده است. خداوندی ملکش را به هر کس که بخواهد می دهد و احسان خداوند وسیع است و او آگاه است * و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، اینست که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد، که در آن آرامشی از طرف پروردگارتان و یادگارهای خاندان موسی علیه السلام و خاندان هارون علیه السلام قرار دارد در حالیکه فرشتگان آنرا حمل می کنند. در این موضوع نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید * و هنگامی که طالوت سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند شما را بوسیله یک نهر آب، آزمایش خواهد کرد. آنها که از آن بنوشند از من نیستند و آنان که بیش از یک کف دست نخورند از من هستند. پس جز عده اندکی، بقیه از آن نهر نوشیدند، سپس هنگامی که او و افرادی که به او ایمان آورده بودند از نهر گذشتند، گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم. اما آنها که یقین به ملاقات با پروردگارشان داشتند گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خداوند گروه های بزرگی را شکست دادند و خداوند همراه صابران است * و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیانش قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا پیمانه شکیبایی و صبر را بر ما بریز و ما را ثابت قدم بفرما و ما را بر کفار پیروز بگردان * سپس به فرمان خدا، لشکر دشمن را از هم پاشاندند و داوود جالوت را کشت و خداوند نیز به او حکومت و دانش عطا کرد و از آنچه که می خواست به او تعلیم داد و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، فساد، زمین را فرا می گرفت ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد * اینها آیات خداست که به حق بر تو می خوانیم و به تحقیق، تو از رسولان هستی).

بعد از موسی علیه السلام در مدتی نه چندان کوتاه جالوت کافر و سپاهیانش بر بنی اسرائیل تسلط یافتند و ایشان را خوار شمردند از شهر و دیار خود بیرون کردند و این همه نشد مگر به خاطر ضعف ایمان و تقوا و ترک امر به معروف و نهی از منکر در بنی اسرائیل و تمایل یافتن ایشان به زندگی دنیا و ترک جهاد و سرپیچی از پیامبران و دستورات الهی. عوامل زیادی دست به دست هم داد تا بنی اسرائیل به حالتی شبیه آنچه پیش از بعثت موسی علیه السلام

داشتند باز گردند حالتی از ذلت و تسلیم در برابر ستمگران که راه علاجش سرگردانی در صحرای سینا بود.

خداوند خواست جالوت بر بنی اسرائیل سیطره یابد تا برخی از ایشان تحت این شرایط ظلمانی به کمال شایسته خویش دست یا بند و به سوی پروردگار خود باز گردند و بطور کلی روحیه خود سازی در بنی اسرائیل غلبه یابد چنانکه در دوران چهل ساله سرگردانی در صحرای سینا چنین شد و نسلی صالح که حاملان کلمه لا اله الا الله برای سایر مردمان بودند پرورش یافتند.

این بار نسلی صالح و امتی ربانی و مجاهد پرورش یافت. همان ۳۱۳ نفری که به همراه طالوت از رود گذشتند و خداوند برای آنکه میزان التزام آنها به دستورات الهی و پیرویشان از پیامبر خویش را دریابد آنها را با آن (نوشیدن از رودخانه) امتحان کرد و البته نباید فراموش کرد که عده ای ضعیف الایمان هم که قدری از آب نوشیدند نیز در لشکر بودند و بایسته است بدانیم که فتنه رودخانه امری بود بسیار ضروری تا مومنان و مقربان و اهل اخلاص شناخته شوند مساله مساله خطیری بوده است زیرا سپاهیان بنی اسرائیل زمانی به رودخانه رسیدند که بسیار تشنه بودند و آنها که از آب نوشیدند چنین می پنداشتند که دلیلش اینست که نمی خواهند از تشنگی هلاک شوند و زندگی در نظر ایشان از اطاعت خدا مهم تر بوده است.

اما آنها که آب نوشیدند از تشنگی هلاک شدن (در راه اطاعت خدا) را بهتر از زنده ماندن در حال معصیت خدا می دانستند. و بلکه یقین داشتند که خدایی که آنها را از نوشیدن آب نهی فرموده حتما جایگزین بهتری برایشان قرار خواهد داد و آنها را رها نمی سازد تا از تشنگی هلاک شوند. بدین ترتیب می بینیم که آن ۳۱۳ نفر مخلص بر جالوت و سپاهیانش پیروز می شوند اما آنها که از آب نوشیدند دچار سستی و ضعف شدند (به واسطه پیروی از هوای نفس و شیطان و معصیت خدا) و چنین گفتند: امروز ما را توان مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست! دو گروه با هم مقابله کردند حزب الله به رهبری طالوت و حزب شیطان به رهبری جالوت. سپاه جالوت از نظر تعداد و ساز و برگ جنگی برتر بود و طالوت نیز جز گروهی اندک از مومنان که از نهر نوشیده بودند یاوری نداشت

(البته بودند عده ای که یک جرعه نوشیده بودند و نیز منافقینی که خود را سیراب نموده بودند).

پیش از آغاز جنگ آن گروه نخبه و مومن به خدا التجاء نمودند و از او صبر و پایداری و پیروزی طلب کردند پس خدا نیز ایشان را یاری نمود ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^(۱).

یکی از مومنان مخلص جالوت را کشت و بدین ترتیب سپاهیان‌ش از هم پاشید و فراری شدند و شیطان نیز گریخت و گفت (من می بینم آنچه شما نمی بینید) آن بنده شایسته که جالوت را هلاک نمود کسی نبود جز حضرت داود علیه السلام که پس از آن واقعه خدا وی را برگزید و پیامبری بزرگ و پادشاهی دادگستر قرار داد (و این زمانی بود که داود مراحل ایمان، اخلاص و جهاد شجاعانه را پشت سر نهاده بود).

عیسی علیه السلام

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^(۲).

(و در این کتاب آسمانی مریم را ذکر کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت * و میان خود و آنان جدایی افکند. در آن هنگام ما روح خود را به سراغ او فرستادیم و او در صورت یک انسان خوش قد و قامت و بی نقص بر مریم ظاهر شد * مریم گفت: من از تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزکاری * فرشته گفت: من فرستاده پروردگار توام تا تا به تو پسر پاکیزه ای ببخشم).

(۱) انفال: ۱۷.

(۲) مریم: ۱۶-۱۹.

خداوند سبحان یکی از ملائکه را - به روایتی جبرئیل را - فرستاد تا به مریم آن صدیقه طاهره فرزندی مبارک عطا نماید آن فرشته بر مریم دمید و خداوند اراده فرمود این دمیدن را سبب شکل گیری جنین در رحم مریم قرار دهد.

مریم از دیر خارج شد تا آن فرزند مبارک را به دنیا آورد و آنگاه به امر خدا نوزاد را به سوی قوم خود برد و کودک در گهواره سخن گفت تا این معجزه اشاره ای باشد بر عظمت این کودک و براءت مادر پاک نهادش از تهمتهای یهود. همچنین روایت شده که مریم آن حضرت را به ناصره یا مصر برد و سپس به ناصره بازگشت - تا در آنجا به دور از حاکم ستمگر (هیرودیس که در پی قتل آنحضرت بود) رشد کند.

(و ما به داوود فضیلتی بزرگ از سوی خود بخشیدیم. ای کوهها و ای پرندگان با او هم آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید و آهن را برای او نرم ساختیم * زره های کامل و فراخ بساز، و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن و عمل نیک انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید بینا هستم)^(۱).

بر انگیزته شدن عیسی علیه السلام

عالمان بنی اسرائیل دنیا و مال دنیا را دوست می داشتند لذا مردم نیز شیفته دنیا و مال دنیا شده بودند و بدان مشغول بودند و رفته رفته سفارشات پیامبران را به کناری می نهادند و فراموش می کردند، چون عالم فاسد شود، عالم فاسد می شود.

هر چه بگنند نمکش می زند و ای به روزی که بگنند نمک! بدین ترتیب در جامعه طبقاتی پدید آمد گروهی در ناز و نعمت که از سیری می ترکیدند و گروهی بینوا که در طول سال از گرسنگی به خود می پیچیدند.

کشاورزانی که مالیاتها و خراج ها ایشان را خسته و شکسته ساخته بود و با اینکه بسیار کار می کردند در آمد ناچیزی داشتند.

گروهی کار می کردند و نمی خوردند گروهی دیگر می خوردند و کار نمی کردند و عالمان هم در ناز و نعمت و برای تغییر این نظام فاسد تلاش نمی کردند.

در این فضای سستی و رخوت عیسی علیه السلام مبعوث شد تا به مردمان بگوید: **(هر که می خواهد مرا پیروی کند آماده مرگ و تعقیب شدن باشد).**

که این آشکارا دعوت به قیام و انقلاب بود. از آن حضرت روایت شده که فرمود**(از کسانی که بدنتان را می کشند و توان کشتن جانتان را ندارند نترسید! از کسی بترسید که می تواند جسم و جانتان را با هم در دوزخ هلاک سازد)**^(۱).

آن حضرت می دانست که در آن زمان بسیاری از امور فاسد را نمی تواند تغییر دهد اما حداقل می توانست ضربه ای بر آن نظام فاسد وارد کند و اثری بر تاریخ انسانیت در روی زمین بگذارد و منتظر نتایج بزرگ در آینده باشد (چه آینده نزدیک یعنی پس از صعود به آسمان و چه آینده دور یعنی قیامت صغری، یعنی زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف).

عیسی علیه السلام برانگیخته شد و دینش تنها دین موسی علیه السلام را نسخ نمود و این نسخ دلایلی داشت: یکی آنکه برخی از احکام به واسطه شرایطی که بنی اسرائیل در زمان بعثت موسی علیه السلام داشتند بر آنها واجب شده بود مانند برخی تحریمها که به سبب ظلم آنها و بی ادبی نسبت به پیامبران و دین الهی صورت گرفته بود و با بعثت حضرت عیسی در موردشان تخفیف داده شد: **(و بر یهودیان، هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را بر آنها حرام کردیم به جز چربیهایی که بر پشت آنان قرار دارد و یا در دو طرف پهلوها، و یا آنها که با استخوان آمیخته است این را بخاطر ستمی که می کردند به آنها کیفر دادیم و ما راستگوئیم)**^(۲).

و شاید مهمترین دلیل نسخ و تجدید شریعت موسی علیه السلام این بود که عالمان یهود دین را تغییر داده و حلال کرده بودند و این یا از روی هوای نفس و بافته های ذهنی و دروغینشان بود و یا برای راحت کردن و همراه ساختن حاکمان ستمگری بود که بر ایشان تسلط

(۱) انجیل متی: اصحاح ۲۸.

(۲) انعام: ۱۴۶.

داشتند (چنانکه در بعضی روایات آمده) بدین ترتیب سامری و گوساله اش دوباره پدیدار شدند اما این بار با اسم و هیئتی جدید: سامری در قالب علمای بنی اسرائیل و گوساله در قالب تحریف احکام دینی هر چند پیامبران بسیاری برای محافظت از شریعت موسی علیه السلام و جلوگیری از تحریف آن برانگیخته شدند اما جریان منحرف، یعنی همان جریان، سامری داشت کم کم زمام امور را به دست می گرفت و پیامبران الهی را از صحنه دور می ساخت و به بیابانها و سرزمینهای خشک فراری می داد! و بسیاری از ایشان نیز پیش از بعثت عیسی علیه السلام به شهادت رسیدند همچون زکریا و یحیی.

زکریا را خود یهود کشتند و یحیی را نیز با ترک امر به معروف و نهی از منکر به کشتن دادند. هیروودیس حاکم ستمگر یحیی علیه السلام را مدتی طولانی زندان انداخت با این حال عالمان یهود حرکتی نکردند بلکه بسیاری از ایشان از این واقعه استقبال نمودند و هر چند آنها آن حاکم ستمگر را طاغوت و پلیدی می دانستند و اعتقاد داشتند که به محض ورود به قصر وی نجس می شوند! اما از همکاری با همان ستمگر برای کشتن یکی از انبیاء علیهم السلام یا عالمان راستین و مجاهد ابایی نداشتند! اگر شرایط برای پیامبران فراهم می شد جز به ریشه کن ساختن ستمگران و تشکیل حکومت الهی رضایت نمی دادند و در نتیجه نفوذ و جایگاه عالمان بی عمل که دین را تحریف نموده و برای جلب نظر مردم، خود را وارثان انبیا و اوصیا نشان می دادند از بین می رفت. پس طبیعی بود که اولین دشمنان عیسی ستمگران و عالمان بی عمل (که مدعی بودند منتظر ظهور منجی هستند تا وی را یاری کنند) باشند. حضرت عیسی علیه السلام می فرمود: **(خدمتکار من دستانم است و مرکبم پاهایم. زمین بستر من است و سنگ بالش من در زمستان گرم دهنده ام (رفتن به) قسمت های شرقی زمین است و چراغ من در شب ماه است نان خورش من گرسنگی، جامه زیرینم لباس پشمین و میوه ام و بوی خوشم آنچه زمین برای چهار پایان و وحوش می رویاند شب را به سر می آورم در حالیکه چیزی ندارم و صبح می کنم در حالیکه چیزی ندارم و بر روی زمین کسی از من بی نیاز تر نیست)**^(۱).

(۱) ارشاد القلوب: دیلمی - قصص الانبیاء جزایری.

آن عالمان خوشگذران و بی عمل با عیسی مواجه شدند که آنها را به بی اعتنایی به دنیا و پذیرا گشتن مصائب دعوت به سوی خدا (که قطعا به برخورد با طاغوتها و یارانشان که مانع دعوت به سوی الله بودند می انجامید) می خواند.

عیسی را چنان یافتند که ایشان را به پیروی از خود در آمادگی برای مرگ و تحمل قتل و مصیبت در راه خدا فرا می خواند.

عیسی علیه السلام با گنهکاران و باجگیران همنشین می شد تا ایشان را اصلاح نماید لذا عیسی علیه السلام نیامده بود تا عالمان را عزت بخشد و سلطه و اعتبارشان افزونی بخشد بلکه آمده بود تا با علم خود و بی رغبتی به دنیا رسوایشان سازد پس عالمان بنی اسرائیل شروع کردند به بدگویی از وی و تهمت زدن به آن حضرت.

شاگردان آن حضرت به نزدش می آمدند و می گفتند: (آیا می دانی که علمای یهود چون این گفتار تو را می شنوند آزرده و اندوهناک می گردند؟) آن حضرت در پاسخ می فرمود: (رهایشان کنید! ایشان کورانی هستند پیشوای کورانی دیگر! و چون کوری عصا کش کور دگر شود هر دو با هم در چاه سقوط خواهند نمود)^(۱).

و اینگونه جبهه باطل در مواجهه با عیسی علیه السلام بسیار گسترده بود و شامل علمای بنی اسرائیل و یهودیان - که فریب عالمان بی عمل را خورده بودند - و حاکم ستمگر پیلاطس و سپاهش می شد.

چه بسا برخی متحیر می شدند (و حق هم داشتند) اگر در می یافتند که دشمنی و عداوت عالمان بی عمل یهود با عیسی علیه السلام بیشتر از دشمنی پیلاطس ستمگر با آن حضرت بود. به همین دلیل عیسی علیه السلام در مقابل همگان شروع به بیان انحرافات عالمان بی عمل نمود و مردم و شاگردان خود و مخاطب ساخته فرمود:

(معلمان شریعت و فریسیان بر جایگاه موسی علیه السلام تکیه زده اند پس آنچه را که به شما می گویند به جای آورید و عمل کنید اما به کردار آنها عمل نکنید زیرا آنها می گویند و عمل نمی کنند بارهای سنگینی که حمل آن پر مشقت است آماده می سازند و به دوش مردمان

(۱) انجیل متی: اصحاح ۱۵: ۱۴-۱۵.

می گذارند اما برای یاری مردم در حمل آن بارهای سنگین انگشت خود را هم نمی جنبانند! کاری نمی کنند مگر برای آنکه مردم آنها را ببینند! دستارهای خود را بزرگ می بندند چنانکه بر پیشانی و بازوان قرار می گیرد و کناره های لباس را بلند می گیرند و در مهمانی ها بهترین جاها را می پسندند و در مجامع صدر نشینی را دوست می دارند.

دوست دارند مردم در کوچه و بازار احترامشان کنند و ایشان را معلم بخوانند ...

وای بر شما ای معلمان شریعت و فریسیان ریا کار! درهای ملکوت آسمان را به روی مردمان می بندید نه خود داخل می شوید و نه می گذارید کسی داخل شود! ای معلمان شریعت و فریسیان ریا کار! از اموال بیوه زنان می خورید و تظاهر می کنید که نمازهای طولانی می خوانید! عذاب دردناک بر شما باد! ای پیشوایان گمراه! می گوید آنکه به هیکل سوگند یاد کند نیازی به التزام بدان ندارد اما آنکه به طلای هیکل سوگند خورد باید ملتزم باشد؟! پس کدام یک عظیم ترند ای جاهلان کور دل! طلا یا هیکلی که طلا را تقدس بخشیده؟.

وای بر شما ای معلمان شریعت و فریسیان ریا کار! دهک نعنا و آویشن و زیره را می پردازید اما در مورد قواعد مهمتر شریعت یعنی عدل ، رحمت و صدق اهمال می ورزید).^(۱)

سزاوار است در مورد این جملات تفکر کنیم و هر چند طرف خطاب آن بنی اسرائیل بوده اند اما شاید مخاطب امروز آن ما باشیم. روز به روز پیروان عیسی علیه السلام بیشتر شدند و آنها مانند پیروان سایر پیامبران، بینوایان و مستضعفان بودند، یا چنانکه دشمنان انبیا ایشان را خطاب می کنند:

(پست های قوم که نظرشان بی ارزش است)^(۲).

عالمان یهود برای قتل عیسی علیه السلام شروع به توطئه نمودند و استدلالشان این بود که عیسی علیه السلام مدعی پادشاهی است و طرفداران او در حال زیاد شدن هستند و این باعث می شود رومی ها قوم یهود را مورد هجوم قرار دهند و دست به کشتار بزنند لذا رئیس عالمان یهود

(۱) اصحاح متی: ۲۳.

(۲) هود: ۲۷.

چنین مقرر داشت که قتل عیسی علیه السلام سزاوارتر است از کشته شدن همه مردم پس برای محافظت از مردم واجب است عیسی علیه السلام کشته شود.

در نظر این جماعت ظالم و منحرف (این قاتلان انبیاء) میزان عدالت و حقیقت چنین است. این عده که زشتی را زیبایی می دانند برای آنکه زندگی به ظاهر زیبایشان توسط رومی ها به خطر نیفتد کشته شدن عیسی علیه السلام را واجب می دانند و اینکه حق از بین برود و نور آن خاموش شود و سلطه تیره و تاریکمان ادامه یابد برایشان اصلاً مهم نیست. آن چه مهم است زنده ماندن عالمان ناپاک بنی اسرائیل است.

(و آنها را حریص ترین مردم (حتی حریص تر از مشرکین) بر زندگی دنیا خواهی یافت، تا آنجا که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال به او عمر داده شود در حالیکه این عمر طولانی او را از کیفر اعمالش نجات نخواهد داد و خداوند به اعمال آنها بیناست) ^(۱).

به هر طریقی که شده قیصر روم و حاکمش پیلاطس ملعون را فریفتند تا آن حضرت را بکشند و از آن جا که جماعتی ضعیف النفس و ترسو بودند تاب مقابله مستقیم با آن پیامبر شجاع و عظیم را نداشتند در انجیل آمده است: «آن هنگام فریسیان به مشورت پرداختند تا با کلمه ای (که از زبان آن حضرت می کشند) وی را به دام اندازند پس آن دسته از شاگردان خود را که حامیان هیروودیس بودند به نزد وی فرستادند آنها گفتند:

(ای معلم می دانیم که تو راستگویی و راه خدا را به حقیقت می شناسی و در این راه از کسی بیم نداری زیرا تو به روی مردمان نمی نگری پس به ما بگو نظر تو چیست آیا جایز است که جزیه به قیصر داده شود یا خیر؟ مسیح علیه السلام از نیت پلیدشان آگاه گردید و فرمود: برای چه مرا مجبور می کنید (به گفتن چیزی که آن را آشکار نمی کنم) ای ریا کاران! آنچه برای جزیه پرداخت می کنید به من نشان دهید پس دیناری به حضرت دادند فرمود: این نقش و نگاشته بر روی سکه از آن کیست؟ گفتند: از آن قیصر، پس فرمود: بنابراین آنچه به قیصر تعلق دارد به او بدهید و آنچه به خدا تعلق دارد به خدا بدهید، آن جماعت چون چنین شنیدند متحیر شدند و حضرت را ترک نمودند و رفتند) ^(۲).

(۱) بقره: ۹۶.

(۲) اصحاح متی: ۲۲.

آنها می خواستند که آن حضرت به صورت صریح و در مقابل همگان پرداخت مالیات به قیصر را تحریم کند و بدین ترتیب وی را در چنگال طاغوت و یاران ملعونش بیاندازند. این در حالی است که خودشان مالیات می دادند و به مردمان نیز فتوای جواز داده بودند با اینکه این مالیات باعث تقویت حکومت طاغوت می شد. اینان در مقابل ستمگران همچون برده بودند و به خاطر محبت و حرصی که نسبت به دنیا داشتند وجودشان از ترس انباشته شده بود.

اما معنای فرمایش حضرت عیسی علیه السلام این بود که به قیصر مالیات ندهید زیرا نقش و نگاشته ای که بر روی سکه است ارزشی ندارد و دلیل ارزشمندی سکه طلائی است که از آن ساخته شده و طلا از آن خداست. به هر حال در نهایت عیسی علیه السلام را زندانی کردند و در انجیل آمده که به صورت شریف آن حضرت آب دهان انداختند و ایشان را زدند و اهانتها نمودند و متهم به کفر گویی و دروغ بستن به خدا نمودند و سرانجام به پیلطس تحویل دادند، آن حضرت را متهم کردند که ادعای پادشاهی دارد و امپراطوری روم را تهدید می کند و از پیلطس مصرانه خواستند که وی را بکشد و بر صلیب بکشد. در انجیل آمده: (همگی به نزد پیلطس آمدند و آن حضرت را متهم ساختند و گفتند: این مرد در میان قوم ما فتنه به پا کرده و آنها را از پرداخت مالیات منع می کند و ادعا می کند که مسیح پادشاه است. پیلطس از آن حضرت پرسید: آیا تو پادشاه یهودی؟! فرمود: «تو چنین گفتی» آنگاه پیلطس به سران کاهنان و مردمان گفت: من این مرد را گناهکار نمی دانم اما ایشان بر حرف خود اصرار کرده و گفتند: او با تعلیماتش مردم تمام یهودیه را (از جلیل تا اینجا) تحریک نموده است^(۱).

آنگاه که در عید فصیح، پیلطس حاکم ستمگر می خواست آن حضرت را آزاد کند عالمان یهود و مردمان فریب خورده مخالفت کردن و در خواست کردند تا یکی از قاتلان به جای وی آزاد گردد و بر کشته و به صلیب کشیده شدن آن حضرت پای فشرده عجیب آنست که وقتی عیسی علیه السلام را آوردند تا به پیلطس تسلیم کنند وارد قصر نشدند زیرا پیلطس را کافری می دانستند و در نتیجه هر که وارد قصر شود نجس خواهد شد!!!

(۱) اصحاح لوقا: ۲۳.

با این همه برای کشتن عیسی علیه السلام با پیلاطس کافر و نجس همدست شدند! بنگر که چگونه اهل باطل با وجود همه اختلافات و کشمکشهایی که با هم دارند برای نابود کردن حق همدست و متحد می گردند.

بیندیش و از غافلان مباش!

اهل باطل هر چند رویه و اندیشه شان با هم متعارض باشد در اطاعت شیطان و محبت دنیا مشترکند و در هر حال به مکر می پردازن و خدا نیز مکر می کند و خدا بهترین مکر کنندگان است. پس خداوند آنها را بر قتل عیسی علیه السلام متمکن ساخت و وی را به آسمان بالا برد اما امر بر آنان مشتبه شد و گمان کردند که وی را کشته اند. خداوند می فرماید: (و گفتارشا، که ما مسیح، عیسی پسر مریم که پیامبر خدا بود را کشتیم در حالیکه نه او را کشتند و نه او را بر دار آویختند بلکه امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد او اختلاف کردند، در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند، و قطعاً او را نکشتند * بلکه خدا او را بالا برد و خداوند، توانا و حکیم است * و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه قبل از مرگش به (زنده بودن) او ایمان می آورد و روز قیامت بر آنان گواه خواهد بود)^(۱).

خداوند سبحان عیسی علیه السلام را زنده نگه داشت و برای آخر الزمان ذخیره نمود و آن حضرت برای هدایت مردم به صراط مستقیم از آسمان فرود خواهد آمد و آنگاه که خاتم الاوصیاء حضرت مهدی علیه السلام به حق قیام می کند تا زمین را از شرک و الحاد و ظلم و فساد پاک سازد و توحید و عدل و رحمت را میان بندگان گسترش دهد حضرت عیسی علیه السلام یاور آن حضرت خواهد بود. حال که ما سر گذشت این پیامبران بزرگ را مورد بررسی قرار می دهیم سزاوار است باور کنیم که باطل هر چند قدرت یابد هم چون کف روی آب، به کمتر تلاطمی ناپدید خواهد شد و حق (هر چند باطل سعی در نابودی آن

(۱) نساء: ۱۵۷-۱۵۹.

داشته باشد) باقی خواهد ماند و به مردمان سود خواهد رساند همچون آبی که که زیر کف و خس و خاشاک است.

(خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد سپس سیل بر روی خود، کفی حمل کرد و از آنچه در کوره ها برای به دست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید. خداوند، حق و باطل را اینچنین مثال می زند)^(۱).

هر چه شاخه های درخت باطل بیشتر گردد و انبوه تر و شاخه های درخت حق را بپوشاند و در صدد نابودی آن بر آید روزی خواهد رسید که درخت باطل از بیخ کنده خواهد شد و در دوزخ خواهد افتاد زیرا نه اصلی دارد و نه ریشه ای و نه دوامی.

و درخت حق حتی اگر تنها یک شاخه از آن باقی مانده باشد در پس ابر به اهتزاز در خواهد آمد رشد خواهد کرد و شاخه های فراوان و انبوه ایجاد خواهد نمود تا آن جا که بر تمامی اهل زمین سایه خواهد افکند و این از آن روست که ریشه این درخت در زمین استوار گردیده و شاخه هایش در آسمان به اهتزاز در آمده خداوند می فرماید: (آیا ندیدی خداوند کلمه طیبه و (گفتار پاکیزه) را چگونه به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین، ثابت و شاخه های آن در آسمان است * هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می دهد، و خداوند برای مردم مثالها می زند شاید متذکر شوند * و همچنین کلمه خبیثه و (گفتار آلوده) را به درخت آلوده ای تشبیه کرده است که از روی زمین برکنده شده و ثبات و قراری ندارد * خداوند کسانی را که ایمان آوردند، بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتش، هم در این دنیا و هم در سرای آخرت استوار می دارد و ستمکاران را گمراه می سازد. و خداوند هر کاری که بخواهد انجام می دهد)^(۲).

(۱) رعد: ۱۷.

(۲) ابراهیم: ۲۴-۲۷.

تحریف تورات و انجیل

دلایلی که نشان دهد یهود و نصاری تورات و انجیل را تحریف نموده اند بسیار است اما من در صدر بر شمردن آن دلایل نیستم هر که فطرتی پاک و فکری مستقیم داشته باشد و این دو کتاب را مطالعه کند تحریف شدن آن ها برایش پوشیده نخواهد ماند در این مورد می توانید به آن چه یکی از متفکرین ایشان نوشته است مراجعه کنید (اسپینوزا فصل هشتم از کتاب رساله ای در باب لاهوت و سیاست).

به عنوان مثال بخشی از سخنان او را نقل می کنم: (برای اینکه با شیوه ای منظم در این بحث وارد شوم ابتدا می پردازم به احکام ابتدائی که متعلق است به آنها که به تدوین کتابهای مقدس پرداخته اند و در این بخش نیز ابتدا می کنم به آنها که اسفار خمسه، را تدوین نموده اند تقریباً همگان بر این باورند که گرد آورنده اسفار خمسه موسی عليه السلام است، و فریسیان با اصداری شدید این نظر را تایید نموده اند تا آن که جا که هر کس را که چنین گمانی نداشته باشد کافر شمردند از این رو ابن عزرا که تا اندازه ای میتوان وی را آزاد فکر انست جرات نکرد نظر خود را آشکارا بیان کند و به اشاره آنها با الفاظی مبهم اکتفا نمود و او تا آن جا که - من می دانم - اولین کسی است که نسبت به این خطا تذکر داده است اما من از توضیح این مطلب و آشکار ساختن حقیقت بیمی ندارم این گفته های ابن عزرا است در شرحی که بر «التثنيه» زده است (در آن چه که پس از رود اردن واقع شد... ای کاش سر دوازده را می دانستی... موسی شریعت خود را نگاشت...) با این کلمات اندک همزمان ثابت می کند که مولف اسفار خمسه موسی علیه السلام نیست بلکه شخص دیگری است که در سالیانی دور پس از موسی می زیستند و اینکه موسی مطالب دیگری را به رشته نوشته در آورد و برای اثبات این مطالب یاد آور می شود که ۱ - موسی مقدمه تثنیه را ننوشته است زیرا وی از رود اردن عبور نکرده... الخ)^(۱)

(۱) رساله ای در باب لاهوت و سیاست: ۲۶۶.

محرّف بودن تورات و انجیل کنونی امری مسلم است و یا حداقل در نزد هر متفکر آزاده ای که بندهای تقلید کورکورانه را از هم گسیخته است، قریب به یقین است. چگونه کسی که به خداوند متعال ایمان دارد می تواند در برابر این همه دشنام و سخنان و صفات ناشایست که به انبیاء الهی و فرستادگان خدا علیهم السلام نسبت داده می شود تاب بیاورد، مطالبی که تورات مملو از آن است!!!

و بهر حال تورات و انجیل امروزه مانند متون تاریخی قابل استفاده است و به عنوان حکم الهی و اخبار غیبی می توان برخی قسمت های آن را صادر شده از انبیاء علیهم السلام است و یا لا اقل برخی معانی موجود در آن را - و نه دقیقاً الفاظ موجود را - می توان از آن حضرات دانست البته تا آنجا که با معانی قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مطابقت داشته باشد.

اسلام احیاء دین ابراهیم علیه السلام

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^(۱).

(بگو: پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده، به آئینی پا بر جا، به آئین ابراهیم که از آئینهای خرافی روی گرداند و از مشرکان نبود * بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است * همتایی برای او نیست، و به همین مأمور شده ام و من نخستین مسلمانم).

پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سه دین آسمانی در جزیره العرب رواج داشت: دین حنیف ابراهیمی و یهودیت و نصرانیت. و هر سه از صراط مستقیم منحرف شده بودند مگر گروه اندکی که بر راه حق پای می فشردند (و زمین هرگز و در هیچ زمانی از این گروه اندک

خالی نیست) بیشتر اهل مکه تابع دین حنیف ابراهیمی بودند که البته توسط برخی پیشوایان، گمراه تحریف شده بود به این صورت که مجسمه های سنگی را رواج داده بودند و می گفتند: اینها به صورت فرشتگان ساخته شده اند و مردم را ذلیل کرده بودند و کاری کرده بودند که مردم این بتها را تقدیس می کردند و به راههای مختلف بدیشان تقرب می جستند به مردم چنین القا کرده بودند که خداوند از ایشان می خواهد از طریق این بتها به وی نزدیک گردند. گمان می کردند که بتها بی واسطه خداوند ضرر و نفع می رساند بلکه آنها را همچون الهه هایی به همراه خداوند می پرستیدند و البته خدا از این گزافه گویی ها منزّه است همانطور که عقاید در دین حنیف ابراهیمی تحریف شده بود احکام شرعی نیز چنین سرانجامی یافته بود. زیرا تحریف آن (احکام شرعی) بسیار ساده تر بود.

روایت شده که رسول الله ﷺ به (اکثم ابن جون) فرمود: عمر بن عامر خزاعی را دیدم که همچون نی در آتش کشیده می شد و او اولین کسی بود که دین ابراهیم را تغییر داد. در مورد جمی، سوائب، بحیره، وصیله، اصنام قانون وضع کرد و دین اسماعیل را تغییر داد و من کسی را از تو (یعنی اکثم ابن جون) به او شبیه تر نیافتم. اکثم گفت: ای رسول خدا آیا شباهت من به او برایم ضرر دارد حضرت فرمود: نه چون تو مومنی و او کافر بود. الاوائل احمد بن ابی عاصم صفحه ۳۴: از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: (عمر بن عامر خزاعی را دیدم که همچون نی در آتش کشیده می شد و او اولین کسی بود که در مورد سوائب قانون وضع کرد).

الاوائل الغاری مسلم مسند احمد البته در مکه همه پیروان دین حنیف منحرف نشده بودند و گروه اندکی مانده بودند که بر طریقه حق پای می فشردند که عبد المطلب جد پیامبر ﷺ عبد الله و ابو طالب پدر و عموی ایشان از این عده بودن در وصیت نبی اکرم ﷺ به حضرت علی ﷺ آمده است: ای علی، عبد المطلب پنج سنت در جاهلیت وضع نمود که خدای عزوجل آنها را در اسلام تایید فرمود:

۱- ازدواج با همسر پدر را تحریم نمود و خدا نیز فرمود.

(با همسرهای پدرانتان ازدواج نکنید) نساء ۲۲

۲- عبد المطلب با پیکان ها قرعه نمی کشید.

۳- بت ها را نمی پرستید.

۴- و از آن چه برپای بتان ذبح شده بود نمی خورد.

۵- و پیوسته می گفت من بر دین ابراهیم علیه السلام هستم.^(۱)

در تاریخ آمده که حضرت عبدالمطلب مکان آب زمزم را پس از آن که به مرور زمان ناپدید گردیده بود به وسیله وحی الهی و از طریق رؤیا دریافت و همانجا را که در رویا دیده بود حفر کرد و آب زمزم هویدا شد. حضرت ابو طالب نیز سید پیروان دین حنیف و بلکه از اوصیای حضرت ابراهیم بود و حجتی بود بر پیامبر - پیش از بعثت - و پس از بعثت از پیروان آن حضرت گردید چنان که از معصومین روایت شده. آن حضرت در مکه سید مسلمانان بود و روایات بسیاری فضایل ایشان آمده و اشعار بسیاری از ایشان مانده که بر مسلمان بودن وی دلالت دارد و در یاری اسلام فعالیت‌های بسیاری از ایشان نقل شده اما با این همه برخی می گویند ابو طالب کافر مرده است! و البته دلیلی ندارند و تنها به خاطر بغض و کینه ای که از فرزندش علی علیه السلام دارند چنین می گویند. ابو طالب کسی است که همگان بر او اتفاق دارند و هیچ چیزی که مایه نکوهش باشد - در ویژگی‌های جسمی و اخلاقی و دینی اش - نیافته اند تا بر آن انگشت بگذارند. اگر فقط همین یک بیت از او به ما می رسید برای اثبات مسلمانی اش کافی بود: (آیا نمی دانید که ما محمد را پیامبری یافته ایم - همچون موسی و این در کتابهای پیشین مقرر گردیده است) حال آنکه تنها این بیت نیست و فعالیت‌های آن حضرت در دفاع از اسلام بر همگان واضح بوده و مثل روز روشن است! هر چند وی مانند مومن آل فرعون مدتی اسلام آوردن خود را پنهان می داشته است.

(۱) مکارم الاخلاق: ۴۸۳.

اسلام ثمره ادیان الهی در زمین است محمد ﷺ همان عیسی، موسی و ابراهیم است. قرآن همان تورات انجیل و صحف ابراهیم است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾ (۱).

(آئینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود، و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و عیسی و موسی سفارش کردیم این بود که: دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید). (بگو: من تافته جدا بافته ای از انبیاء قبلی نیستم و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد. من تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم و فقط یک بیم دهنده آشکارم * بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید در حالیکه شاهی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد و او ایمان آورد و شما تکبر بورزید (چه کسی گمراه تر از شما خواهد بود) خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند). (این دستور ها در کتب آسمانی پیشین نیز آمده است * در صحف ابراهیم و کتاب موسی).

اسلام به عنوان یک دین الهی تفاوتی با دین یهودی، نصرانی و ابراهیمی ندارد و چیزی جدید و خود ساخته نیست. البته در بعضی تفصیلات تشریحی اختلافاتی میان این ادیان وجود دارد و اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست و این تفاوتها در راستای حرکت تکاملی انسان بر روی زمین امری است طبیعی که از آن گریزی نیست. اما عقاید الهی در همه ادیان یکسان است و آن ایمان به خدا، فرشتگانش، کتابها و فرستادگانش می باشد زیرا مردمان امتی واحد هستند و فرا خواندندشان از سوی خدا نیز یکسان است اما آنچه برخی (که مطالب را درست نفهمیده اند و غلط نتیجه گیری کرده اند) در مورد مسیحیت یا ادیان دیگر مدعی اند و می گویند اینها دعوت به روی گردانی از زندگی مادی و منحصر

(۱) شوری: ۱۳.

پرداختن به زندگی معنوی و روحی کرده اند مطلبی است بسیار سست و بی انجام! اسلام به اصلاح روح و جسم به طور همزمان فرا- می خواند و چنین چیزی را می توان اصلاح خواند.

به نظر من این ادعا حقیقتاً نادرست است. (که مسیحیت به ترک دنیا دعوت می کند) نکته ای که تذکر آن ضروری است آنکه: کسانی که در پی نشر اسلام اند باید به صورت موضوعی به نقد مباحث پردازند نه اینکه کور کورانه و بی تحقیق سخن بگویند و پیامبران و فرستادگان خدا را - دانسته یا ندانسته - مورد اهانت قرار دهند و بلکه خدا را به جهل و نداشتن حکمت متهم سازند!! آنهم با این استدلال که می خواهیم اسلام را گسترش دهیم! به عنوان مثال می بینیم برخی علمای اسلام بر علیه صهیونیست های ملعون صحبت می کنند و می گویند:

سلیمان آنها و هیکل آنها! نه عزیزان من! این درست نیست! بلکه باید بگوئیم: سلیمان ما و هیکل ما زیرا ما مسلمانان نسبت به انبیاء و آثارشان از یهود و غیر یهود سزاوارتریم!! خداوند متعال می فرماید:

(سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که (در زمان او) از او پیروی کردند و همچنین این پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که به او ایمان آوردند. خداوند سرپرست مؤمنان است * جمعی از اهل کتاب (یهود) آرزو می کردند که شما را گمراه کنند ولی آنها گمراه نمی کنند مگر خود را، در حالیکه نمی فهمند * ای اهل کتاب، چرا به آیات الهی کافر می شوید در حالیکه (به درستی آن) شهادت می دهید * ای اهل کتاب، چرا حق را با باطل می پوشانید و حق را پنهان می کنید و حال آنکه (حقیقت را) می دانید).^(۱)

اسلام مسیحیت و یهودیت هر سه از ادیان آسمانی اند و محمد صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام همگی فرستادگان خدا هستند. و دعوتشان یکسان است آنها مردم را به راه خداوند و پیمودن آن و توجه به کمالات روحی و معنوی فرا خوانده اند. و در شریعتهای ایشان (که صلوات خداوند بر آنها و یارانشان باد) احکام معاملات شرعی بسیار دیده می شود که

نتیجه این احکام، اصلاح عالم مادی رفاه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه انسانی است.

اما مطالب بسیاری که در کلام انبیا دیده می شود و دلالت دارد بر دعوت به توجه به کمالات روحی و معنوی و روی گردانی از عالم مادی در واقع طرف دیگر معادله است! یعنی انبیا می بینند که مردم از کمالات معنوی روی گردان شده اند و تمام توجهشان به عالم مادی معطوف گشته بلکه بصورت غیر عادی در آن غرق شده اند لذا بر انقطاع از دنیا اصرار می ورزند تا این معادله به حالت عادی برگردد (یعنی مردم هم به اصلاح دنیا پردازند و هم به اصلاح آخرت، چنانکه اسلام فرموده است) و این دقیقاً همانی است که امروزه ما با آن مواجهیم.

نیازی نیست که ما در جامعه اسلامی مان مردم را به دنیا دعوت کنیم چون آن ها خود در آن غرق اند و جز مادیات و ظواهر دنیا چیز دیگری را نمی بینند! آنچه ما باید بکنیم اینست که آنها را به توجه به سوی خدا دعوت کنیم. خداوند متعال در مذمت غرقه گشتن در مادیات و روی گردانی از معنویات می فرماید:

(بگذار آنها بخورند و بهره گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید)^(۱).

در تفسیر «و آرزوها، آنان را غافل سازد» از معصومین علیهم السلام روایت شده که معنی آن: «و اعمالشان آنها را غافل سازد» است. یعنی پرداختن به کسب و کار دنیا ایشان را از آخرت غافل سازد.

اما آنچه در کلام انبیا آمده و برخی افراد را در جامعه الهی به سوی کار و کسب در آمد و بهره مندی از نعمتهای خداوند فراخوانده اند در مقایسه با فرمایشات دیگر ایشان بسیار اندک است. و آن هم به این خاطر است که گروه بسیار کوچکی از مومنان هستند که اعتقاد دارند خداوند از اینکه آنها از نعمتهای گوارای مادی بهره مند گردند خشنود نیست. همانطور که برخی طفیلی ها! چنین می پسندند که در گوشه ای بنشینند و عبادت کنند و مردمان متکفل مخارج ایشان گردند و لقمه به دهانشان بگذارند!! و این عده صد البته بهره

ای از دین ندارند! این ها مشتی راحت طلبند که می خواهند در سایه و جای خنک بنشینند و خود را به زحمت نیندازند و افراد سخت کوش و آفتاب سوخته هزینه هایشان را تکفل کنند و لقمه در دهانشان بگذارند!

(بگو: من، تافته جدا بافته ای از پیامبران قبلی نیستم)^(۱).

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نخستین فرستاده الهی نبود، دعوت همه انبیاء و اوصیاء با مخالفت علمای دین و بزرگان جامعه مواجه شد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز با جبهه گیری روسای مکه و عالمان آن مواجه شد و عالمان یهود و نصاری و مردمی که فریفته ایشان بودند نیز به حضرت ایمان نیاوردند با آنکه آنها به آمدنش بشارت می دادند و منتظر ظهور حضرتش بودند!.

از موسی علیه السلام نیز بسیاری از بنی اسرائیل راضی نشدند و برخی عالمان نیز در برابر آن حضرت ایستادند و به تحریف شریعت و فریفتن مردمان دست یا زیدنده عالمانی همچون سامری و بلعم باعورا.

در مورد حضرت عیسی علیه السلام هم قضیه همین طور بود بیشتر عالمان بنی اسرائیل و بزرگان ایشان وی را نپذیرفتند زیرا وجود آن حضرت در میان ایشان بر ایشان سرزنش و توبیخ بود، و بی اعتنایی آن حضرت به دنیا ایشان را رسوا می کرد. در انجیل آمده است: (در آن هنگام مسیح صلی الله علیه و آله مردمان را با تندی تمام نکوهش نمود زیرا ایشان خدا را فراموش کرده بودند و جانهای خود را تنها برای فریفته شدن تسلیم نموده بودند و کاهنان را به خاطر اهمال در خدمت خداوند و حرص و طمع نکوهش نمود و کاتبان را از آن رو که مطالب فاسد می آموختند و شریعت الهی را ترک نموده بودند توبیخ نمود و عالمان را برای آنکه شریعت الهی را با سنتهای خود باطل نموده بودند سرزنش نمود.

(کلام مسیح صلی الله علیه و آله در مردم اثر گذاشت تا آنجا که همگی از کوچک و بزرگ می گریستند و با فریاد از وی طلب رحمت می نمودند و با تضرع از حضرت می خواستند که بر ایشان دعا کند (البته کاهنان و رؤسای چنین نمی کردند و از آن روز کینه مسیح صلی الله علیه و آله را به دل گرفتند زیرا وی بر ضد کاهنان و کاتبان و عالمان سخن گفت و ایشان بر کشتن وی مصمم

گشتند اما لب به سخن نگشودند آن هم از ترس مردمی که حضرت را پیامبر خدا می دانستند). مسیح علیه السلام دستهایش را به سوی پروردگار و معبود بلند کرد و دعا نمود مردمان گریستند و آمین گفتند و گفتند پروردگارا چنین باد! پروردگارا چنین باد! چون دعا به پایان رسید مسیح علیه السلام از هیكل فرود آمد و آن روز از اورشلیم مسافرت نمود (به همراه عده زیادی از پیروانش) و کاهنان در جمع خود به بدگویی از آن حضرت پرداختند^(۱).

مهدی علیه السلام نیز آنچه انبیاء و اوصیاء از عالمان دین و طاغوت ها دیدند خواهد دید و شاید مصائب آن حضرت شدیدتر باشد (چنانکه در بعضی روایات آمده است) و این مبحث را تحت عنوان «تاویل کردن قرآن توسط عالمان دین و مخالفت با حضرت مهدی علیه السلام بر اساس استدلالات خود ساخته و خود بافته» مطرح خواهیم نمود.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم

به سوی خداوند دعوت می کند!

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^(۲)

(به یقین رسولی از بین خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، مهربان و بخشنده است * اگر آنها (از حق) روی بگردانند بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او صاحب عرش بزرگ است).

اجتماع مکه را می توان به دو یا سه دسته تقسیم کرد، کسانی که عهده دار تحریف دین حنیف بودند و یارانشان این عده به عبادتهای باطل خود سرگرم بودند چه در عقاید مانند عبادت بتها و چه در احکام شرعی همچون تحریم بحیره و حام، این جماعت از بزرگان قوم و علما بودند پس طبیعی بود که بیشتر اهل مکه طرفدار آنها باشند. گروه دوم کسانی

(۱) انجیل برنابا: فصل ۱۲.

(۲) التوبة: ۱۲۸-۱۲۹.

بودند که گذشتگان خویش را گمراه می دانستند و در آن اجتماع منحرف از راه راست، گرفتار شده بودند. اما از وضعیت نابسامان و نکوهش بار خویش خشنود نبودند و حتی برخی از ایشان در درون خود حالتی از برانگیختگی و انتقاد نسبت به آن اجتماع فاسد داشتند گروه سوم عده بسیار کمی بودند که بر حق یا همان دین حنیف ابراهیمی و در واقع آن چه از دین حنیف به دستشان رسیده بود پای می فشردند و حداقل می توان گفت که برخی از ایشان موحد بودند بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای این دسته که منتظر آن بودند و به درگاه خدا تضرع می کردند تا رویه صحیح را بدیشان بنماید. بشارتی بزرگ به شمار می رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاوری قوی و پناهگاهی مورد اعتماد بود برای همه گمراهانی که کور کورانه در تاریکی های جاهلیت به دنبال نور حقیقت و عدالت و صراط مستقیم می گشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله در ام القری در مکه (شهری که مردمان آهنگ آن می نمودند، شهری که مرجع دینی موحدان به شمار می رفت) برانگیخته شد تا اصلاح را از مرکز دینی جزیره العرب آغاز کند مرکزی که مدتهای مدید شاهد فساد عقاید و احکام الهی بود. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با شریعت اسلام که برخی از احکام دین حنیف را تجدید و برخی را نسخ می نمود برانگیخته شد با شریعت ابراهیم که در نزد مردمان مقبول تر بود و برای اینکه یهود و نصاری را به زیر پرچم اسلام دعوت کند توانایی بیشتری داشت (زیرا ایشان ابراهیم علیه السلام را تقدیس نموده و وی را پدر پیامبران بزرگ می دانستند).

محمد صلی الله علیه و آله آن پیامبر شجاع که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراسی نداشت به فرمان خدا به انداز نزدیکان خویش پرداخت و واقعه معروف حادثه الدار اتفاق افتاد آن حضرت نزدیکان خود را از بعثت و نبوت خویش آگاه ساخت و هم چنین در همان روز به فرمان خدا جانشین وزیر و وصی خود را در زمان حیات و پس از مرگ معرفی نمود و حضرت علی علیه السلام مرا تعیین فرمود و بدین ترتیب دعوت به الله در مکه گسترش یافت و بزرگان مکه دریافتند که منافعشان به خطر افتاده لذا شروع کردند به نقشه کشیدن برای آزار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و کشتن او و وصی او و سایر مؤمنان بی درنگ به تبلیغ اسلام می پرداختند و بر شمار مسلمانان روز به روز افزوده می گردید و به همان نسبت آزار و اذیت مشرکان بیشتر می شد مسلمانان را شکنجه می کردند و مانع از آن می شدند

که پیامبر ﷺ رسالت آسمانی خود را تبلیغ کند بدین ترتیب رسول الله ﷺ مجبور شد به مرحله دوم قدم بگذارد، مرحله هجرت به سوی خدا. خداوند متعال می فرماید:

(هر کس در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابد، و هر کس به عنوان مهاجرت به سوی خدا و رسول او از خانه بیرون رود و مرگش فرا رسد، پاداش او بر عهده خداست، و خداوند، آمرزنده و مهربان است)^(۱).

نبی اکرم ﷺ در صدد بود تا مرکزی برای اسلام بیابد و بدانجا هجرت کند لذا در موسم حج با مردم ملاقات می نمود و می فرمود: (آیا کسی هست که مرا به سوی قوم خویش ببرد؟ قریش مرا از تبلیغ کلام پروردگار منع می نمایند)^(۲).

قریش در موسم حج نیز آنحضرت را رها نمی کردند بلکه مردمان را به تکذیب و مسخره نمودن ایشان وامی داشتند و آنحضرت در مقابل با صبر و تسامح با ایشان برخورد می نمود روایت شده که حضرت مکررا می فرمود: (خداوندا قوم را بیامرز زیرا ایشان آگاهی ندارند)^(۳).

در همین شرایط دشوار و درد آور گروهی از مسیحیان حبشه به همراه جعفر بن ابیطالب به نزد پیامبر آمدند (و این زمانی بود که جعفر و گروهی از اصحاب رسول الله صلی ﷺ که با وی به حبشه هجرت کرده بودند به مکه باز می گشتند) مسیحیان صودا چهل نفر بودند. «وقتی آنها با رسول الله ﷺ همنشین گشتند و از وی ﷺ گوی ها و حالات آن حضرت با خبر شدند به آیاتی که از قرآن مجید برایشان تلاوت می فرمود گوش فرا دادند همگی ایمان آوردند وقتی ابو جهل از این قضیه مطلع شد به سوی آنان شتافت و گفت: ما جماعتی احمق تر از شما ندیده ایم قومتان شما را فرستاده اند تا در مورد این مرد تحقیق کنید اما همنشینی شما با او نتیجه ای نداشته جز اینکه از دین خود خارج شده اید و گفته

(۱) نساء: ۱۰۰.

(۲) فقه السیره: البوطی ۱۶۰.

(۳) بحار الانوار: ۹۵ - ۱۶۷.

های او را تصدیق می کنید گفتند: سلام بر شما ما با شما، بی خردانه برخورد نخواهیم کرد ما بر عقاید خود هستیم و شما نیز بر عقاید خود بمانید ما خود را از دستیابی به خیر محروم نمی سازیم» این آیات در حق این عده نازل شده است:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبَغِي الْجَاهِلِينَ﴾^۱ فقه السیره - البوطی ص ۱۲۶ .

(آنان که ما به آنها پیش از این کتاب (تورات و انجیل) را دادیم البته که به قرآن ایمان می آورند * و اگر آیات ما بر آنها تلاوت شود می گویند: ایمان آوردیم که این قرآن به حق از جانب پروردگتر ما نازل شده و ما پیش از این نیز تسلیم (فرمان خدا) بودیم * پاداش اینان دو برابر است زیرا صبر پیشه کردند و بدی را با خوبی جواب می دهند و از آنچه به آنان داده ایم انفاق می کنند * و چون سخن لغوی بشنوند از آن اعراض کرده و گویند: اعمال ما برای خودمان و اعمال شما برای خودتان است بروید سلامت باشید که ما هرگز مردم هرزه گوی نادان را نمی طلبیم).

هجرت به سوی خدا

آنگاه که قریش و اهل مکه بر آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار نمودند آن حضرت ناچار به هجرت شد در آغاز به سوی طائف و قبیله ثقیف هجرت نمود و می پنداشت که ایشان بدو ایمان می آورند و یاریش می کنند اما آنها نه تنها دعوتش را نپذیرفتند و یاریش نکردند بلکه بسیار حضرت را آزار و اذیت نمودند آن حضرت به گوشه ای نشست و به حال قوم خویش تاسف می خورد (قومی را که آن حضرت به حیات طیبه عوت می نمود و ایشان کشته شدن و نابودی دعوت کننده را می خواستند) پیامبر صلی الله علیه و آله سر به آسمان بلند نمود و این جملات سرشار از درد را بیان فرمود: (خداوندا، از ناتوانی ام و بیچارگی ام و خواری ام در میان مردمان به تو شکایت می کنم ای مهربان ترین مهربانان، تو پروردگار

مستضعفانی و پروردگار منی، مرا به که می سپاری آیا به غریبه ای که بر من حمله می آورد دشنام می گوید یا دشمنی که کارم را به وی سپرده ای؟ اگر تو بر من غضبناک نباشی از چیز دیگری باکی ندارم، اما عافیت تو برایم فراگیرتر است پناه می برم به نور وجه تو که تاریکی ها را روشن ساخته و امر دنیا و آخرت، را نیکو ساخته است پناه می برم از اینکه غضبت را بر من نازل کنی و یا از من خشمناک گردی. توبیخ کردن از آن توست تا راضی گردی و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب نیروی تو^(۱).

پس از این مدت خداوند اراده فرمود که گروهی از اوس و خزرج را با رسول الله ﷺ مرتبط سازد تا آن حضرت را به یثرب ببرند به شهری که برای انتظار حضرتش بنا شده بود شهر یهودیانی که ظهور و قیامش را انتظار می کشیدند.

این شهر را یهودیان تأسیس کردند تا در آن پیامبر خاتم را (که پیامبر نشان بشارت وی را داده بودند) به انتظار بنشینند و به گمان خویش وی را یاری کنند. این عده از سرزمین های شام به جزیره العرب مهاجرت نموده بودند تا آن مکان موعود (که بر ایشان توصیف شده بود و منطقه ای بود میان دو کوه احد و ایر) را بیابند و بالاخره آن را یافتند و در آن جا مستقر شدند و شهر یثرب را تأسیس کردند. و وقتی تبع، پادشاه یمن به همراه سپاهیانش به آنجا آمد و سبب هجرتشان را پرسید، آن ها وی را مطلع ساختند که در انتظار پیامبری هستند که مبعوث خواهد شد و در این مکان (یثرب) مستقر خواهد گردید پس پادشاه، برخی از فرزندان خود را در یثرب ساکن نمود تا پس از بعثت پیامبر ﷺ، او را یاری کنند و اینان همان اوس و خزرج اند.

هر گاه اختلافی میان یهودیان و اوس و خزرج پدید می آمد یهودیان ایشان را با پیامبر امی که به زودی بر انگیزته می شد تهدید می کردند. آنها به گمان خود در انتظار آن حضرت بودند و خود را از پیروان و یاوران و حواریون وی می دانستند خداوند متعال می فرماید: (و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود، نوید پیروزی بر کافران را می دادند (که با کمک او بر

(۱) بحار الانوار: ج ۱۹ - ۲۲۰.

کافران پیروز گردند) با این همه، وقتی که این (کتاب و پیامبری) را که می شناختند به سوشان آمد، به آن کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران^(۱).

مسلمانان پس از مدتها تحمل رنج و سختی در مکه به مدینه هجرت نمودند پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز در پی ایشان رهسپار مدینه شد در حالیکه حامل تصویری دردناک و تاسف بار از اهل مکه بود از قوم خود یعنی کسانی که او و گروندگان به او را اذیت و تکذیب نمودند و در پایان وی را مجبور ساختند ترسان و نگران به سوی مدینه بگریزند مسلما باید یهودیان اولین کسانی می بودند که از وی استقبال می کردند و قدوم مبارکش را به شهر خود (شهری که برای استقبال از وی تأسیس شده بود) خیر مقدم می گفتند و نیز باید نخستین گروندگان و یاری کنندگان آن حضرت می بودند اما وی را یاری نکردند و عالمانشان به تکذیب وی پرداختند و در صدد بر آمدن تا مردم را از ایمان آوردن به نبوت او باز دارند آنها نه تنها از علمی که نزدشان بود بهره ای نبردند بلکه آن را سببی قرار دادند برای تکبر و برتری جوئی در مقابل پیامبر خدا. خداوند در قرآن بلعم بن باعورا را برایشان مثال زد تا دست از لجاجت بر دارند و بهره خویش را از هدایت بیابند و به سوی پروردگار خود باز گردند اما آنها بر دشمنی و تکبر خود افزودند مانند لاشه ای که چون باران پاک بر آن می بارد بوی تعفن و عفونتش بیشتر می گردد.

اگر در حال یهودیان و وضعیت ایشان دقت نظر به خرج دهیم در خواهیم یافت که آنها با چند امر غافلگیر شدند.

اول: اینکه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از بنی اسرائیل نبود و وقتی یهودیان بر طالوت به واسطه آنکه از فرزندان یوسف اعتراض کردند با اینکه وی از فرزندان بنیامین برادر یوسف بود یعنی بالاخره از بنی اسرائیل بود پس اعتراضشان بر نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چندان دور از انتظار نبود، خداوند متعال می فرماید: (و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، اختلاف نکردند مگر بعد از علم و آگاهی، آن هم بخاطر ظلم و ستم در بینشان)^(۲).

(۱) بقره: ۸۹.

(۲) آل عمران: ۱۹.

دوم: اینکه برخی عقائد و احکام شرعی که رسول اکرم ﷺ آورده بود با عقاید و احکام شرعی تحریف شده ای که آنها مدعی بودند شریعت موسی ﷺ است متفاوت بود با اینکه عالمان ایشان بسیاری از مطالب را حتی بیش از بعثت عیسی ﷺ تحریف نموده بودند سوم اینکه رسول الله ﷺ جایگاه اجتماعی و ریاست دروغین دینی را از علمای بنی اسرائیل می گرفت و همچنین عدالت وی در توزیع اموال آنها را از وی ﷺ گمی خاص که از آن بهره مند بودند محروم می ساخت پس اگر از وی پیروی می کردند دیگر نمی توانستند از وجوهات و صدقات به نحو دلخواه بهره مند گردند در تفسیر آیه:

(آیا مردم را به انجام اعمال نیک امر می کنید اما خودتان را فراموش می کنید؟ در حالیکه شما کتاب (آسمانی) را می خوانید، آیا تعقل نمی کنید؟) ^(۱).

از امام حسن عسگری ﷺ روایت شده است که فرمود: مخاطب آیه، گروهی از رؤسا و علمای یهود هستند که وجوهات و صدقات را پنهان می نمودند و خود از آن استفاده می کردند آن گاه به نزد رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم حاضر می شدند و (در حالیکه عامه یهودیان گرداگرد ایشان بودند) می گفتند: محمد ﷺ پای از گلیم خویش فراتر نهاده و چیزی را ادعا کرده که از آن بهره ای ندارد... امام حسن عسگری ﷺ می افزاید رسول الله ﷺ به یهود و عالمان آنها فرمود ای یهودیان این فرمانروایان شما کافرنند و اموال شما را برای خود بر می دارند و در حق شما و آن چه بهره شماست (و آنها آن را از آن خود ساخته اند) ظلم می کنند فرو می آیند و فرا می روند رؤسای یهود به حضرت گفتند برای پیامبری خود و جانشینی برادرت دلیل بیاور و از گزافه گویی و این که قوم ما را بر علیه ما تحریک کنی پرهیز رسول الله ﷺ فرمود هرگز ساکت نمی نشینم بلکه خداوند به پیامبر خویش اجازه داد تا خواستار باز گرداندن اموالی گردد که شما در آن خیانت نموده اید و به ضعیفان و وابستگان ایشان تعلق دارد تفسیر الامام العسگر نتیجه اینکه منیت و پیروی از هوای نفس سراسر وجود عالمان بنی اسرائیل را فرا گرفت و تکبر، ایشان را از پیروی از پیامبر امی ﷺ باز داشت و از ایشان جز عده ای اندک به آن حضرت ایمان نیاورد و بدین ترتیب منتظران بار دیگر در انتظار نا موفق و ناکام ماندند همانطور که پیش از این در

انتظار برای علیه السلام السلام و موسی علیه السلام ناکام مانده بودند. حقیقتی که باید بدان توجه نمود این است که این یهودیانی که در انتظار محمد صلی الله علیه و آله ناکام ماندند فرزندان همان کسانی هستند که در راه خدا مهاجرت نمودند و شهر یثرب را برای انتظار پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تاسیس کردند.

خداوند متعال می فرماید: (سپس بعد از ایشان نسلی بر سر کار آمد که نماز را تباه ساخت و از شهوات پیروی کرد، پس به زودی جزای گمراهیشان را خواهند دید)^(۱).

اما علتی که مسیحیان را از ایمان به آن حضرت باز داشت غلو آنها در مورد حضرت عیسی علیه السلام بود و هم چنین تحریفی که در سیرت و تعالیم آن حضرت (یا آن چه انجیل و عهد جدید) از برخی فرمایشات عیسی علیه السلام نیز یکی از موانع بود پیامبران الهی صلی الله علیه و آله گاهی با رمز و مثل سخن می گویند تا برخی حقایق را برای مردمان قابل فهم سازند به نظر من همه این عوامل دست به دست هم داد تا این قوم در پیمودن مسیر خویش کوره راههایی برای خروج از راه راست بیاید که عمده آن همان الوهیت بخشیدن به عیسی علیه السلام بود که به ایمان نیاوردن به پیامبر اکرم و جانشین وی انجامید با وجود این برخی از مسیحیان به آن حضرت ایمان آوردند (چنانکه پیش این پیش از این ذکر شد که اولین گروهی که ایمان آوردند گروهی از مسیحیان حبشه بودند) در تورات و انجیل های چهار گانه موجود که مورد قبول مسیحیان است اشاراتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام وجود دارد و هم چنین اشارات بسیاری در مورد فرزندش حضرت مهدی علیه السلام موجود است و اما در انجیل برنابا از جانب حضرت عیسی علیه السلام تصریح شده که وی آمده است برای بشارت دادن به بعثت محمد صلی الله علیه و آله و نیز مرد دیگری که به رمز از وی با لفظ (برگزیده) یا (یکی از برگزیدگان) و نیز (کسی که دین محمد صلی الله علیه و آله را غلبه و گسترش خواهد داد) یاد شده است. حضرت عیسی علیه السلام می فرمود: من برای هموار کردن راه محمد صلی الله علیه و آله و دین او (دینی که در زمان بازگشت و فرود آمدن عیسی علیه السلام دین تمامی مردمان زمین خواهد بود) آمده ام خداوند متعال می فرماید:

(او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان غلبه کند هر چند که مشرکان خوش نداشته باشند)^(۱).

(او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان غلبه کند و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد)^(۲).

(آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند که کافران خوش نداشته باشند * او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد هر چند مشرکان کراهت داشته باشند)^(۳).

زنده ماندن حضرت عیسی علیه السلام تا امروز تنها برای آن است که وقتی در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام فرود می آید دین خدا را یاری کند و در پشت آن حضرت نماز بگذارد دین آن حضرت نیز همان اسلام حنیف مبتنی بر تسامح خواهد بود چنان که شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آنرا روایت نموده اند.

جایگزینی

رسول الله صلی الله علیه و آله را قومش و خانواده اش و همشهریانش و عالمان یهود و نصاری تکذیب نمودند و بزرگان و روسای قوم به وی ایمان نیاوردند اما مردمان شهر پاک و مبارک یثرب که با آن حضرت خویشاوندی نداشتند و ناآشنا بودند ایشان را پذیرفتند و به ایشان ایمان آوردند. جوانان بیچارگان و بینوایان نیز پیامبری حضرت را با جان و دل پذیرا گشتند و بدین ترتیب خداوند یاران برگزیده محمد صلی الله علیه و آله را جایگزین عالمان دین و رؤسای قوم و کسانی که خود را منتظر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند کرد که ایشان اصحاب برگزیده

(۱) توبه: ۳۳.

(۲) فتح: ۲۸.

(۳) صف: ۹-۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، همان کسانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را پیشاپیش خود به بهشت فرستاد و بیشتر آنان در زمان حیات آن حضرت استوار و مردانه جنگیدند و به شهادت رسیدند. (در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردن (و شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندارند)^(۱)

(محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست، و کسانی که همراه او هستند در مقابل کفار سخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالیکه پیوسته فضل خدا و رضای او را می طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنان در تورات است. و توصیفشان در انجیل اینگونه است: همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وادارند، این برای آن است که کافران را به خشم آورد. خداوند به کسانی از آنها که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام می دهند وعده آمرزش و اجر عظیم داده است)^(۲).

اینان تاریخ را دگرگون ساختند انسانیت را رو سفید نمودند جعفر بن ابیطالب، ابو دجانة انصاری، حنظله غسیل الملائکه، زید بن حارثه، عبد الله بن رواحه، مقداد، عمار، جندب بن جناده، سلمان محمدی فارسی و بسیاری دیگر که هیچ نام و نشانی از ایشان در تاریخ نیامده کسانی که با فساد و فاسدان جنگیدند و در زمین به دنبال برتری جوئی نبودند گمنامان خاک و آشنایان افلاک خوشا به حالشان و چه نیکوست سرانجامشان خداوند به واسطه زحماتی که برای اسلام و مسلمین کشیدند و سید انبیا و سید اوصیا حضرت محمد و علی علیهما السلام را یاری نمودند نیکوترین پاداش ها را بهره ایشان کند چیزی شبیه به این برای انبیا پیشین نیز رخ داده بود و گفتیم که عالمان یهود به عیسی علیه السلام ایمان نیاوردند و هم چنین همشهریان آن حضرت (ساکنین ناصره که ایشان در آن پرورش یافته بود) وی را نپذیرفتند در انجیل آمده است:

(۱) احزاب ۲۳.

(۲) فتح: ۲۹.

(از آن جا خارج شد و در حالیکه شاگردانش وی را همراهی می نمودند به شهر خویش در آمد و در روز شنبه و در مجمع به تعلیم پرداخت مردمان از آن چه از وی می شنیدند متحیر شدند و گفتند از کجا وی بدین پایه رسیده؟ و این حکمتی که به وی عطا شده و معجزاتی که توسط او انجام می گیرد چیست؟ آیا او نجار پسر مریم نیست؟ همان برادر یعقوب و یوسی و یهودا و سمعان؟ آیا خواهران او (برادران او)؟ در میان ما نیستند؟ و آنگاه وی را نپذیرفتند و مسیح علیه السلام بدیشان فرمود: به هیچ پیامبری بی حرمتی نشد مگر در وطن خویش و میان نزدیکان و خاندانش و بر عیسی علیه السلام گران آمد که در آنجا معجزه ای بکند به جز آنکه دستانش را بر عده ای از بیماران نهاد و شفایشان داد و آن حضرت از ایمان سست ایشان در حیرت بود و سپس به شهرهای اطراف رفت و به تعلیم پرداخت^(۱).

در بعضی روایات آمده که برخی شیعیان به مهدی علیه السلام ایمان نمی آورند چنانکه اهل سنت به پدران آن حضرت ایمان نیاوردند.

(این سنتی الهی است و سنتهای الهی هرگز تغییر نمی یابد). بلکه برخی از عالمان بی عمل (که جاهلان ایشان را نزدیک به آن حضرت و سرباز ایشان می دانند) هم هرگز به مهدی علیه السلام ایمان نمی آورند، امام صادق علیه السلام می فرماید: «قائم علیه السلام نیز چنین است غیبتش آن قدر طول می کشد تا حقیقت خالص آشکار گردد و با ارتداد همه شیعیانی که باطن پلیدی دارند و از ایشان بیم نفاق می رود (در زمانی که بوی حکومت و ریاست در دوره قائم علیه السلام به مشامشان برسد) مؤمنان حقیقی مشخص گردند ... و حضرت ادامه داد: همه اینها برای آنست که مهلتی که خدا به دشمنش ابلیس داده به سر آید و موعد مقرر فرا رسد و امر الهی در مورد کافران محقق گردد و زمان وعده ای که خدا در کتابش از آن یاد کرده نزدیک گردد.

خداوند متعال فرمود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^(۲).

(۱) انجیل مرقس: اصحاح ۶.

(۲) نور: ۵۵.

(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می دهند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمرانان روی زمین قرار می دهد همانگونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید ...).

(و این زمانی است که از اسلام جز نامی و از قرآن جز نشانی باقی نماند و غیبت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز عذری آشکار و مقبول دارد و آن این که فتنه همه دلها را فرا می گیرد به حدی که نزدیک ترین کسان به آن حضرت سر سخت ترین دشمنان وی خواهند شد و آن هنگام خداوند وی را با سپاهییانی که نمی بینید تایید می فرماید و توسط وی دین پیامبر خویش را آشکار می سازد و بر همه ادیان پیروزش می گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند!)^(۱)

پس از هجرت چه شد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تشکیل جامعه اسلامی، در مدینه آغاز به فعالیت نمود و بر اساس دستورات شریعت الهی رفتار می کرد، و از کلمه لا اله الا الله آغاز نموده تا به تدبیر شئون جامعه و اداره مردم و آنچه صلاح و کمال ایشان در آن است منتهی شد.

در این میان اخلاق و سیره نیکوی آن حضرت و معجزاتی که به دستان مبارکش انجام می گرفت در روحیه مردم اثری به سزا داشت و شما مسلمانان رو به افزایش بود و بر توجه ایشان به کمالات معنوی و روی گردانی از ظواهر دنیا افزوده می شد. بدینسان آن صحرای خشک و سوزان به سبزی گرایید و ای کاش محمد صلی الله و علیه و آله و سلم را به حال خود می گذاشتند تا مردم را به سوی خداوند بخشنده مهربان فرا خواند اما هیئات اگر آدمی را به حال خویش واگذارند.

پیش از این نیز نمرود و فرعون، ابراهیم و موسی را رها نکردند (تا آنها به انجام رسالتشان پردازند) حق تعالی می فرماید:

(۱) تفسیر صافی: فیض کاشانی سوره نور.

(و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد) زیرا من می ترسم که آئین شما را دگرگون کند یا اینکه فساد را در زمین ظاهر سازد * موسی علیه السلام گفت: من پناه می برم به خدای خود و خدای شما از شر هر متکبری که به روز حسابرسی (قیامت) ایمان ندارد)^(۱).

منطق این کافر متکبر را نظاره کنید او با وجود میخوارگی و فسق و فجورش مصلح است و موسی که خواهان گسترش لا اله الا الله برپایی حکومت الهی در زمین است مفسد است!! و همین است منطق فرعونهایی که امروز بر گردن مسلمین سوارند.

وقتی این مطالب را دریابیم برایمان مسلم خواهد شد که درگیری مسلحانه (میان سپاه حق و باطل) امری است حتمی الوقوع، همانطور که جهاد برای نشر لا اله الا الله ضروری است تا دین خالص الهی باقی بماند و نام خداوند بر افراشته شود.

(کسانی که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و کسانی که کافرند در راه طاغوت پیکار می کنند، پس شما با یاران شیطان مبارزه کنید، به درستی که مکر و حيله شیطان ضعیف است)^(۲).

و مسلمانان شروع به دفاع کردن از وجود اسلامی خود کردند، همان وجودی که در مدینه (در حد کوچکی) شروع به کار کرد و سپس به فضل خداوند هر روز وسیعتر شد و سپس به دولتهای طاغوتی مسلط بر مردم هجوم بردند تا بگذارند بعد از آن، مردم در زیر سایه دولت اسلامی زندگی کنند، یعنی دولت لا اله الا الله (دولت توحید). یا اسلام را بپذیرند یا بر ادیان سابق خود باقی بمانند و جزیه (که معادل زکات در اسلام است) بدهند و این قانون عادلانه اسلام است. (هیچ اجباری در دین نیست) بقره ۲۵۶. و اما کسانی که هیچ دینی ندارند با ایشان جنگ می شود تا اقرار به شهادتین کنند و اینگونه بود که اسلام به فضل خداوند عالم و به وسیله جهاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلیفه او و مؤمنین منتشر شد.

(۱) غافر: ۲۶-۲۷.

(۲) نساء: ۷۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله مانند طیبی بود که دارو به دست، دنبال بیمار می گشت، همانگونه که امیر المؤمنین علیه السلام او را وصف می کند: (میان مردم می گشت ایشان را امر به معروف و نهی از منکر می کرد و صبح و شام برای نشر کلمه لا اله الا الله (توحید) تلاش می کرد. و این سیره ای است که امامان علیهم السلام پس از وی بدان عمل می کردند چنانکه رویه پیامبران پیشین (ابراهیم، موسی، عیسی و...) نیز چنین بوده است. داستانهای ایشان در قرآن آمده و همگان را به فعالیت مجدانه و دنباله دار برای گسترش توحید و امر به معروف و نهی از منکر فرا می خواند.

پس از در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾.^(۱)

(محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست، و پیش از او نیز فرستادگانی بودند، آیا اگر او از دنیا رفت یا کشته شد شما به گذشته (جاهلیت) خود باز می گردید؟ و هر کس که به گذشته خود باز گردد هیچ ضرری به خدا نمی زند، و خداوند به زودی پاداش نیکوکاران را می دهد).

بهترین کسی که حوادث پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله را توصیف نموه حضرت زهرا علیها السلام است (نزدیکترین مردمان به رسول خدا) آن حضرت در خطبه ای در مسجد النبی و پس از وفات آن حضرت فرمود: (چون پروردگار متعال منزل و منزلت پیامبران را برای پدرم برگزید و اختیار فرمود و آرامگاه برگزیدگانش را برای او پسندید در سینه های شما خار نفاق ظاهر شد و جامه دین کهنه و بی اهمیت گردید و گمراهان خاموش همچون گوساله سامری به سخن در آمدند و گمنام های پست و زبون، قدر و منزلت یافتند و شتر نر اهل

باطل به صدا و آواز در میدان جاه طلبی بجولان در آمد. مرکب جهالت در میدان بطالت دوانیدید و شیطان از کمینگاه خود سر بر آورد و شما را آماده اجابت فرمان خویش یافت و شما چشم به دنیا و متاع و منصب و جاه و جلال آن دوختید شیطان به و ساوس خود شما را بر انگیخت و چون سبکبار و تهی مغزتان یافت بر علیه اهل دین و ایمان به خشم و غضب در آورد تا آنجا که داغ مالکیت بر شتر دیگران نهادید و شتران خود را در غیر آبشخور خود دوانیدید. حال آنکه هنوز از در گذشت رسول خدا زمانی نگذشته هنوز کفن او تر و تازه است هنوز زخم التیام نیافته و جسد پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم مدفون نگردیده بهانه گرفتید و پیش افتادید و گفتید ما از فتنه ترسیدیم شما خود در آن فتنه که بدست خود ایجاد کردید افتادید و جهنم کافران فتنه انگیر را احاط کرده است^(۱).

و چون زنان مهاجرین و انصار به عیادت آن حضرت رفتند و گفتند: حالت چگونه است؟! حضرت (س) فرمود:

(به خدا دنیای شما را دوست نمی دارم و از مردان شما بیزارم! درون و برو نشان را آزمودم و از آنچه که کردند ناخوشنودم! چون تیغ زنگار خورده نابرا، و گاه پیش روی واپس گرا، و خداوندان اندیشه‌های تیره و نارسایند. خشم خدا را به خود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند.

ناچار کار را بدانها واگذار، و ننگ عدالت کشی را برا ایشان بار کردم نفرین بر این مکاران و دور بودند از رحمت حق این ستمکاران.

وای بر آنان. چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟ و خلاف بر پایه های نبوت استوار ماند؟

آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است و به عهده علی که عالم بامور دنیا و دین است. به یقین کاری که کردند خسارتی آشکار است. به خدا علی را نپسندیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند. دیدند که چگونه بر آنان میتازد و با دشمنان خدا نمی سازد.

(۱) احتجاج: ج ۱ - ۱۳۶.

به خدا سوگند، اگر پای در میان می نهادند، و علی را بر کاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عهده او نهاد می گذاردند، آسان آسان ایشان را به راه راست می برد. و حق هر یک را ره دو می سپرد، چنانچه کسی زیان نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه عدالت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند. اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان بر روی آنان می گشود. اما نکردند و به زودی خدا به کیفر آنچه کردند آنان را عذاب خواهد فرمود. بیایید! و بشنوید:

شگفتا، روزگار چه ابو العجب ها در پشت پرده دارد و چه بازی ها یکی از پس دیگری برون می آرد. راستی مردان شما چرا چنین کردند؟ و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار. در حق دوستان ستمکار سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار. سر را گذاشته به دم چسبیدند. پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند. نفرین بر مردمی نادان که تبهکارند. و تبه کاری خود را نیکو کاری می پندارند.

وای بر آنان. آیا آنکه مردم را به راه راست می خواند، سزاوار پیروزی است، یا آنکه خود راه را نمی داند؟ در این باره چگونه داوری می کنید؟

به خدایتان سوگند، آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه ها آغاز شد. حال لختی بپایند! تا به خود آیند، و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد! شاهد زندگی در کامها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آن روز زیانکاران را باد در دست است و آیندگان بگناه رفتگان گرفتار و پای بست.

اکنون آماده باشید، که گرد بلا انگیخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان بر آرد، آنگاه دریغ سودی ندارد.

جمع شما را بپراکند و بیخ و بتان را برکند. دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم توانی نیست که داشتن حق را ناخوش می دارید.

بدینسان پس افتاده پیش افتاد و آنکه شایسته سالاری بود به کناری نهاده شد ابوبکر، عمر و پیروان ایشان بر حکومت مستولی شدند و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام کنار زده شده و وی را و همسرش فاطمه زهرا علیها السلام را بسیار آزرده تا حدی که زهرا بر اثر حمله و به زور وارد شدن عمر و عده ای از منافقین به منزل ایشان به شهادت رسید. منافقان به خانه اهل بیت حمله ور شدند تا امیر المومنین را به بیعت مجبور نمایند دومی ملعون دختر پیامبر را

با تازیانه زد و میان در و دیوار بر وی لگد زد تا اینکه پهلوی ایشان شکست و میخ در سینه اش فرو رفت و سقط جنین نمود و مظلوم و اندوهناک بر پدر خویش وارد شد این منافقان از پیامبر اکرم ﷺ شنیده بودند که خداوند به غضب فاطمه علیها السلام غضبناک می گردد پس اف بر این جماعت که حرمت خدا را شکستند و بهترین بندگانش را خوار داشتند.

(آنان (منافقان) مانند کسی هستند که آتش افروخته (تا راه خود را بیابد) اما هنگامی که آتش، اطراف او را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می کند، و در تاریکیهای وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد)^(۱).

و این دلایلی بود که پیامبر ﷺ در زمان حیات خود مردم را به رهبر پس از خود و اوصیایی که فرزندان وی خواهند بود راهنمایی کرده بود و فرمان خدا را در این مورد به جای آورده بود اما به ناچار باید فتنه ای روی دهد و سامری و گوساله ای پدید آید تا خوبان و بدان هویدا گردند و پالایش صورت گیرد.

(آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می شوند و آزمایش نمی شوند * ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم، باید علم خدا در مورد کسانی که راستگویند و کسانی که دروغگویند، تحقق یابد * آیا کسانی که اعمال بد انجام می دهند گمان می کنند که بر قدرت ما چیره خواهند شد؟! چه بد داوری می کنند)^(۲).

وقتی می خواستم برخی روایات نبوی که دلالت بر اینکه آن حضرت مسلمانان را به صراط مستقیم و اوصیای پس از خود و خلفای الهی در زمین هدایت و ارشاد نموده را برگزینم حیران ماندم زیرا نمی دانستم که در میان انبوه روایات چه در کتب شیعه و چه در کتب اهل سنت کدام را برگزینم بهر حال با اینکه به نقل اندکی از آن روایات بسنده نمودم اما از خداوند در خواست می کنم که همین مطالب محدود را مایه یاری دین و بهره مندی مسلمین و مومنین گرداند. حافظ محب الدین احمد طبری که یکی از علما و محدثین اهل سنت است در کتاب «خایر العقبی فی مناقب ذوی القربی» از انس روایت کرده که گفت: «پرنده ای نزد نبی اکرم ﷺ بود حضرت فرمود خدایا محبوبترین بندگانت را به نزد

(۱) بقره: ۱۷.

(۲) عنکبوت: ۲-۴.

بفرست تا با هم این پرنده را بخوریم پس علی بن ابیطالب علیه السلام آمد و با هم مشغول خوردن شدند». ترمذی و بغوی در مصابیح آورده اند و نیز حربی از معاذه غفاری نقل شده که گفت در خانه عایشه به محضر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم در حالیکه علی علیه السلام از نزد ایشان خارج می شد شنیدم که می فرمود: (عایشه! علی علیه السلام در نزد من محبوبترین و گرامیترین مردان است پس حق وی را بشناس و منزلتش را گرامی بدار).

از براء بن عازب نقل شده که گفت: (نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نسبت علی علیه السلام با من همچون نسبت سرم به پیکرم می باشد از عبد المطلب بن عبد الله بن حنطب نقل شده که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به گروهی که از جانب قبیل ثقیف آمده بودند فرمود: یا اسلام می آورید و یا مردی از خود را (و یا فرمود: مردی هم چون جان خویش را) به سوی شما گسیل می دارم تا گردن های شما را بزند و فرزندانتان را به اسارت بگیرد و اموالتان را تصاحب کند عمر می گوید به خدا سوگند هرگز آرزوی فرماندهی نداشتم مگر همین روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را فرمود بنابراین سر خود را بالا می گرفتم به امید اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا نشان دهد و بگوید آن مرد این است می گوید آن گاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام توجه فرمود و دستش را گرفت و فرمود آن مرد این است آن مرد این است ^(۱).

انس بن مالک می گوید: (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ پیامبری نیست مگر آنکه در امت خود همتایی دارد و علی همتای من است) ^(۲).

ابو ایوب می گوید: (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ملائکه بر من و علی علیه السلام درود فرستادند زیرا من و علی آن گاه که هیچ کس با ما نبود درود می فرستادیم) ^(۳).

ابوذر رحمه الله علیه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (در شب معراج به فرشته ای بر خوردم که بر تختی از نور نشسته بود و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب بود میان دستانش لوحی بود که بر آن می نگریست و همه دنیا در مقابلش بود و تمام آفریدگان میان دو زانویش قرار داشتند دستش به مشرق و مغرب می رسید به جبرئیل گفتم این کیست؟

(۱) عبد الرزاق در جامعه این حدیث را آورده هم چنین ابو عمر نویری و ابن سحان نیز روایت نموده اند .

(۲) ابو الحسن خلعی این روایت را آورده .

(۳) از ابو الحسن خلعی .

گفت عزرائیل است پیش برو و بر او اسلام کن پیش رفتم و بر او سلام کردم گفت علیک السلام ای احمد پسر عمویت علی عليه السلام چه می کند گفت تو پسر عمویم علی عليه السلام را می شناسی؟ گفت: «چگونه نشناسم او را با اینکه خدا مرا مامور قبض روح همه آفریدگان به جز تو و پسر عمویت علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود و خود با مشیت خویش عهده دار قبض روح شما دو نفر گردید».

ام سلمه از رسول الله صلى الله عليه وآله روایت میکند که فرمود: هر که علی عليه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدار خدا را دوست داشته هر که علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته^(۱). ابن عباس می گوید: (من و عباس در نزد پیامبر صلى الله عليه وآله نشسته بودیم که علی عليه السلام داخل شد و سلام کرد آن حضرت پاسخ گفت و برخاست و او را در آغوش گرفت و میان دو دیده اش را بوسید و در جانب راست خود نشانید عباس گفت ای رسول خدا آیا او را دوست می داری؟ فرمود: به خدا به خدا که شدیداً او را دوست میدارم. خداوند ذریه هر پیامبری را در صلب خودش قرار داد و ذریه مرا در صلب این مرد نهاد) (ابو الخیر حاکمی این روایت را در کتاب اربعین آورده).

عمران بن حصین از پیامبر صلى الله عليه وآله روایت می کند که فرمود: «علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی هر مومنی است».

ابو رافع می گوید: (وقتی علی عليه السلام در روز احد پرچمداران را کشت جبریل گفت من نیز از شمایم ای رسول خدا).^(۲)

ابو الخمیس از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: (مرا به آسمان بردند پس چون به ساق راست عرش نگاه کردم نوشته ای دیدم چنان فهمیدم که: محمد رسول خداست وی را وسیله علی یاری و تایید نموده ام)^(۳).

(۱) از ذهبی دیگران این حدیث را از عمار یاسر روایت کرده اند با این اضافه (و من تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله) .

(۲) احمد در مناقب این حدیث را آورده .

(۳) شواهد التنزیل: حسکانی ج ۱ - ۲۹۸.

بریده از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«هر پیامبری وصی و وارثی دارد و علی وصی و وارث من است». طبری بر این حدیث تعلیقه زده و با روایاتی استدلال کرده که مقصود از وصایت آنست که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی وصیت فرمود که ایشان را غسل بدهد! از این جماعت در شگفتم که همه این روایات را نقل می کنند اما باز به راههای باطل گرایش می یابند انس می گوید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و ایشان علی علیه السلام را دید که به نزدش می آید فرمود انس می گوید: (نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و ایشان علی علیه السلام را دید که به نزدش می آید فرمود انس! گفتم، لیبیک فرمود این که می آید حجت من است بر امتم در روز قیامت)^(۱).

براء بن عازب می گوید در سفری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و در غدیر خم اقامت کردیم برای نماز جماعت گرد آمدیم زیر درختی برای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم جارو زده شد و تمیز شد و ایشان نماز ظهر را به جا آورده و دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی دانید که من به مومنان از خودشان اولی هستم گفتند چنین است پس دست علی را گرفت و فرمود خدایا هر که من مولای اویم علی مولای اوست خدایا دوستدارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار. براء می گوید: پس از این، عمر لعنه الله، علی علیه السلام را دید و گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب مولای من و همه مومنان گشتی^(۲)، در کتاب مناقب، این مطلب را اضافه دارد که: (خدایا یارانش را یاری کن و محبانش را دوست بدار) و این همان حدیث غدیر است که چون روز آشکار است و متواتر است و سنی و شیعه آن را روایت کرده اند اما اهل سنت ولایت را تأویل می کنند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام را به ولایت خود و خدا متصل ساخت.

طبری از عمر نقل می کند که به مردی گفت: وای بر تو می دانی این شخص کیست او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر که ولایت او را نداشته باشد مؤمن نیست) (بنگر به مسند احمد).

(۱) نقاش این حدیث را آورده .

(۲) احمد در مسند خویش این حدیث را آورده .

ای کاش می فهمیدم که چگونه است که هم او را سید و مولای خود می داند و هم حقش را به همراه رفیقش غصب می کند! و می خواهد خانه اش را آتش بزند بلکه برای کشتنش توطئه چینی کردند! همانطور که سامری به هارون علیه السلام حسد ورزید و ابلیس بر آدم علیه السلام تکبر نمود.

و ای کاش می دانستم چه کسی تکبر را به ابلیس آموخت و وی را گمراه ساخت طبری از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: **(تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی علیه السلام جز آنکه پیامبری پس از من نیست)**^(۱). و این حدیث همچون روز روشن است! می گویم: وقتی می بینید که منزلت او همانند منزلت هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام است پس آیا منزلت هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام بر شما پوشیده است؟

مگر قرآن را نمی بینید که با صدای بلند می گوید هارون خلیفه موسی است؟
(... و موسی به برادرش هارون گفت: **جانشین من در میان قوم باش و اصلاح گری کن و از راه فاسدان پیروی نکن**)^(۲).

به خدا سوگند وصایت و خلافت او و فرزندانش پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایات نبوی که اهل سنت روایت کرده اند (صرف نظر از روایات شیعه) بسیار روشن و آشکار است. و در آیات فراوانی از قرآن نیز بدان تصریح شده و حتی در همین تورات و انجیل موجود نیز از آنان یاد شده هر چند یهود و نصاری در گذشته کوشیده اند این مطالب را بپوشانند یا دگرگون کنند و همچنین با تاسف شدید باید بگویم برخی مسلمانان سعی در کتمان و تحریف این مطلب دارند هر چند قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ولایت آنها سفارش کرده، و ایشان را وصی خود قرار داده، اما ای قوم من شما را بدین امر و می دارم حال آنکه شما آن را خوش نمی دارید پس منتظر باشید که ما نیز منتظریم.

(۱) بخاری و مسلم و دیگران نیز این حدیث را نقل کرده اند .

(۲) اعراف ۱۴۲ .

هر که مطالب بیشتری از کتب اهل سنت را مایل است بداند مراجعه کند به ذخائر العقبی طبری، ینابیع الموده، مسند بخاری و مسند مسلم (صحیحین) سنن ابن دلوود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیشابوری و کفایة الطالب و کتابهای دیگر.

علامه فقیه محمد بن علی بن عثمان کراجکی (رح) یکی از بزرگان علمای شیعه می باشد و از معاصران شیخ طوسی رحمه الله است و در نزد علمای شیعه از علمای طراز اول به حساب می آید در کتابش استنصار می نویسد: شیخ مفید به من خبر داد و سند را از ابو جعفر ثانی و از پدرانش به امیر المومنین رسانید که علی علیه السلام فرمود: **پیامبر خدا صلی الله علیه و آله** فرمود: **به شب قدر ایمان بیاورید که در آن امرسال نازل می گردد و برای آن پس از من کسانی هستند که ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند اویند^(۱).**

و نیز سند را می رساند به امام محمد باقر علیه السلام که از جابر بن عبد الله انصاری نقل فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: **(به شب قدر متمسک شوید و آن پس از من برای علی بن ابیطالب و یازده فرزند او خواهد بود)^(۲).**

از امام باقر علیه السلام و ایشان از پدرش و جدش روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **(من و دوازده نفر از اهل بیتم که اولشان علی بن ابیطالب است اوتاد زمین هستیم که خداوند به وسیله ما زمین را از فرو بردن اهلش باز داشته و چون زمان آن دوازده نفر سر آید زمین اهلش را مهلت نداده فرو خواهد برد)^(۳).**

از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **(دوازده نقیب از اهل بیت من خواهند بود که همگی محدث و مفهم اند قیام کننده به حق، از ایشان است و زمین را از عدل پر می سازد چنانکه از ظلم پر شد)^(۴).**

امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: **خداوند از روزها جمعه و از ماهها رمضان و از شبها شب قدر را انتخاب نموده و از مردمان پیامبران و از**

(۱) ارشاد مفید: ج ۲ - ۳۴۶ .

(۲) استنصار: کراجکی ۸ .

(۳) کافی: ج ۱ - ۵۳۴ .

(۴) کافی: ج ۱ - ۵۳۴ .

پیامبران فرستادگان و از فرستادگان مرا انتخاب نمود و از من علی و از علی حسن و حسین علیهما السلام را برگزید و از حسین اوصیاء را که نه نفر از فرزندان حسین اند برگزید ایشان این دین را از دستبرد غلو کنندگان و گزافه گویی فریبکاران و تأویلات جاهلان در امان نگه می دارند و نهمین ایشان ظاهر و ناطق و قائمشان است و افضل آنهاست^(۱).

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت سه مرتبه فرمود: «بشارت دهید بشارت دهید بشارت دهید مثل امت من به بارانی می ماند که معلوم نیست که آغاز آن بهتر است یا پایان آن و چون باغستانی می ماند که گروهی از آن بهره مند می گردند و چه بسا گروهی که پس از ایشان بیایند از نعمات وسیعتر و ژرف تر و انبوه تر و نیکوتری بهره مند گردند چگونه هلاک گردد امتی که من و دوازده تن از فرزندانم که همه از نیک بختان و خردمندان هستند سر آغاز ایشانیم و مسیح پسر مریم علیها السلام آخر ایشان است اما در این میان گروهی سست عنصر و ضعیف الایمان هلاک می گردند که نه ایشان از منند و نه من از ایشان».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث علی علیه السلام را نیز از فرزندان خود می شمارد و این از آن روست که خود ایشان علی علیه السلام را تربیت نموده و بزرگ کردند علامه ابن عیاش رحمه الله علیه در کتاب خود مقتضب الاثر از سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده که گفت: در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم و حسین علیه السلام بر زانوی ایشان نشسته بود پیامبر در چشمان حسین علیه السلام خیره شد و فرمود: (ابا عبدا... تو بزرگواری هستی از بزرگواران و امامی فرزند امام و برادر امام و پدر نه امام که نهمین ایشان قائمشان است و امامشان و عالم ترینشان و حکیم ترینشان و افضل ایشان).

همین را کراجکی نیز در استنصار رعایت نموده دلایل و اسناد در اثبات امامت و خلافت علی و فرزندان او بسیار زیاد است و شاید محکمترین آنها سوره قدر باشد چرا که این سوره دلالت دارد بر اینکه ملائکه و روح پس از پیامبر با امر بر جانشینان معصومش نازل می شوند و اگر چنین نبود باید فعل «تنزل» به صورت ماضی می آمد (تا این معنا را برساند که اینها تنها بر پیامبر نازل می شود و پس از وی این باب بسته خواهد شد) در

(۱) معتصب الاثر: ۱۰ .

حالیکه همه مسلمانان معتقدند که این مسئله ادامه دارد و در دهه آخر ماه رمضان هر سال در طلب شب قدر بر می آیند.

امام باقر علیه السلام فرمود: (ای شیعیان در مناظره با مخالفان با سوره قدر استدلال کنید که پیروز خواهید شد به خدا سوگند که این سوره پس از پیامبر حجت خداست بر بندگان و سرور دین شماست و انتهای علم ماست ای شیعیان با سوره دخان استدلال کنید که آن از آن اولیای امر خاصه پس از رسول خدا می باشد...) ^(۱)

امام صادق علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: (چون به معراج رفتیم ... سر بلند نمودم و با نورهای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجة بن الحسن القائم علیه السلام مواجه شدم و حجة بن الحسن علیه السلام همچون ستاره ای درخشان در وسط ایشان قرار گرفته بود گفتم پروردگارا اینها کیستند فرمود ایشان ائمه اند و این قائم کسی است که حلال و حرام مرا جاری می سازد و با او از دشمنانم انتقام می کشم او مایه آسایش دوستانم است و کسی است که قلبهای شیعیان را با انتقام از ظالمان و منکران و کافران تشفی می دهد ولات و عزی را (اولی و دومی ملعون را) در حالیکه بدنشان سالم و تر و تازه است از قبر خارج می سازد و هر دو را به آتش می کشد فتنه ای که در آن روز به واسطه آن دو برای مردمان واقع می شود از فتنه گوساله سامری شدیدتر و هولناک تر است) ^(۲).

شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین و نیز عیون اخبار الرضا روایت نموده: «که امام صادق از امام باقر و ایشان از جابر ابن عبد الله انصاری روایت فرموده که جابر لوحی در دست فاطمه زهرا علیها السلام دید که خداوند آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه داده بود و پیامبران آن را به فاطمه بخشید و در آن نوشته شده بود: بنام خداوند بخشنده مهربان این نامه ای است از خدای عزیز و دانا به نور و فرستاده و حجاب و ولی او محمد که روح الامین آن را از جانب پروردگار عالمیان فرو آورده:

(۱) بحار الانوار: ج ۲۵ - ۷۲ .

(۲) بحار الانوار: ج ۵۲ - ۳۷۹ .

ای محمد نامهای مرا تعظیم کن، و نعمتهایم را شکر گذار باش، و الطافم را انکار نکن، منم الله که پروردگاری جز من نیست و منم در هم شکننده جباران و خوار کننده ظالمان و حساب کشنده روز حساب. منم الله که معبوی جز من نیست پس هر که جز به فضل من امید داشته باشد یا جز از عدالتم و عذابم بترسد وی را چنان عذاب کنم که هیچ یک از جهانیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس تنها مرا عبادت کن و بر من توکل کن من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم مگر آنکه پس از پایان زمان رسالتش برایش جانشین (وصی) قرار دادم. تو را بر پیامبران برتری دادم و جانشینت را (وصی ات را) بر سایر اوصیاء برتری دادم. و تو را به دو نوه ات حسن علیه السلام و حسین علیه السلام پس از وی علی علیه السلام گرامی داشتم پس حسن علیه السلام را پس از پایان امامت پدرش معدن علم قرار دادم و حسین علیه السلام را خازن وحی خود نمودم و با شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را سعادت گردانیدم پس او برترین شهیدان است و در نزد من بالاترین درجه را در میان شهیدان دارد کلمه تامه خود را با وی قرار دادم و حجت بالغه خود را نزد او نهادم با عترت او پاداش می دهم و عذاب می کنم. اولین نفر از عترت او آقای عبادت کنندگان است که زینت اولیای پیشین است و فرزند وی محمد علیه السلام به جد ستوده خویش شبیه است و علمم را می شکافد و معدن حکمت است آنگاه شک کنندگان در جعفر علیه السلام هلاک خواهند شد و من وی را با شیعیان و یاران و دوستانش خشنود می سازم. پس از وی موسی علیه السلام را برگزیده ام و برای پس از وی فتنه ای تاریک و تو در تو قرار داده ایم زیرا حفظ آن بایسته ای است که گسستگی ندارد و حجت من پوشیده نمی ماند و دوستان من به شقاوت نمی افتند زنهار که هر کس یکی از ایشان را انکار کند نعمتم را انکار نموده و هر که یک آیه از کتابم را تغییر دهد بر من دروغ بسته و وای بر دروغ زندگان و انکار کنندگان. آنگاه که زمان امامت بنده برگزیده و محبوبم موسی علیه السلام به پایان رسد آنکه هشتمین را انکار کند همه اولیایم را انکار نموده و علی علیه السلام ولی من و یاور من است و کسی است که بارهای سنگین نبوت را [بارهایی که بر دوش پیامبران بوده است را] بر دوش وی می گذارم و وی را بر حمل آن چیره و نیرومند می سازم، دیوی پلید و متکبر وی را به شهادت می رساند و وی در شهری که آن را بنده ای شایسته (ذوالقرنین) بنا نموده در کنار بدترین آفریدگانم (هارون ملعون) دفن می شود بر من بایسته است که چشمش را به فرزندش محمد روشن

سازم و او را پس از پدرش جانشین گردانم او وارث علم من است و معدن حکمت و جایگاه اسرارم و حجت من است بر آفریدگانم، بنده ای به وی ایمان نمی آورد مگر آنکه سر انجامش را بهشت قرار می دهم و شفاعتش در مورد هفتاد (هزار) نفر از اهل بیتش که همگی مستوجب آتش باشند را می پذیرم و سرانجام فرزندش علی علیه السلام را سعادت قرار خواهم داد او را ولی و یاور و شاهد خویش بر آفریدگانم خواهم ساخت و او را بر وحی خود امین قرار می دهم و از [صلب] او حسن علیه السلام را خارج می سازم که به سوی من دعوت می کند و نگهبان علم من است سپس [این امر را] با فرزندش که رحمتی است برای جهانیان کامل می گردانم او کمال موسی و زیبایی عیسی و صبر ایوب را دارد در زمان او دوستانم خوار می گردند و سرهایشان را [ظالمان] به یکدیگر هدیه می کنند - چنانکه سرهای ترک و دیلم هدیه داده می شود - پس کشته می شوند و سوزانده می شوند و ترسان و وحشت زده می گردند زمین از خون ایشان رنگین می شود و زنانشان آه و ناله سر می دهند ایشان حقیقتاً دوستان منند و با ایشان هر فتنه تاریک و تو در تو را رفع می کنم و حوادث هولناک را برطرف می سازم و سنتهای غلط و زنجیرها را [که بر ذهن و اندیشه مردمان بند زده] دفع می کنم آنان کسانی اند که درود و رحمت پروردگارشان را شایسته اند و ایشانند هدایت یافتگان.

عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر نقل می کند که گفت، **(اگر در تمام عمرت جز این حدیث را نشنوی برای تو کافی است پس آن را حفظ کن و جز به اهلش مرسان).**^(۱)

و مانند این از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به خط امیر المومنین علیه السلام در بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۲۰۰ روایت شده. با وجود همه آنچه صحابه از پیامبر شنیده بودند و روایت کرده بودند و حمایت ها و تأکیدهای ایشان را در پیروی از علی و یازده تن از فرزندانش (اوصیای پس از وی) دیده بودند با این همه بیشتر مسلمانان پیروی از پیشوایان گمراه را برگزیدند و در فتنه گوساله فرو افتادند و پیرو سامری گشتند و با علی علیه السلام پس از در

(۱) احتجاج: ۴۱ - ۴۲، اختصاص: ۲۱۰ - ۲۱۲، غیبة الطوسی: ۱۰۱ - ۱۰۳، اصول کافی: ۵۲۷ -

۵۲۸، اعلام الوری: ۳۷۱ - ۳۷۳، عیون اخبار الرضا: ۲۵ - ۲۷، اکمال: ۱۷۹ - ۱۸۰، بحار الانوار: ج

گذشت پیامبر ﷺ همان معامله ای را کردند که بنی اسرائیل در زمان غیبت موسی علیهِ السلام با هارون علیهِ السلام نمودند و این چنین بود که حادثه ارتداد که خداوند ایشان را از مبتلا شدن به آن بر حذر داشته بود رخ داد.

(محمد ﷺ فقط فرستاده خداست، و پیش از او نیز فرستادگانی بودند، آیا اگر او از دنیا رفت یا کشته شد شما به گذشته (جاهلیت) خود باز می گردید؟ و هر کس که به گذشته خود باز گردد هیچ ضرری به خدا نمی زند، و خداوند به زودی پاداش نیکوکاران را می دهد)^(۱).

همگان به جاهلیت پیشین بازگشت نمودند به جز تعداد اندکی از اصحاب پیامبر یعنی عمار، ابوذر، مقداد، سلمان، پس از چندی بیشتر صحابه به حق بازگشت نمودند و به یاری علی علیهِ السلام پرداختند پس از آنکه در اوایل وی را تنها گذاشته و یاری نکردند خصوصاً بعد از آنکه مواجه شدند با ظلمی که روز به روز در حال افزایش بود و ثمره تسلط جبت و طاغوت بر رهبری مسلمانان و جانشینی پیامبر ﷺ به شمار می رفت اندک اندک تبعیض در تقسیم بیت المال آغاز شد و کار بدانجا کشید که عثمان لعنه الله پنج ارمینیا به مروان بن حکم پرداخت و معاویه، دشمن آزاد شده اسلام، در زمان عمر استاندار شام شد و ابوذر (رح) را مورد ظلم و توهین و آزار قرار داد و از شام تبعید نمود و البته این پس از آن بود که ابوذر (رحمه الله) خوشگذرانی و ولخرجی معاویه را در اموال مسلمین رسوا نموده بود در پایان عثمان لعنه الله، ابوذر (رح) را به ربنده تبعید کرد و آن صحابی ارجمند در آن جا با فقر و گرسنگی دست به گریبان بود و مظلوم و تنها در گذشت و این در حال بود که طلاهایی که از عبد الرحمن بن عوف به جا مانده بود را با تبر می شکستند.

و طلحه و عثمان و سعد و دیگران اموال بی شماری داشتند و اگر نگوییم همه اموالشان باید بگویم بیشتر اموالشان از بیت المال مسلمین بود (هر که خواستار اطلاع بیشتر است باید به کتب تاریخ مراجعه کند) اگر از ابوذر (رحمه الله) بپرسیم این همه درد و مصیبتی که در طول زندگی با آن مواجه بودی به خاطر چیست؟ خواهد گفت: حبیبم رسول خدا

(۱) آل عمران: ۱۴۴.

فرمود: ابوذر حق بگو! و من حق را آشکار ساختم و این امر دوستی برایم باقی نگذاشت.

خوشا به حالت ای ابوذر زندان بان هایت خوار گشته اند و نتوانستند تو را بکشند بلکه تو ایشان را کشتی آنها مردگانی متحرک بودند اما تو تا امروز در قلب های اهل ایمان زنده ای و با مایی و برای هر انسان آزاده که در هر کجا خواهان مطالبه حقوق فقرا و مستمندان و بیچارگان است نمونه اعلی و الگوی کامل هستی و آنچه مولای موحدان علی بن ابی طالب علیه السلام به تو فرمود برایت کافی است: (ابوذر تو برای خدا خشمناک شدی پس به کسی که برایش خشمناک شده ای ای امیدوار باش این جماعت از تو بر دنیای خویش ترسیده اند و تو از ایشان بر دین خود هراسان شده ای پس دنیایشان را که از تو به خاطر آن ترسیدند بدیشان واگذار و به سوی دین خود که بر آن از ایشان ترسیده ای بگریز آنها به آن چه از ایشان باز داشتی چقدر محتاجند، و تو از آن چه از تو دریغ داشته اند چقدر بی نیازی، و فردای قیامت خواهی دانست که چه کسی سود کرده و که بر دیگری بیشتر حسد می ورزد، اگر آسمان ها و زمین در به روی بنده ای ببندند و آن بنده تقوا پیشه کند خداوند برایش دری خواهد گشود پس مونس جز حق مگیر و جز از باطل مترس اگر دنیایشان را می پذیرفتی تو را دوست می داشتند و اگر از آن در می گذشتی از تو ایمن می شدند^(۱)).

پیش از جریان ابوذر نیز حوادث و مصائب زیادی برای سلام و مسلمین پدید آمد به عنوان نمونه جریان ذیل را بنگرید ابوبکر خالد بن ولید فرو مایه و تند خو را فرستاد تا مالک بن نویره (رح) را بکشد و در همان شب به همسرش تجاوز کند چرا؟ زیرا مالک از پرداخت زکات بنی تمیم به ابوبکر جلوگیری نموده بود و وی را غاصب خلافت رسول الله می دانست عجیب این است که عباس محمود عقاد وقتی به این شعر مالک بن نویره بر می خورد:

(۱) نهج البلاغه: ج ۲ - ۱۷ .

(گفتم اموال خود را بر گیرید و از آن چه پس از این رخ خواهد داد نگران و ترسناک نباشید پس اگر کسی برای ما امری هولناک قصد نماید مانعش می شویم به او خواهیم گفت: ما بر دین محمد هستیم).

می گوید به احتمال زیاد مالک در زمان حیات خود آنچه از صدقات جمع شده بوده را صرف تفریحات خود نموده و پراکنده ساخته سپس بر این کار مورد سرزنش قرار گرفته و در پاسخ سرزنش دیگران این اشعار را سروده عقاد، ای کاش می دانستم این اشعار را چگونه خوانده ای تا به این معنی رسیده ای؟!؟! حال آنکه این مرد (مالک) می گوید: اموالتان را بر گیرید و این بدان معناست که اموالشان را به ایشان باز - گردانده.

عقاد پس از این تلاش می کند فاجعه قتل مالک بن نویره و تجاوز به همسرش را امری مبهم جلوه دهد تا دستهای به خون آلوده ابوبکر و خالد بن ولید فرومایه و تند خو آشکار نشود و این برای آنست که بتواند خالد بن ولید را نابغه ای بی نظیر معرفی کند نابغه ای که جهاد وی را از حفظ (حتی یک سوره) قرآن باز - داشته! به طوری که وقتی برای مسلمانان امام جماعت می گردد در می ماند! ای عقاد انصاف اینگونه نیست.

خدا بهترین وکیل است و برای ما کافی است و کسانی که مردم را بر دوش آل محمد صلی الله علیه و آله سوار می کنند خواهند دانست که چه جایگاهی در انتظارشان است، و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.

به هر حال ناگواری های بسیار و فعالیت های نامشروع و ظالمانه ای پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله روی داد که همین حادثه قتل مالک بن نویره برای حقیقت جویان کافی است واقعه ای که در آن به جان و مال و ناموس مسلمانان تجاوز شد و آیا چیز دیگری هم باقی مانده؟ (یعنی چیزی پنهان و نگفته باقی مانده؟).

خواننده حق دارد پرسد که چرا علی علیه السلام شمشیر نکشید؟ و یا چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان خواست تا بر ظلمهایی که بر او می رود صبر نماید؟ هر چند که پیش از این و هنگام نقل فرمایش امیر المومنین پاسخ این مطلب داده شده: (اگر چیزی بگویم می گویند بر حکومت داری طمع کرده و اگر سکوت کنم می گویند از مرگ می هراسد هیئات به خدا سوگند فرزند ابی طالب با مرگ مانوس است بیش از انسی که طفل شیر خوار با سینه مادر

دارد اما علم نهفته ای با جانم آمیخته است که اگر آن را آشکار سازم بر آشفته خواهید شد چنانکه ریسمان در چاه عمیق می لرزد).^(۱)

اما مانعی ندارد که قدری مطلب را توضیح دهیم لذا دو دلیل را متذکر می شوم:
اول: اسلام هنوز در جان مردمان ریشه ندوانیده بود و آن ها به ظاهر مسلمان بودند و ایمان حقیقی نداشتند و بیم آن می رفت که (به کمتر حادثه ای) مرتد شوند و حالشان مانند زنی گردد که پشم و پنبه می ریسید و سپس رشته ها را باز می تاباند! البته گروه اندکی نیز بودند که در ایمان خود استوار و محکم بودند. خداوند متعال می فرماید:
(اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: هرگز ایمان نمی آورید باکه باید بگوئید: اسلام آوردیم)^(۲)

و همچنین می فرماید: (اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنانت وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک را به ایشان می دادند، (ایشان) می پذیرفتند و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی کردند)^(۳).

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که نشان می دهد بیشتر مسلمانان در دین خود متزلزل بودند علاوه بر این وجود منافقان را نیز نباید از نظر دور داشت و نتیجه معلوم است جانشین پیامبر باید به حفظ ظاهر رضایت دهد و صبر کند همان طور که پیامبر به ظاهر رضایت داد و بر اعمال منافقین و پیروانشان شکیبایی کرد اگر چنین نمی کردند شالوده بنایی که پیامبر و جانشینش بیست سال برای آن زحمت کشیده بودند منهدم می شد اما فایده عظیمی که از این دین انتظار می رود و آن پر تو افکنی کامل نور خدا بر زمین است و نیز خدا پرستی همه مردمان و گسترش کلمه لا اله الا الله و بر افراشته شدن پرچم الله اکبر در همه جای عالم می باشد که در زمان پیامبر یا جانشین او محقق نخواهد شد بلکه در زمان خاتم الاوصیاء مهدی علیه السلام واقع خواهد شد و این سنتی الهی است که در امتهای پیشین نیز بر قرار بوده موسی به سوی قومی از بنی اسرائیل فرستاده شد که با وی از رود

(۱) نهج البلاغه: خطبه پنجم .

(۲) حجرات: ۱۴ .

(۳) احزاب: ۱۴ .

گذشتند اما در صحرای سینا از وی سر پیچی نمودند و از جنگیدن با ستمگران سرباز زدند.

(گفتند ای موسی، تا زمانیکه آنها داخل در آن شهرند، ما هرگز داخل در آن (شهر) نمی شویم، تو و خدایت بروید و با آنها پیکار کنید، ما همینجا (منتظر) نشسته ایم)^(۱).

در نتیجه از کوشیدن در راه اعتلای کلمه لا اله الا الله سر باز زدند و خدا نیز ایشان را با چهل سال سرگردانی در صحرای سینا مجازات نمود نتیجه این سرگردانی و تنبیه یک حرکت اصلاحی بود که به پرورش امتی ربانی و صالح انجامید که فرزندان و نوه های همین فاسقان بودند و در گستردن کلمه لا اله الا الله با یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام همراهی نمودند و با ستمگران جنگیدن و دین خدا را در زمین یاری نمودند.

بنابراین نتیجه مورد نظر از این امت در آخر الزمان حاصل خواهد شد در زمان ظهور مهدی عجل الله که امیدواریم در زمان ما باشد چنانکه بسیاری از روایات چنین چیزی را نشان می دهند و خدا آگاه است (از حقیقت امر) پیش از این از رسول خدا نقل شد که فرمود: مثل امت من هم چون مثل باغستان است... استبصار کراچکی بنابراین پیامبر امیدوار است آخرین گروه از امتش برتریشان باشد و چه بسا این امت یعنی اصحاب مهدی عجل الله شباهتی به پیشینیان نداشته باشند (چه پیشینیان این امت و چه همه آنها که در طول تاریخ بشریت قدم بر عرصه حیات نهادند) در صفحات پیش حدیث قدسی که به توصیف یاران مهدی پرداخته بود ذکر نمودیم (برای آن زمان بندگان را برگزیده ام که قلب هایشان را برای ایمان امتحان نمودم و از ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار انباشته ساختم...)^(۲).

روایاتی که از اهل بیت عصمت در مورد فضیلت اصحاب مهدی وارد شده بسیار است و اگر تنها اعتلای کلمه الله و گسترش توحید در سراسر زمین تنها فضیلت ایشان می بود کافی بود.

(۱) مائده: ۲۴ .

(۲) بحار الانوار: ج ۵۲ - ۶۹ .

دوم: (دومین دلیل صبر و سکوت علی و عدم استفاده از شمشیر) صبر امیر المومنین برای وی حجتی بالغه بود چرا که ایشان حق خود را تبیین نمود و سپس از درگیری با غاصبان برای دستیابی به ریاست و حکومت خودداری نمود تا روشن گردد که وی علاقه ای به این ریاست ندارد و اگر در تکاپوی آن است تنها برای برپا داشتن حق و گسترش عدالت و یاری دین است.

امیر المومنین علیه السلام در طول سالیان و قرن ها آیندگان این امت و فرزندان ایشان را نسبت به این مساله هوشیار ساخت آن حضرت می دانست که آیندگان از ماجرای کنار زدن جانشین پیامبر از خلافت و غصب نمودن حق او توسط جبت و طاغوت که نهایتا به سلطه یافتن فرزندان سرکشان و زنا کاران بر این امت خواهد انجامید مطلع خواهند شد و این مطلب در خطبه حضرت زهر سلام الله علیها که پیش از این آمد ذکر شده است. حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

(به خدایتان سوگند، آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه ها آغاز شد. حال لختی بپایند، تا به خود آیند، و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد، شهد زندگی در کامها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آن روز زیانکاران را باد در دست است و آیندگان بگناه رفتگان گرفتار و پای بست)^(۱).

در نهایت پس از ماجراهای بسیار خلافت به دست علی علیه السلام افتاد و او مردم را به حق و ادا داشت و به سوی قبله و صراط مستقیم راهنمایی نمود اما ایشان تلخی حق را تاب نیاوردند و پس از آن که مدتی در مسیری منحرف به کامیابی پرداخته بودند (یعنی زمان خلفای سه گانه) نتوانستند عدالت علی علیه السلام را تحمل کنند و چون به تبعیض و گزیده خوری در زمان آن سه ملعون عادت کرده بودند مساواتی که علی در تقسیم بیت المال رعایت می کرد بر ایشان بسیار سنگین بود این جماعت پس از آن که به عبادت گوساله و اطاعت از سامری عادت کرده بودند دیگر نمی توانستند به اطاعت از علی و عبادت خداوند یکتا پردازند و در جامعه ای که فساد، گذشتگان آن را از هم پاشیده بود شریعتی که علی در پی عمل به آن بود را بپذیرند اما با این همه آن حضرت پرچم حق را بر

افراشت و مردم را به پیروی از آن فرا خواند اما وی را و فرزندان معصومش علیهم السلام را پس از وی تنها نهادند معصومین علیهم السلام نیز در راه امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد مسلمانان به راه راست از هیچ کوششی فرو گذار نکردند تا اینکه همگی با شمشیر یا زهر به شهادت رسیدند.

ابو هیثم ابن تیهان می گوید: امیر المومنین علیه السلام در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود: (ستایش خدایی را که معبودی جز او نیست ای امتی که فریفتندتان و شما به این فریب تن در دادید نیرنگ مکاران را دریافتید اما بر آنچه دریافته بودید پای فشردید و از هوای نفس پیروی نمودید و در سایه گمراهی آن کور کورانه قدم برداشتید حق بر شما آشکار شد اما از آن روی بر تافتید و راه مشخص گردید اما آن را نپیمودید نه، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر علم را از معدن آن برمی گرفتید و از آب گوارای آن می نوشیدید و نیکی را از جا یگاهش برای خود انبار می کردید و راه آشکار را می پیمودید و از حق پیروی می کردید راههای حقیقت در برابرتان قرار می گرفت و نشانه ها برایتان آشکار می شد و فروغ اسلام را مشاهده می کردید روزیتان فراخ می شد و هیچ کدامتان دچار فقر و تهیدستی نمی شدید و هیچ مسلمان یا هم پیمانی از شما مورد ستم واقع نمی شد اما طریق تاریکی را برای پیمودن برگزیدید و دنیا با همه وسعتش برایتان تیره و تار شد درهای علم به رویتان بسته شد پس به دلخواه خود سخن گفتید و در دین خود دچار تفرقه شدید و بدون دانش در دین خدا نظر دادید و از گمراهان پیروی کردید تا گمراهتان کردند و امامان را رها نمودند تا رهایتان کردند پس بدانجا رسیدید که به دلخواه خود حکم می کند چون مطالبی پیش می آید آن را از اهل ذکر (عالمان حقیقی) می پرسید و چون پاسختان را می دهند می گوید این همانا حقیقت علم است! عجیب است! چگونه این چنین می گوید حال آنکه ایشان را (اهل ذکر را) رها نموده و پشت سر نهاده اید و با ایشان به مخالفت پرداخته اید اندکی درنگ کنید دیری نمی گذرد که آنچه کاشته اید درو خواهید کرد و عاقبت دردناک گناهایی که کرده اید را در خواهید یافت.

سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید که شما می دانید من هم نشین شمایم همان که به فرمان برداری از او دستور داده شدید من دانای شما هستم همان که نجات شما به دست اوست منم وصی پیامبرتان، برگزیده پروردگارتان، مفسر قرآنتان و آگاه به

مصالحتان قدری درنگ کنید به زودی آن چه به شما وعده داده شده بر سرتان خواهد آمد چنانکه بر سر امتهای پیش از شما آمده بود و خداوند از شما درباره امامانتان خواهد پرسید با ایشان محشور خواهید شد و فردا (قیامت) به همراهشان در نزد خدا حاضر خواهید شد به خدا سوگند اگر به شماره اصحاب طالوت یا اصحاب بدر (که با شماره گروهی از شما برابر است) یارانی داشتم با شمشیر با شما می جنگیدم تا به سوی حق باز گردید و به حقیقت معترف شوید و این برای اصلاح مفاسد گذشته شایسته تر بود و آن گاه به مدارا عمل می شد خدایا به حق در میان ما حکم کن و تو بهترین حکم کننده گانی^(۱). در پایان ناچاریم دو واقعه مهم را مرور کنیم وقایعی که در زندگی جانشینان پیامبر (ائمہ دوازده گانه) رخ داده و به این بحث ارتباط دارد.

اول: صلح امام حسن علیه السلام با معاویه بن هند آن سرکش ستمکار که چاره ای از آن نبود و در زمانی واقع شد که معاویه (که سردمدار منافقان بود و در صدد استیلا بر راحتی مسلمین) امام را خوار نموده بود و از یک سو مسلمانان حضرت را تنها نهاده بودند. بنابراین صلحی بود مثل صلح حدیبیه که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکین منعقد شد، امام حسن علیه السلام صریحا فرموده اند که برای حفظ جان شیعیان که پیروان حقیقی اسلام اند و حق با بقای آنها باقی می ماند صلح نموده اند. و اگر ما با چشم بصیرت به این قضیه نگاه کنیم در خواهیم یافت که صلح امام حسن علیه السلام در واقع برای زمینه سازی انقلاب امام حسین علیه السلام صورت گرفته که مقدمه ای نیز برای قیام امام مهدی عجل الله خواهد بود. وقتی امام حسن علیه السلام مجبور به کنار گذاشتن اسلحه شد، جنگی نوین با معاویه آغاز نمود این بار جنگی فرهنگی که هدف از آن آماده سازی امت برای قیام حسین علیه السلام بود یا حداقل آماده ساختن ایشان برای پذیرش این قیام و همدلی با آن و همراهی و همیاری با آن هر چند پس از آن واقعه و هر که بر احوال امت در زمان امام حسن علیه السلام آگاه شود خواهد دانست که این هدفی بزرگ و سودمند بوده است.

آن هم درباره امتی که نسل جوانش منحرف گشته و پیشوای معصوم خود را ترک نموده و به جایی رسیده که زشتی را زیبایی می بیند!! اگر حرکت فرهنگی امام حسن علیه السلام نمی بود

نام و نشانی از نشیخ باقی نمی ماند! با این حساب صلح امام حسن علیه السلام را نمی توان حقیقتاً صلح دانست بلکه در واقع آتش بسی بوده است که آن حضرت بدان مجبور گشته و بوسیله آن فضا را برای قیام برادرش امام حسین علیه السلام که هم چون جان وی بود آماده نموده قیامی که تا همین امروز هم پس از آنکه واکش عالم را تکان می دهد.

همان طور که علی علیه السلام به آینده و به دولت جهانی لا اله الا الله چشم داشت امام حسن و همه معصومین علیهم السلام نیز چنین روزی را امید می بردند روزی که در آن دین اسلام بر همه ادیان فائق خواهد آمد.

تاریخ بشر را اجمالاً می توان حرکتی تکاملی دانست هر چند در بعضی مواقع این حرکت معکوس گشته و پس رفت هایی رخ داده و نتیجه این حرکت تکاملی صلاح و رستگاری بیشتر مردمان در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام است و همه امامان به فراخور حال و توانایی خویش در توجه دادن این امت به این نکته که روزی پیام آور رسالتی الهی برای همه زمینیان خواهند بود کوشیدند و همواره رضایت خدا و مصلحت انسانیت را بر خود مقدم می داشتند و شدیدترین آزار و اذیت های جسمی و روحی را در این راه متحمل می شدند.

دوم: (یعنی دومین واقعه ای که باید قدری آن را توضیح داد) مسئله ولایت عهدی است که امام رضا علیه السلام پس از اجبار مأمون آن را پذیرفت در واقع باید این مسئله را نظیری برای وزارت یوسف در حکومت مصر دانست که آن هم از سر اجبار بوده هر چند برای عموم مردم فایده هایی داشته است بنابراین ولایت عهدی امام رضا فتنه و امتحانی بوده برای مؤمنان همان طور که خداوند بنی اسرائیل را امتحان نمود و چنین مقدر فرمود که موسی علیه السلام در قصر فرعون ستمکار و سرکش پرورش یابد و زندگی کند مسئله ولایت عهدی هم از این قبیل است:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^(۱).

(آیا مردم گمان کردند که همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند * و کسانی را که پیش از آنان بودند را آموزدیم، باید علم خدا درباره کسانی که راست گفتند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد).

سرانجام پس از آنکه مأمون عباسی دریافت که قادر به کنترل و باز داشتن امامزاده فعالیت نیست، هر چند امام علیه السلام در قصر او و تحت نظر وی می زیست، ایشان را مسموم ساخت.

زندگی ائمه علیهم السلام جلوه ای از زندگانی انبیای پیشین بوده است که همگی با چند مشکل مواجه بوده اند: سلطه طاغوتی که خونهای مقدسشان را هدر می دانسته و عالمان ناپاک و بی عملی که پیرو یا متمایل به طاغوت ها بودند و امتی که ایشان را (پیامبران را) رها نموده و پرستش گوساله و پیروی از سامری را برگزیدند و البته گروه دیگری نیز بوده اند گروهی اندک که به عهد و پیمان الهی وفادار مانده اند.

وقتی که امر به خاتم اوصیاء و بقیه الله در زمین (حضرت حجة بن الحسن المهدی) منتهی شد خداوند پنهان شدن ایشان را از دیدگان مردم و ستمگران اراده فرمود تا بدین وسیله ایشان را حفظ نماید و در پناه ایشان از قرآن و شریعت پاسداری فرماید و این غیبت ادامه خواهد یافت تا زمانی که خداوند به آن حضرت اجازه ظهور و اظهار حق را عطا فرماید و این زمانی خواهد بود که امت آماده یاری ایشان شده باشند چنانکه از حضرت وارد شده اما در مورد اینکه چرا غیبت اتفاق افتاده باید فرمایش خداوند متعال را یاد آور شویم که فرمود: **(ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی سؤال نکتید که اگر برایتان آشکار شود، شما را ناراحت کند ...)** (۱)

و برای انسان عاقل و آزاده اشاره کافی است!

سلام بر نور خدا در زمین و ذخیره وی برای بندگانش همو که پدران ستمدیده اش وی را مظلوم نامیده اند و او حقیقتاً مظلوم است، حتی در میان شیعیان خود نیز مظلوم است، شیعیانی که با وجود این که از غیبت ایشان و رنج های شدیدی که می برد مطلعند اما یادی از وی نمی کنند.

سلام و رحمت و برکات خدا بر همه زنان و مردان مؤمن (... و هر کس که خدا برایش نوری قرار ندهد پس هیچ نور دیگری نخواهد یافت)^(۱).

المذنب المقصر
سید احمد الحسن

۲۷ / شوال / ۱۴۲۱ هـ ق

فهرست

۳.....	اهدا
۵.....	مقدمه
۱۳.....	ابلیس وعده می دهد
۱۹.....	راه راست
۲۵.....	عقاید و احکام
۳۱.....	در داستانهای ایشان عبرتهاست
۳۲.....	بنی اسرائیل چشم به راه ولادت موسی (ع)
۳۳.....	موسی مجاهد راه خدا
۳۷.....	فتنه گوساله!
۴۵.....	شبهه سامری
۴۹.....	طالوت
۵۲.....	عیسی (ع)
۵۳.....	بر انگیزته شدن عیسی
۶۰.....	بیندیش و از غافلان مباش
۶۲.....	تحریف تورات وانجیل
۶۳.....	اسلام احیاء دین ابراهیم (ع)
۶۶.....	اسلام ثمره ادیان الهی و زمین است
۷۰.....	محمد (ص)
۷۳.....	هجرت به سوی خدا
۷۸.....	جایگزینی
۸۱.....	پس از هجرت چه شد؟
۸۳.....	پس از در گذشت پیامبر
۱۰۷.....	فهرست

سایت انصار امام مهدی خداوند در زمین تمکینش دهد

www.almahdyoon.org

<http://www.almahdyoon.info/farsy/>

روم انصار امام مهدی در بالتوک

[middle east >> islam >> ansar imam almahdy](#)